رجم الشّیاطین

تألیف

علّامه أدیب میر شمس الدّین دهلوی متخلّص به فقیر

(۱۱۱۵ - ۱۱۸۳)

تحقیق

سیّد محسن حسینی کشمیری

مرکز احیاء آثار برّصغیر

بسم الله الرحمن الرحيم

بخط الشهيد الرابع الإمام الميرزا محمد كامل الكشميری الدهلوی رحمه الله

maablib.org

سلسلة انتشارات مرکزاحیاء آثار برّصغیر / ۸
سلسلة کلام و عقاید / ۵

عنوان: رجم الشیاطین
مؤلف: میرشمس الدین دهلوی متخلّص به فقیر(۱۱۱۵-۱۱۸۳)
تحقیق: سید محسن حسینی کشمیری
ناشر: مرکزاحیاء آثار برّصغیر شبعة نیودلهی
نوبت چاپ: اوّل / ۲۰۱۷ = ۱۴۳۹
شمارگان: ۱۰۰۰

This book has been printed and published in India
By
The Indian Sub –Continental Literal Revival Centre
New Delhi India 110025

نشراثربدون تصرف برای هرکس به هروسیله مجاز است

رجم الشياطين

تألیف

علامه ادیب میر شمس الدین دهلوي متخلّص به فقیر

(۱۱۱۵ - ۱۱۸۳)

تحقیق

سید محسن حسیني کشمیري

MAAB 1431
maablib.org

نـــام علی بـــود سبـب زندگانیـــم
زین روی کار نیست بجز مدح خوانیم

آب بقـــای حبّ علی جـــوشد از دلم
ایـن چشمـــه داده زندگی جاودانیـــم

مائیـــم وولای خانـــدان تطهیـــر
گـــو خارجی و ناصبی از غصـه بمیر

منکـــر ز حد همیشـــه در رنـــج خمار
مـــا مست مـــدام از می خـــمّ غدیـــر

فقیر رحمه الله

maablib.org

فهرست مطالب

پیام مرکز VII

پیشگفتار IX

اهداء XII

مقدّمۀ تحقیق XIII

گفتار اوّل: شرح حال عبد العزیز اکبرآبادی / XV

گفتار دوم: زندگینامۀ مؤلف / XXI

نام و نسب XXIII

ولادت و تحصیلات XXVI

سفر فقیر به دکن و گرویدن به تشیّع XXVII

بازگشت به دهلی XXIX

سفر به اکبرآباد XXXI

سفر به عراق و وفات XXXI

اخلاق و تقوا XXXIV

مرتبۀ علمی و ادبی XXXV

فقیر حماسه سرای شیعیان هند XXXVI

شاگردان XLI

آثار منثور XLII

۱. حدائق البلاغة XLII

۲. الوافية في علم العروض والقافية XLII

۳. خلاصة البدیع XLIII
۴. زبدة البیان XLIII
۵. رجم الشیاطین XLIV

آثار منظوم: XLIV
۱. کلیات اشعار و دیوان XLVI
۲. مثنوی تحفة الشباب XLVII
۳. مثنوی تصویر محبّت XLVII
۴. مثنوی واله و سلطان XLVII
۵. مثنوی درّ مکنون XLVIII
۶. مثنوی شمس الضحی XLIX
۷. مثنوی واقعهٔ جانسوز کربلا XLIX
۸. مثنوی در تعریف دولتخانهٔ نواب امیرالامراء سعادت بهادر XLIX
۹. قصیده مصنوع L

گفتار سوم: نگاهی به رجم الشیاطین/ LI

نسخه‌های مورد استفاده LV
روش تحقیق LVII

متن کتاب

رجم الشیاطین/۱

دیباجه ۳
عقیدهٔ شیعه دربارهٔ اصحاب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ۵
ماجرای سقیفه و چگونگی بیعت با ابوبکر ۸
احتجاج امیرالمؤمنین بر خلافت خویش و تهدید کردن او را به قتل ۱۰
عدالت در تواتر شرط نیست ۱۱
عقیدهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام و عباس بن عبدالمطّلب رضی‌الله‌عنهما دربارهٔ شیخین ۱۴
بنیان‌گذار مذهب تشیّع امیرالمؤمنین علیه‌السلام است ۱۴
اهل سقیفه درصدد تخریب اسلام بودند ۱۵

maablib.org

وجوب نصب امام برخدای تعالی ۱۶
تنصیص رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم بر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۷
حدیث غدیر ۱۷
معنای لفظ مولی ۱۸
پیامبراکرم صلی الله علیه و آله دارای دوازده خلیفه است و گفتاری دربارهٔ آنها ۲۰
حدیث ثقلین دال بروجوب طاعت اهل‌بیت علیهم السلام است ۲۲
حدیث منزلت و شباهت تامّ آن جناب علیه السلام به حضرت هارون علیه السلام ۲۳
حدیث تبلیغ ۲۴
اجماع در مقابل نصّ باطل است ۲۵
گفت‌وگویی در افضلیت شیخین ۲۷
حامی پیامبراکرم صلی الله علیه و آله در مدینه سید البطحاء علیه السلام بود نه ابوبکر ۲۹
موضوع بودن فضائل شیخین ۳۱
حمایت جناب ابوطالب و امیرالمؤمنین علیهما السلام از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم ۳۲
فرارشیخین از جنگ احد ۳۳
ناکامی شیخین در خیبرو شجاعت امیرالمؤمنین علیه السلام ۳۴
ضربت امیرالمؤمنین علیه السلام بهتر از عبادت ثقلین ۳۵
محارب امیرالمؤمنین علیه السلام محارب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۳۵
ماجرای شب هجرت ۳۷
خلیفه مشمول آیهٔ سکینه نیست ۳۷
جوانمردی امیرالمؤمنین در شب هجرت ۳۸
حدیث نسخهٔ تورات و عدم ایمان ناسخ آن ۴۰
تنفیذ جیش اسامه و سرپیچی خلفا ۴۱
حدیث قرطاس و شومی اُمّت ۴۲
کلام شیخ احمد سِهرِندی ۴۳
اذیت کنندهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نصّ قرآن ملعون است ۴۴
نجات انسان موقوف بر حُسن خاتمه اوست ۴۵

افضلیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و قابل قیاس نبودن آن حضرت با دیگران ۴۶
انکار خلافت شیخین مستلزم انکار صحابه نیست ۴۹
ادّعای اجماع در سقیفه و ردّیه‌ای بر آن ۵۰
حمایت خلیفه سوم از مروان ۵۲
سابّ امیرالمؤمنین علیه‌السلام کافر است ۵۳

نمایگان

آیات کریمه ۵۷
احادیث شریفه ۵۹
کتابها ۶۱
مصادر تحقیق ۶۳

MAAB 1431
مرکز احیاء آثار برّیه صغیر
maablib.org

پیام مرکز

سپاس بیعد و ستایش بیحد مر خداوند احدی را سزد که عقل را آفرید و به آدمی آنچه را که نمی‌دانست بیاموخت و قلم را وسیلۀ آموزش قرار داد. درود او باد بر رسولانش که پیام او تعالی را به انسان‌ها آموختند و در برابر ملت‌های گستاخ و رو گردان صبر پیشه کردند، خصوصاً بر آخرین پیامبر او سبحانه حضرت محمد مصطفی صلی‌اللـه علیه وآله وسلم که مسلمانان را از دنس شرک پاکیزه ساخت و کتاب و حکمت به آنان آموخت و ثقلین را در میان مردم نهاد تا باعث نجات آنها شوند، نیز سلام و درود بر اهل‌بیت اطهارش باد که خدای تبارک و تعالی آنها را مایۀ هدایت و مخزن علوم قرار داد و بر دسته‌ای از اصحابش که از قرآن و عترت پیروی نمودند.

همچنین رحمت و رضوان خداوند باد بر سلحشوران و عالمان اُمت احمد مجتبی صلی‌اللـه علیه وآله وسلم که در ترویج دین اسلام و شرع مبین سعی بلیغ نمودند و برای احیاء امر اهل‌بیت پا در مضمار کارزار نهادند و با سلاحی چون قلم و قرطاس صاعقۀ کردار، حیات کفّار اشرار و نواصب فجّار را به آتش کشیدند و در دفاع از حریم ولایت امیر المؤمنین علیه‌السلام ظلم‌ها و رنج‌های گوناگون را متحمّل شدند.

تاریخ گواه است که در سرزمین شبه قاره، علماء و نوابغ مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام هزارها کتاب‌های علمی به زبانهای مختلف تدوین کرده‌اند که هنوز این ذخیره در دریای نسخه‌های

خطی موج می‌زند و در کنج کتابخانه‌ها محبوس است. و بخشی به گردش سپهر بوقلمون بر باد فنا رفته و قسمتی نیز از این سرزمین ربوده شد و از سرنوشت آن اطلاعی در دست نیست.

اکنون بر عهدۀ ماست که این میراث را از قید نسخه‌ها رهانیده در آستانه نشر قرار دهیم و برای حفاظت آن تلاش کنیم. با همین هدف در تاریخ ۲۰ جمادی الآخرة سال ۱۴۳۱ مرکز احیاء آثار بَرّ صغیر افتتاح گردید تا بحول و قوة الهی در سمت مقصد خویش گام بردارد.

به مقتضای «مَن جدّ وَجَد» اینک در این لحظات مبارک، مرکز احیاء آثار بَرّصغیر این کتاب را به دست جهان تشیّع می‌سپارد که از میراث علمی سلَف صالحین به ما رسیده است، با این اُمید و آرزو که آنها در حفظ و نشر آن نسل در نسل کوشند و در استفاده از آن بر همدیگر پیشی گیرند و به جای انتفاع معنوی آن را وسیله کار و بار نسازند و به جهان انسانیت تقدیم دارند تا بتواند از مکتب و ادب اهل‌بیت علیهم‌السلام اصول بشریت بیاموزد.

در پایان از عزیزانی که در ساماندهی این اثر به هر نحوی یاری فرموده‌اند، تشکر می‌کنیم و با افتخار اعلام می‌داریم که این کتاب از هر گونه حقوق عاریست و هر کس برای رضای خداوند تبارک و تعالی می‌تواند آن را بدون هیچ تصرّفی به هر وسیله‌ای منتشر کند.

و آخر دعوانا أن الحمدلله ربّ العالمین
طاهر عبّاس اعوان
مدیر مرکز احیاء آثار بَرّ صغیر

maablib.org

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

الحمد لله ربّ العالمین والصلاة والسلام علی سیّد المرسلین محمّد وآله الطیّبین الطاهرین وأصحابه المنتجبین واللعن علی أعدائهم أجمعین إلی یوم الدین.

آنچه که در دست دارید ردّیه ایست ارزشمند **رجم الشیاطین** تألیف شاعر بلند آوازۀ هند علامه ادیب میر شمس الدین دهلوی متخلّص به فقیر (۱۱۱۵ - ۱۱۸۳)[۱] - رضوان الله تعالی علیه - بر **کشف الغطاء** از عبد العزیز اکبرآبادی متخلّص به عزت (م۱۰۸۸) که در آن اعتراض هایی سبک و بی سر و پا بر مذهب اهل بیت علیهم السلام وارد کرده بود.

ماجرا از این قرار است که حقیر در اوائل ماه ژوئن به سال ۲۰۱۴ م در رابطه با جست و جوی میراث مکتوب شیعه در شبه قاره، سفری به شهر رامپُور داشتم. این شهر در یکی از ایالت های هندوستان به نام اُتَّر پرَدیش قرار دارد و در زمان گذشته شیعیان بر آن حکومت می‌کردند. همان دولت شیعی کتابخانه‌ای در آنجا تأسیس نمود که اکنون یکی از کتابخانه‌های مهم کشور هندوستان به شمار می‌رود و به نام «رضا لائبریری» در محلّۀ مصطفی آباد در شهر رامپُور معروف است.

---

۱. در همه جا تاریخ‌ها طبق هجری قمری ضبط شده است و در صورت شمسی با رمز «ش» و میلادی با رمز «م» یادآور می‌شویم.

هنگام مطالعۀ فهارس کتابخانۀ مذکور چیزی که توجّه مرا جلب کرد، همین رساله حاضر است که به عنوان **رجم الشیاطین** تألیف شمس الدین فقیر شناسانده بودند. این در حالی بود که بنده تاکنون در هیچ یک از تذکره‌ها یا فهارس بدان عنوان ـ که تألیف فقیر باشد ـ برخورد نکرده بودم. از آنجا که این رساله در بخش کتابهایی معرفی شده بود که به عنوان ردّیه بر شیعه نگاشته شده، کمی مشکوک شدم ولی با خود پنداشتم که موضوع باید برعکس باشد. و الحمد لله وقتی که رساله را مشاهده کردم حدسم درست درآمد و این رساله در بخش مذکور تسامحاً معرفی شده بود.[1]

بعد از جست و جو و تلاش فراوان برای یافتن نسخه دیگری از این رساله مؤفّق نشدم و با همین یک نسخه کار را آغاز نمودم تا اینکه روزی تصاویر نسخه‌های جدید از شهرهای مختلف هند برای کتابخانۀ دیجیتال مرکز احیاء آثار برصغیر به دست اینجانب برای کارشناسی قرار گرفت. در آنها رساله‌ای را یافتم که در ابتدای آن یکی از دانشمندان معاصر «ردّ تحفۀ اثنا عشریه» نوشته بود. هنگامی که نخستین ورق آن را ملاحظه نمودم، فهمیدم که همان رجم الشیاطین است. نسخۀ سوم نیز به اتفاق در دست این حقیر رسید و داستانش طولانی است.

تا آنجا که اطلاع دارم این کتاب تاکنون هیچ جا معرفی نشده است حتی کسانی که پایان نامه‌ها یا مقاله‌های مفصل راجع به فقیر نوشته‌اند، در تألیفات وی از این کتاب یادی نکرده‌اند. از این رو این اثر را نویافته می‌توان شمرد که خدا توفیق داد که آن را احیاء کنم و از این راه خدمتی ناچیز به مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام تقدیم نمایم.

شایسته است که از پدر و مادر صبورم و همسر وفادارم تشکر کنم که شرایط اشتغالم به امور علمی را فراهم ساخته‌اند و نیز تشکر می‌کنم از استادم آیت الله محقق سید محمد رضا حسینی جلالی (ایران) متّع الله المسلمین بطول بقائه که از فضل و رهنمائی ایشان برخوردار هستم و همچنین از دوست عزیزم آقای مجتبی سیری نژاد (ایران) که از پیشنهادات وی بهره مند هستم.

---

۱. ر.ک: فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانۀ رضا رامپور، ج ۱، ص ۹۱.

بر خود فرض می‌دانم از شیخ طاهر عبّاس اعوان (پاکستان) ریاست محترم مرکز احیاء آثار برّصغیر و برادر عزیزم آقای شیخ عباس رضا (انگلیس) و دیگر همکارانم در مرکز مذکور که در شکل گیری این کتاب نقش داشتند، صمیمانه سپاسگزاری کنم و همچنین از علامه محقق آقای شیخ رضا مختاری ریاست محترم موسّسهٔ کتابشناسی شیعه (ایران) و محقق محترم آقای محسن صادقی (ایران) که تصویر نسخهٔ کتابخانهٔ ممتاز العلماء علیه الرحمة را به من عنایت فرمودند. فأجرهم علی الله فإِنَّ اللهَ لَا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ.

سید محسن حسینی کشمیری
۱۴۳۷ هجری / ۲۰۱۶ میلادی

MAAB 1431
maablib.org

اهداء

به جدم شهید سعید آقا سیّد محمّد ابن محمد تقی حسینی کشمیری بنیان گذار تشیّع در شهر نَینِی تَال هندوستان که سرانجام بعد از سالهای رنج و زحمت در ترویج مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام به دست مخالفین در تاریخ ۲۹ ذیقعده ۱۳۳۱ جام شهادت نوشید و قبرش چون جدش امیر المؤمنین علیه‌السلام سال‌ها مخفی ماند تا اینکه عده‌ای از مؤمنین اهالی شهر نَینِی تَال بقعه‌ای بر مرقدش بنا نمودند و از آن تبرک می‌جویند.

فالسلام علیک یا شهیدَ أهل البیت یوم وُلدت ویوم اُستشهدت ویوم تُبعث حیّاً.

مقدّمهٔ تحقیق

در سرزمین هندوستان هر چه قدر تشیّع رونق گرفت همان قدر حقد و تعصب مخالفین نسبت به این مذهب ازدیاد یافت و در نتیجه بعضی از علمای مخالفین به طور عملی به هر نحوی که ممکن بود در صدد تخریب چهرهٔ تشیّع درآمدند و بر مخالفت این مذهب کمر بستند. آنها در آزار و اذیت شیعیان دقیقه‌ای فروگذاشت نکردند. تکفیر شیعیان، صدور فتوای قتل علمای شیعه و حکم غارت عوام شیعه از جملهٔ حیله هاست که به کار گرفته شد تا از این راه می‌توان محبّان خاندان رسالت ـ صلوات الله علیهم أجمعین ـ را نابود ساخت، ولی غافل از اینکه: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾[1]

امّا در مقابل، علمای شیعهٔ هندوستان بدون این که به پیروان مذاهب مخالف تکفیر کنند یا فتوای قتل آنها را صادر نمایند با جواب های محکم و با استدلال های عقلی و نقلی در دفاع از تشیّع قلم زدند و اعتراضات مخالفین را با علم و منطق رد نمودند. بدین سبب از قرن هشتم هجری تا به حال انبوهی از کتابها و رسائل در این سرزمین تدوین یافت که اکنون همین آثار از گنجینه های گران بها میراث کلامی مذهب اهل بیت علیهم السلام محسوب می شود.

هنوز این میراث پُرمایهٔ مذهب شیعه به صورت نسخه های خطی باقیست و قسمتی نیز از دست برد زمان برباد فنا رفته، ولی آنچه که محفوظ است شاید کمی از آن تاکنون شناسائی و بسیاری مغفول مانده است. اثر حاضر نوشتهٔ قرن دوازدهم هجری از قسم دوم است که در ردّ و نقض **کشف الغطاء** نوشتهٔ عبد العزیز اکبرآبادی (م ۱۰۸۸) به رشتهٔ تحریر درآمده است.

---

۱. التوبة ۳۲.

متأسفانه مؤلف و آثار او تا به حال ناشناخته مانده است و همچنین خلط‌های عجیب و غریب برخی محققین بین عبد العزیز اکبرآبادی (م ۱۰۸۸) و عبد العزیز دهلوی (م ۱۲۴۸) ما را وادشت تا به تفصیل بیشتر راجع به این بحث بپردازیم. از این جهت مقدمهٔ حاضر در سه گفتار سامان یافت که بحث‌های چند ـ دربارهٔ اکبرآبادی، مؤلف و رجم الشیاطین را در پی دارد.

MAAB 1431
مرکز احیاء آثار برّیه
maablib.org

گفتار اوّل

شرح حال عبدالعزیز اکبرآبادی متخلّص به عزّت (۱۰۸۸)

MAAB 1431
maablib.org

MAAB 1431
مرکز احیاء آثار برّ صغیر
maablib.org

نامش عبد العزیز و در شعر «عزت» تخلّص می‌کرد. تولّد وی در شهر اکبرآباد اتفاق افتاد، از این جهت با نسبت «اکبرآبادی» معروف گشت. اما عبد الحی حسنی نَدوی (م ۱۳۴۱) او را با نسبت «حسینی» نیزیاد نموده در حالی که خان آرزو (م ۱۱۶۹) او را از اولاد محمد بن ابی بکر می‌داند.[۱]

پدرش شیخ عبد الرشید بن الغفور حسینی مدینی تَتَوِی است که در اکبرآباد به تدریس اشتغال داشت و در ملازمت دولت سلطنت مغلیه بود.[۲] وی اصالتاً سندهی[۳] بود[۴] چنانکه از نسبت «تَتَوِی»[۵] واضح است، ولی به قول خان آرزو (م ۱۱۶۹) اجدادش از مکّه به اکبرآباد[۶] هجرت کرده بودند.[۷]

اکبرآبادی درس را نزد پدر تکمیل نمود و بعد از آن به تدریس مشغول شد و نیز به زبان فارسی شعر می‌سرود. از این جهت وی به دربار پادشاه سلطنت مغلیهٔ هندوستان اورنگ زیب عالمگیر (حک: ۱۰۶۸ - ۱۱۱۸) راه یافت و تا دم مرگ در ملازمت او بود.[۸] گویا اورنگ زیب از او استفادهٔ علمی هم نموده است چنانکه فقیر دهلوی در مقدمهٔ کتاب حاضر به این

---

۱. مجمع النفایس، ص ۱۰۴؛ نزهة الخواطر، ج ۵، ص ۵۶۵.

۲. همان.

۳. سنده اکنون یکی از ایالت‌های پاکستان محسوب می‌شود.

۴. نزهة الخواطر، ج ۵، ص ۵۶۵.

۵. تته در ایالت سنده شهریست مشهور.

۶. اکبرآباد اسم دیگر همان آگرَه است که در حال حاضر شهریست در ایالت اُتَّرپِرَدیش در کشور هندوستان.

۷. مجمع النفایس، ص ۱۰۴.

۸. مجمع النفایس، ص ۱۰۴؛ نزهة الخواطر، ج ۵، ص ۵۶۵؛ نشتر عشق، ج ۱، ص ۱۰۷۳.

نکته اشاره نموده و واله داغستانی (م ۱۱۷۰) هم در ترجمهٔ عزت آورده است که او از استادان عالمگیرپادشاه بوده.[۱]

خان آرزو (م ۱۱۶۹) ـ که از خویشاوندان و معاصرین اکبرآبادی است و پدرش با اکبرآبادی در ارتباط بوده ـ در **تذکرهٔ مجمع النفایس** ـ نگاشتهٔ سال ۱۱۶۴ ـ دربارهٔ اکبرآبادی می‌گوید:

«اوائل جوانی از جمیع علوم عقلی و شرعی فراغ حاصل کرده در جمیع فنون سرآمد شد. رساله‌ای دارد دراثبات غَسل علی[۲] الرِجلین مسمی به **فتح العزیز**، ونیزساله‌ای دیگرنوشته دراثبات واجب وثبوت خلافت خلفای اربعه.

با اسلام خان مرحوم که از عمدهٔ امرای عالمگیری بود «والا» تخلّص و با همت خان پسرش خیلی ارتباط داشت. لهذا همت خان که درآن وقت «تن بخشی» عالمگیر پادشاه بود، تعریف و توصیف او پیش پادشاه بسیار نموده و پادشاه را خیلی مشتاق او ساخته، بعد از ملازمت عالمگیر پادشاه واله و آشفتهٔ او شده اوّل مرتبهٔ او را به منصب پانصدی پنجاه سوار ـ که امرا زادگان را کمتر میّسر می‌شد ـ سرفراز فرموده و داروغهٔ عرض مکرر ساخته تا از جمیع خصوصیات نوکران پادشاهی مطّلع گردد و مکرر می‌فرمود: ترا [جای] سعد الله خان که ـ وزیراعظم شاه جهان پادشاه بود ـ می‌کنم، اما عمرش وفا نکرد».[۳]

سپس می‌نویسد:

«قصه مختصر، راقم حروف را با قبیلهٔ ایشان خویشی هاست. و والد فقیر با شیخ عبد العزیز عزت کمال رابطه اخلاص متحقق، چنانکه تا حال مکاتبت دستخطی شیخ ـ که به والدِ فقیر نوشته بود ـ پیش بنده است و اشعار خود را در آن نوشته».[۴]

۱. ریاض الشعراء، ج ۳، ص ۱۴۹۶.

۲. کذا.

۳. مجمع النفایس، ص ۱۰۴- ۱۰۵.

۴. مجمع النفایس، ص ۱۰۵.

محمد افضل سرخوش (۱۰۵۰ - ۱۱۲۷) ـ که نیز از معاصرین اکبرآبادی است ـ قریب به همین گزارش دربارهٔ زندگانی وی ارائه داده و برخی از اشعار او را نیز آورده است.[۱]

تعصب اکبرآبادی نسبت به شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام چنان معروف است که گاه باعث اعجاب خود علمای اهل سنّت می‌شود. عبد الحی حسنی نَدوی (م ۱۳۴۱) یکی از علمای به نام اهل سنّت هندوستان می‌گوید:

«وكان شديد التعصب على الشيعة حتى قيل إنه لما مُرض أراد عالمگير أن يرسل إليه أحد الأطباء وأشار إليه أن لا يتعصب في الاستعلاج، فأجاب بأني أعترف بأن التعصب لا ينبغي في العلاج ولكني لا أعتمد على علمهم ولذالک اخترت الحكيم عبد الملک فإنه ماهر في الحدس والتجربة والصلاح والعلم في الجملة».[۲]

این است حال تعصب اکبرآبادی در امور عادی که هیچ عاقلی در آن تعصب نمی‌ورزد، حال چگونه از نوشته هایش اُمید عدل و انصاف باید داشت؟ از این چنین شخصی چه بعید است که با جعل مُشتی اکاذیب، شیعه‌ها را متّهم نکند؟ و کسانی که در کتابهایش بنگرند خواهند دید که ادّعای ما عین حقیقت است.

اکبرآبادی سرانجام روز پنجشنبه ششم ربیع الاوّل در سال ۱۰۸۸ فوت کرد[۳] و چند رسائل به زبان عربی و فارسی به جا گذاشت که عبارتند از:

۱. دیوان (فارسی) [۴]

۲. فتح العزیز لأهل التمییز

این رساله در اثبات غَسل الرِجلَین[۵] و مسح الخُفَین به خلاف عقیدهٔ شیعه به زبان عربی نوشته شده. مؤلف این رساله را به پادشاه هندوستان اورنگ زیب عالمگیر (حک: ۱۰۶۸ -

۱. ر.ک: کلمات الشعراء، ص ۱۳۹.

۲. نزهة الخواطر، ج ۵، ص ۵۶۵.

۳. نشترعشق، ج ۱، ص ۱۰۷۴؛ نزهة الخواطر، ج ۵، ص ۵۶۵.

۴. همان.

۵. در نشترعشق، ج ۱، ص ۱۰۷۴ «مسیح الرسلین»؟ و نسخهٔ بدل آن در هامش «مسیح اللرحلین»؟ آمده است.

maablib.org

۱۱۱۸) هدیه نموده است و به زعم ناقص خود کلام شیخ الملة والدین شیخ بهائی (م ۱۰۳۰) ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در شرح اربعین را رد کرده است. بعد از مدتی این رساله به دست علامه سیّد محمد نقوی معروف به سلطان العلماء (م ۱۲۸۴) به نقد کشیده شد و او السیف الماسح به زبان عربی در ردّ این رساله نوشت که در سال ۱۳۰۸ از مطبع بستان مرتضوی (لکهنو) چاپ سنگی خورده و علامه سید نصیر حسن ابن علی حسن حسینی کلانپوری آن را به زبانی فارسی به عنوان کلام واضح ترجمه کرده است. نسخه‌ای از آن به نظر این حقیر رسیده که متعلق به کتابخانهٔ راجه سید ابو جعفر رحمه الله تعلقه دار پیر پور (فیض آباد) است. و همچنین علامه سید علی حسین زنگی پوری (م ۱۳۱۰) آن را به اردو ترجمه نموده و نسخه‌ای از آن در کتابخانه اش محفوظ است.

۳. کشف الغطاء

صدیق حسن خان قنوجی (م ۱۳۰۷) این کتاب را در ردّیه‌های شیعه می‌شمارد.[۱] عبد الحی حسنی نَدوی (م ۱۳۴۱) موضوع آن را کلام گفته است[۲]. خان آرزو (م ۱۱۶۹) بدون ذکر عنوان، این رساله را چنین معرفی می‌نماید:

«رساله دیگر نوشته در اثبات واجب و ثبوت خلافت خلفای اربعه».[۳]

همچنین عاشقی عظیم آبادی می‌گوید:

«رساله در اثبات واجب و اثبات خلفای ثلاثه».[۴]

تعبیر عظیم آبادی دقیق تر است؛ چون بنای این رساله بیان اصول اهل سنّت و در ضمن آن نقض بعضی از عقائد شیعی و کتاب حاضر در واکنش به همین رساله نوشته شده است. توضیح مزید راجع به این رساله در ضمن معرفی رجم الشیاطین خواهد آمد.

۱. کشف الالتباس، ص ۳۲.
۲. نزهة الخواطر، ج ۵، ص ۵۶۵.
۳. مجمع النفائس، ص ۱۰۴.
۴. نشتر عشق، ج ۱، ص ۱۰۷۴.

گفتار دوم

زندگی نامهٔ مؤلف

maablib.org

MAAB 1431
maablib.org

نام و نسب:

نام او شمس الدین ملقب به «میر»[1] و «فقیر» تخلص می‌کرد و گاه به خاطر نسبش «عبّاسی» هم با اسم وی افزوده می‌شود.[2] «دهلوی» و «شاهجهان آبادی»[3] هم نسبت اوست به شهر دهلی که زادگاه و وطن فقیر می‌باشد.

در تمام تذکره‌ها تخلّص او «فقیر» نوشته شده الا اینکه آزاد بلگرامی (م ۱۲۰۰) و خان آرزو (م ۱۱۶۹) تخلّص دیگری «مفتون» برای او ذکر کرده‌اند و به گفتهٔ آنها این تخلّص سابق او بوده است.[4]

در هیچ یک از تذکره‌ها اسم پدر او درج نشده است. امّا به گفتهٔ خان آرزو (م ۱۱۶۹)، آزاد بلگرامی (م ۱۲۰۰)، قدرت الله گوپاموی و قلی خان عاشقی نسب او از طرف پدر به عبّاس بن عبد المطلب عمّ پیامبر گرامی صلی‌الله علیه وآله می‌رسد و از طرف مادر به سادات.[5] ولی خود بیان فقیر حاکی از آن است که نسب او از هر دو طرف به عبّاس بن عبد المطلب

---

۱. در شبه قاره لفظ «میر» معمولاً بر سادات اطلاق می‌شود، اگر قبل از اسم مذکور باشد. امّا به صورت پسوند پس آن نسبتی است به خاندانی که معروف به این لقب می‌باشند و با سادات ربطی ندارند. لقب فقیر به «میر» از روی نسب وی می‌باشد که به نوعی به خاندان پیامبر اکرم صلی‌الله علیه وآله ملحق می‌گردد چنانکه آزاد بلگرامی می‌گوید: «سلسلهٔ نسب او از جانب آبا به عباس عم النبی صلی‌الله علیه وسلم و از جانب مادر به سادات می‌رسد و لهذا نام او مصدّر به «میر» است. (خزانهٔ عامره، ج ۱، ص ۵۹۱)

۲. ریاض الشعراء، ج ۳، ص ۱۶۸۶؛ مجمع النفائس، ص ۱۰۷.

۳. قابل ذکر است که شاهجهان آباد اسم دیگر همان دهلی است.

۴. خزانهٔ عامره، ج ۱، ص ۵۹۲؛ مجمع النفائس، ص ۱۰۷.

۵. مجمع النفائس، ص ۱۰۷؛ خزانهٔ عامره، ج ۱، ص ۵۹۱؛ تذکرهٔ نتایج الافکار، ص ۳۳۶؛ نشتر عشق، ج ۱، ص ۱۲۳۶.

می‌رسد. آزاد بلگرامی (م ۱۲۰۰) می‌گوید:

«فقیر در ایّام تحریر این صحیفه؛ مکتوبی با قدری زر بر سبیل هندوی به میر فرستادم و نوشتم که وقت تألیف **سرو آزاد** بر احوال سامی اطلاع دست نداد؛ لهذا جای شریف در آن کتاب خالی ماند. الحال ترجمه و اشعار خود باید فرستاد که در **خزانهٔ عامره** تدارک به عمل آید. جواب میر محرّر نوزدهم شعبان سال حال[1] با قدری اشعار وصول مسرّت شمول نمود».[2]

اگرچه آزاد بلگرامی متن جواب او را در **خزانهٔ عامره** نیاورده، ولی لچهمی نارایَن شفیق اَورَنگ آبادی (م ۱۲۲۳) ـ که شاگرد آزاد بِلگرامی است ـ این متن را در **تذکرهٔ گل رعنا** گزارش داده است. آنجا دربارهٔ نسب خویش می‌گوید:

«سلسلهٔ نسب فقیر به شاه محمد خیالی می‌رسد، هم از طرف والد و هم از طرف والده و شیخ عبد العزیز دهلوی برادر کوچک شاه محمد خیالی ـ قدّس سره ـ تربیت کرده ایشانند. مگر اینکه والدهٔ ایشان صبیّهٔ شیخ عیسی تاج جونپوری جدّ کلان شیخ غلام غوث بوده و والدهٔ جدهٔ فقیر صبیّهٔ شیخ برطی حقانی مهاری بوده، سلسلهٔ نسب شاه محمد خیالی از جانب والد به وساطت المتقی بالله و دیگر خلفای جابر به عبّاس بن عبد المطلب می‌رسد».[3]

فقیر با شاه ولی الله محدّث دهلوی (م ۱۱۷۶) هم خویشاوندی داشت؛ لیکن بعد از گرویدن به مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام با او قطع رابطه کرده بود.[4] چنانچه تعصب وی و فرزندش شاه عبد العزیز دهلوی (م ۱۲۳۹) نسبت به شیعیان محتاج به بیان نیست. هر دو

---

۱. یعنی ۱۱۷۶.

۲. خزانهٔ عامره، ج ۱، ص ۵۹۱.

۳. آینهٔ میراث ش: ۴۰، ویژه نامه شبه قاره (۱) ص ۳۴۸، به نقل از مقدمهٔ تصویر محبت به کوشش عابد رضا بیدار که وی این عبارت را از تذکرهٔ گل رعنا، ص ۲۸۴ (مخطوط) آورده است. گفتنی است که این تذکره مشتمل بر دو فصل است. فصل اوّل آن مختص به شعرای مسلمانان و فصل دوم متعلق به اصنامیان یعنی هندوانست. این کتاب تا به حال به طور کامل چاپ نشده است. فقط فصل دوم از آن در حیدرآباد سال‌ها پیش به چاپ رسیده بود.

۴. عقد ثریا، ص ۲۲۶.

پدر و پسر زندگی خودشان را در ردّ مذهب شیعه خرج دادند و هیچ گاه از بستن تهمت‌های ناروا به ساحت مقدّس شیعیان علی علیه‌السلام دریغ ننمودند و توشه توانی هم که داشتند در مخالفت مذهب حقّه صرف کردند.

در آن روزگار مذهب شیعه در اطراف و جوانب هندوستان به قدری مقبول شد که مردم فوج فوج از ملّیت‌های مختلف به مذهب حقّه روی آوردند. بر علماء و شخصیت‌های اهل سنّت هم حقیّت مذهب شیعه پوشیده نماند و آنها در اختیار تشیّع از یکدیگر پیشی می‌گرفتند.

این امر برای خاندان شاه ولی الله دهلوی ـ که سالهای سال مردم را به طرف نصب و خروج سوق داده بود ـ بسیار ناگوار و ناراحت کننده بود. شاه ولی الله و عبد العزیز دهلوی سعی و کوشش می‌نمودند تا مردم را از این مذهب باز دارند. عبد العزیز دهلوی برای جلوگیری از توسعه تشیّع به قدری کوشید که گامی بزرگتر از پدر خویش برداشت و به گمان ناقص خود در ردّ مذهب شیعه کتابی مفصل به نام **تحفهٔ اثنا عشریه**[1] تحریر کرد. در سبب تألیف آن می‌گوید:

«غرض از تسوید این رساله و تحریر این مقاله آنست که درین بلاد که ما ساکن آنیم و درین زمان که ما در آنیم رواج مذهب اثنا عشریه و شیوع آن بحدی اتفاق افتاده که کم خانه باشد که یک دو کس از آن خانه باین مذهب متمّذهب نباشند و راغب باین عقیده نشوند»[2]

---

۱. این کتاب در اصل ترجمهٔ فارسی الصواقع الموبقة تألیف خواجه نصرالله کابلی است که عبد العزیز دهلوی آن را به اسم خود نخستین بار در سال ۱۲۰۴ از دهلی منتشر کرد و در همان سال به دست علامه شهید میرزا محمد کشمیری دهلوی متخلّص به کامل (م ۱۲۲۵) به نقد کشیده شد که حاصل آن نزههٔ اثنا عشریه در دوازده جلد بود و همین کتاب سبب شهادت مؤلف آن گردید. از این رو وی بین شیعیان شبه قاره به لقب «شهید رابع» مشهور شد. نزههٔ اثنا عشریه به دست راقم السطور مراحل نهائی تصحیح را دارد می‌گذراند و به زودی إن شاء الله در آستانهٔ چاپ قرار خواهد گرفت. بعد از شهید رابع از معاصرین عبد العزیز دهلوی آیات عظام سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (م ۱۲۳۵)، مفتی سید محمد قلی کنتوری (م ۱۲۶۰) و خیرالدین إله آبادی کتاب‌های متعدد در ردّ تحفهٔ اثنا عشریه نوشتند. و پس از این نیز بسیاری از علماء کتابهای مفصل در نقض آن نوشتند و علامه مجاهد میر حامد حسین لکهنوی (م ۱۳۰۶) با نوشتن کتاب شریف عبقات الأنوار مجال بحث برای علمای اهل سنّت باقی نگذاشت.

۲. تحفهٔ اثنا عشریه، ص ۱.

امّا غافل از قول الهی: ﴿ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ [۱]. آری! لطف خداوند بربندگانش چنین است. هر که را خواهد برای هدایت برمی‌گزیند. فقیر دهلوی با وجود اینکه از بستگان نزدیک ولی الله دهلوی و پسرش عبد العزیز بود، باز هم نتوانستند مانع او از اختیار حق شوند، چه برسد به دیگران.

سرانجام عبد العزیز دهلوی این آرزو را به گور برد؛ چون شیوع ملت بیضای اثنا عشری به موجب وعده الهی است که کسی را توان مقابلهٔ آن نیست.

ولادت و تحصیلات:

فقیر در سال ۱۱۱۵ در دهلی چشم به جهان گشود.[۲] به گواهی تمام تذکره نگاران آن روزگار مثل خان آرزو، آزاد بلگرامی، قائم چاند پوری و عاشقی عظیم آبادی؛ وی از اکابر زاده‌ها و خاندانی اصیل بود.[۳]

او در دهلی نشو و نما یافت، ولی از چگونگی تحصیلات و اساتید وی اطلاعی در دست نیست، امّا فقیر تحصیل کردهٔ دهلی است و در آن روزگار بسیاری از دانشمندان و علماء در شهر دهلی به سر می‌بردند. واله داغستانی (م ۱۱۷۰) ـ که دوست صمیمی او بوده ـ می‌نویسد:

«در خدمت علمای عصر تحصیل مراتب علوم نموده، در عربیّت و فقه و کلام و حدیث و تصوّف اعجوبهٔ زمان و نادرهٔ دوران گردیده».[۴]

همچنین آزاد بلگرامی (م ۱۲۰۰) دربارهٔ تحصیلات او می‌گوید:

«از خدمت علماء عصر تحصیل مراتب علوم نمود و سرمایهٔ فراوان از فضیلت اندوخت».[۵]

---

۱. الأنعام (۶): ۸۸.

۲. ریاض الشعراء، ج ۳، ص ۱۶۸۶؛ خزانهٔ عامره، ج ۱، ص ۵۹۱؛ تذکرهٔ نتایج الافکار، ص ۳۳۶.

۳. ر.ک: مجمع النفائس، ص ۱۰۷؛ خزانهٔ عامره، ج ۱، ص ۵۹۱؛ تذکرهٔ مخزن نکات، ص ۴۱؛ نشتر عشق، ج ۱، ص ۱۲۳۶.

۴. ریاض الشعراء، ج ۳، ص ۱۶۸۶- ۱۶۸۷.

۵. خزانهٔ عامره، ج ۱، ص ۵۹۱.

سفر فقیر به دکن و گرویدن به تشیّع

فقیر در سن بیست و پنج سالگی در سال ۱۱۴۰ راهی دکن شد و پنج سال جوانی خویش را در آنجا سپری نمود و به قول واله داغستانی اکثر بلاد آن ملک را دید.[۱] البته بیشتر اوقات خود را در شهر اورنگ آباد[۲] صرف نمود چنانکه آزاد بلگرامی تصریح کرده است.[۳]

واله داغستانی (م ۱۱۷۰) دربارهٔ این سفروی می‌گوید:

«هفده سال قبل از تحریر این اوراق[۴] ترک اسباب و عوائق نموده، ملبّس به لباس درویشان شده به تماشای دکن تشریف برده بود».[۵]

آزاد بلگرامی (م ۱۲۰۰) می‌نویسد:

«در مبادی عشرهٔ خامسه بعد مائة و الف کم علائق دنیوی گرفته، در لباس فقر درآمد و معنی تخلّص خود را بر منصّهٔ شهود جلوه داد و در همان ایّام سری به سیر دکن کشید».[۶]

---

۱. ریاض الشعراء، ج ۳، ص ۱۶۸۷.

۲. شهر اَوَرَنگ آباد آن زمان پایه تخت دکن بوده و اکنون شهریست در ایالت مَهاراشتَرا.

۳. خزانهٔ عامره، ج ۱، ص ۵۹۱.

۴. دکتر فضل الله رضایی اردانی به گمان زیاد از همین بیان داغستانی اثبات کرده که فقیر در ۲۹ سالگی در سال ۱۱۴۴ به دکن سفر کرده است (ر.ک: آینه میراث ش ۴۰، ویژه نامه شبه قاره (۱) ص ۳۵۳) لیکن این قول قطعاً اشتباه است؛ چون واله داغستانی کتاب خود ریاض الشعراء را در سال ۱۱۶۱ به پایان رسانده است چنانکه در انتهای کتاب تاریخ اتمام را در یک رباعی گفته و نیز تا ۱۱۶۲ در آن اضافاتی نموده است. اگرچه ما سال اختتام ریاض الشعراء را می‌دانیم، ولی از تاریخ آغاز آن اطلاعی در دست نیست و از آنجا که داغستانی در ترجمهٔ فقیر گفته که: «هفده سال قبل از تحریر این اوراق» از کجا معلوم که «این اوراق» در همان سال پایانی آن در ۱۱۶۱ نوشته شده؟ ممکن است که داغستانی ترجمهٔ فقیر را قبل از آن نگاشته باشد و تا ۱۱۶۲ نیز در آن اضافتی نموده است چنانکه از دو رسالهٔ فقیر ـ که تاریخ اتمام آنها ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ است ـ در آخر ترجمهٔ فقیر اضافه کرده. همینطور به گواهی آزاد بلگرامی: «در مبادی عشرهٔ خامسه بعد مائة و الف» (خزانهٔ عامره، ج ۱، ص ۵۹۱) نیز همان ۱۱۴۰ نزدیک به صواب است. همچنین از بیان مصحفی سنّ فقیر موقعهٔ سفر به دکن بیست و پنج سالگی؛ یعنی در سال ۱۱۴۰ بوده که بلا شبه صحیح است.

۵. ریاض الشعراء، ج ۳، ص ۱۶۸۷.

۶. خزانهٔ عامره، ج ۱، ص ۵۹۱.

گاه سفر در زندگی انسان مایهٔ خیر و برکت می‌شود و شاید از همین رو است که در قرآن شریف به سفر تأکید ورزیده شده. حساب فقیر دهلوی نیز از این جدا نیست؛ چنانچه همین سفر سبب هدایت او گردید. مذهب فقیر همانطور که گفتیم از لحاظ خاندان حنفی بود و از آنجا که نسب خویش را خودش نگاشته، ناگفته پیداست که اجداد وی از اکابرین صوفیه و پیرو مذهب تسنن بودند، ولی او خودش در دکن به مذهب تشیّع گروید. در گزارش مصحفی همدانی (۱۱۷۰ - ۱۲۴۰) می‌خوانیم:

«مذهب آبایش سنّت و جماعت است. در بست و پنج سالگی که وارد دکن شد، در صحبت یکی از علمای حیدرآباد طریق اثنا عشری اختیار نمود».[1]

فقیر نخستین مثنوی را در سن بیست و هشت سالگی[2] به عنوان تحفة الشباب در دکن سروده که نشانگر دخول وی در نحلهٔ اهل حق در سال ۱۱۴۳ است. از هر بیت این مثنوی ولای او نسبت به امیر المؤمنین علیه‌السلام عیانست و نیز اشارتی به سفرش از تاریکی به روشنایی. به نخستین ابیات این مثنوی بنگرید:

مرحبا ای صبح ایّام وصال — مرحبا ای آفتاب بی زوال
از تو دل را هر نفس عید دگر — در تو جان را هر دم امید دگر
جلوهٔ روی تو شمع راه ما — خلوت افروز دل آگاه ما
گر با قبالت نبودی دسترس — داشت شهبازدلم حکم مگس
ساقی لطف تو تا پر کردهٔ جام — شد هلال یک شبم بدر تمام
اخترم بر آسمان سیّار شد — قطرهٔ من عین دریا بار شد
ذره بودم آفتابم ساختی — تشنه بودم عین آبم ساختی

آن گاه اشاره دارد به ایمان یافتن:

از طفیل عشقت ایمان یافتم — جان نثارت کرده جانان یافتم

---

۱. عقد ثریا، ص ۲۲۶.

۲. تاریخ اختتام این مثنوی را در آخرین بیت ۱۱۴۳ گفته است. (دیوان فقیر/ مخطوط).

سپس زندگی گذشتهٔ خود را با لفظ «مرده» تعبیر می‌کند و بعد از شیعه شدن، خودش را جاودان می‌انگارد:

من علی را قبلـهٔ جان یافتـم　　　مـرده بـودم آب حیوان یافتم

فقیر سال اتمام این مثنوی را اینگونه سروده است:

سال این منظومه که آرام دلست　　　یک هزار و یک صد و سه با چل است[1]

که حکایت از شیعه شدن و به آرامش رسیدن روح اوست در سال ۱۱۴۳ هنگامی که در دکن به سر می‌برد.

این دور آغاز تحوّل در زندگی اوست که اثراتش چنان پدید آمد که ما دام عمر قصیده‌ای در مدح کسی نسرود[2] الا در شأن اهل بیت علیهم‌السلام یا برای شیعیان آنها. از این روست که می‌گوید:

نـام علی بـود سبـب زندگانیـم　　　زین روی کار نیست بجز مدح خوانیم
آب بقـای حبّ علی جوشـد از دلم　　　این چشمه داده زندگی جاودانیم[3]

بازگشت به دهلی

فقیر بعد از اقامت در دکن از سال ۱۱۴۰ تا ۱۱۴۵ باز به زادگاهٔ خویش برای دیدار مادرش

---

۱. دیوان فقیر (مخطوط).

۲. قابل ذکر است که خزانهٔ عامره در ذکر شعرائی نوشته شده که برای مدح سرائی از امرا و اشراف زادگان صلات وصول می‌نمودند، چنانکه مؤلف آن در مقدمه می‌گوید: «عزیزالقدر میراولاد محمد سلمه الله تعالی که برادرزادهٔ فقیر است، خواهش نمود که تذکره [ای] تألیف کرده شود در ذکر شعرائی که چراغ مدح ارباب کرم افروخته‌اند و صلات از دولت قدردانی ممدوحان خود اندوخته‌اند. چون مشارٌ الیه عزیز بود، التماس او به حسن قبول رسید و تراجم موزونانی که علم صلهٔ ایشان حاصل شد، مرقوم گردید» (خزانهٔ عامره ج ۱ ص ۲). امّا ترجمهٔ فقیر دهلوی که در این تذکره نیز آمده، به خاطر این نیست که وی نیز در سلک دریافت کنندگان صلات به شمار می‌رود، بلکه شرح حال وی در این تذکره در حقیقت نوعی استدراک است بر تألیف دیگری آزاد بلگرامی که به نام سرو آزاد قبل از این تذکره در سال ۱۱۶۶ نگاشته بود، چنانچه وی خودش در ترجمهٔ فقیر متذکّر شده است. از اینجاست که بعد از عبارت بالا می‌گوید: «و خامهٔ تقریب جو برخی سخن طرازان را که از ارباب صلات نیستند نیز نگاشته و در ضمن آن فوایدی که به جای خود چهره وضوح خواهد افروخت، منظور داشته» (همان).

۳. دیوان فقیر (مخطوط).

همراه دوست خود قزلباش خان اُمید (م ۱۱۵۹) برگشت.[۱] بعد معاودت به دهلی از سال ۱۱۴۵ تا سال ۱۱۷۶ در همانجا به سربرد و گویا در این مدت به جای سفر نکرده است. او در این سال‌های دراز ده‌ها شاگرد تربیت نمود و به درس و تدریس و تبلیغ تشیّع پرداخت.

وی در دهلی مورد احترام همه کس بود،[۲] چنانکه داغستانی می‌گوید:

«امرا و اعاظم این شهر در توقیرش فروگذاشت نمی‌نمایند. اگر چه در خور فضائل و خصائل آن آنچه از این مردم کوته نظران به عمل می‌آید ذلّت است، لیکن به قدر دانش خود در پاس احترامش قصور جائز نمی‌دارند».[۳]

چندی رفاقت نواب وزیر الممالک غازی الدین خان بهادر گزید ولی دیری نپایید که از وی کناره گرفت.[۴] اما ارتباطات وی با علی قلی واله داغستانی (م ۱۱۷۰) تا دم واپسین همچنان روز اوّل گرم بود. خود داغستانی می‌گوید:

«خصوصیّت و محرمیّتش با راقم حروف از آن گذشته که از عهدهٔ تحریر آن توان برآمد. مرهم نه سینهٔ افکار و غمخوار دل بیمار درین محنتکدهٔ غربت اوست. هرگاه به حسب اتّفاق و ضرورت در عرض ماهی دو سه روز، ارادهٔ مفارقت نماید ـ تا به جهت وابستگان خود مهاجرت گزیند ـ جامهٔ صبرم چاک و شعلهٔ آهم به افلاک می‌رسد».[۵]

آزاد بلگرامی (م ۱۲۰۰) سبب این دوستی را چنین بازگو می‌کند:

«با علی قلی خان ظفر جنگ داغستانی بنا بر جنسیّت سخن و اتّحاد مشرب و نسب که هر دو عبّاسی اند، ربط خاص به هم رسیده بود».[۶]

و پُرواضح است که مراد او از «اتحاد مشرب» شیعه بودن هر دو؛ یعنی فقیر و داغستانی است، اگرچه صریحاً نگفته.

---

۱. ریاض الشعرا، ج ۳، ص ۱۶۸۷؛ خزانهٔ عامره، ج ۱، ص ۵۹۱.

۲. همان.

۳. ریاض الشعراء، ج ۳، ص ۱۶۸۷.

۴. خزانه عامره، ج ۱، ص ۵۹۱ -۵۹۲.

۵. ریاض الشعراء، ج ۳، ص ۱۶۸۷ - ۱۶۸۸.

۶. خزانهٔ عامره، ج ۱، ص ۵۹۱.

maablib.org

فقیر در سال ۱۱۵۱ شاهد خونریزی و ویرانی شهر دهلی به دست نادر شاه افشار بود. اما با داشتن دوستانی چون واله داغستانی و اُمید خان قزلباش زندگی او سپری می‌شد، لیکن در سال ۱۱۵۹ او اوّل در سوگ دوست دیرینهٔ خود اُمید خان قزلباش نشست. سپس در سال ۱۱۷۰ هم دوست دیگر واله داغستانی او را داغ مفارقت داد.[۱] شاید وقوع پی در پی حوادث ناگوار در دهلی فقیر را به سوی اکبرآباد کشاند تا تلخی این حادثه‌ها را فراموش کند.

سفر به اکبرآباد

فقیر در سال ۱۱۷۶ رخت سفر به اکبرآباد بست و چند ماه آنجا در انزوا سکونت گزید.[۲] لیکن شوق زیارت عتبات عالیات ـ که سال‌ها به آن امید بسته بود ـ او را باز به دهلی آورد تا وسائل سفر را فراهم کند.

سفر به عراق و وفات

فقیر در عشق علی علیه‌السلام چنان سوخته بود که شب و روز فقط آرزوی زیارت مرقد مطهّر آن جناب علیه‌السلام می‌کرد، چنانکه از این اشعار او پیداست:

بر سر داغ عشق تو شب و روز — جنگ باشد دل مرا به جگر
بیمی از تیغ حادثاتم نیست — سایهٔ توست بر سرم مِغفَر
پادشاها، فقیر بی سر و پا — دارد از حضرت تو چشم نظر
ز آفتاب تو پرتوی خواهم — گر چه از ذرّه ام بسی کمتر
کعبهٔ ثانی است روضهٔ تو — کآمد قبلگاهِ جنّ و بشر
بوسه دادن بر آستانهٔ تو — نیست کمتر ز استلام حجر
دور ز اقبال حضرتت در هند — خاک او بار می‌کنم بر سر
لمعه‌ای گر رسد ز خورشیدت — دمد از شام من فروغ سحر

---

۱. خزانه عامره، ج ۱، ص ۷۱۸.

۲. خزانهٔ عامره، ج ۱، ص ۵۹۲؛ تذکرهٔ نتایج الافکار، ص ۳۳۷.

شبنم از خود ندارد آن قدرت — که کند سوی آفتاب سفر
جذبهٔ آفتاب عالم تاب — گردد او را به خویشتن رهبر
تو اگر سوی خود رهم ندهی — رو به سوی که آورم دگر
نا امید از درت نگردانم — ای تو شهر رسول حق را در

او سرانجام برای رسیدن به مقصد خویش در سال ۱۱۷۹ اوّل به لکهنو سفر کرد[۱] و از آنجا در تاریخ ۲۹ ذیحجّه ۱۱۸۰ به ارادهٔ زیارت مشاهد مشرفه وارد اورنگ آباد گشت.[۲] شاگردش میرزا امامی واصلی او را با این رباعی رخصت نمود:

زوداست که با مراد دم سازآی — با اهل نجف همدم و همراز آی
قربان سرا پای تو گردم هرگاه — قربان شهٔ نجف روی و باز آی[۱]

ادیب معروف هندی میر غلام علی آزاد بلگرامی (م ۱۲۰۰) آن زمان در اورنگ آباد به سر می‌برد. فقیر از ورود خود او را خبر داد. وی بی درنگ برای دیدنش آمد و روز بعدی فقیر به خانهٔ آزاد برای ملاقاتش رفت. لچمهی نارایَن شفیق اورنگ آبادی (م ۱۲۲۳) تاریخ آمدن او را به اورنگ آباد چنین سروده:

وارد این شهر در ذی الحجّه شد — شاعر و دانشور روشن ضمیر
سال تاریخ قدوم او شفیق — گفت آمد میر شمس الدین فقیر

او یک هفته در این شهر درنگی نمود و هر روز به خانهٔ آزاد می‌رفت. سپس از آنجا ۶ محرم ۱۱۸۱ به طرف بندر سُورَت[۳] حرکت نمود و ۲۸ محرم به آنجا رسید و از رسیدن خویش آزاد را مطّلع کرد.[۴]

از سُورَت، هندوستان را به مقصد عراق ترک کرد. بعد از زیارت مشاهد عراق در اواخر سال ۱۱۸۳ بعد به ارادهٔ بازگشت به وطنش هندوستان به بصره رفت و در آنجا سوار کشتی شد. اما

۱. تذکرهٔ بی بها، ص ۱۸۶.
۲. محبوب الزمن، ج ۲، ص ۸۸۵.
۳. سُورَت شهریست در ایالت گُجرات.
۴. محبوب الزمن، ج ۲، ص ۸۸۴ - ۸۸۶

کشتی وی در شطّ بغداد غرق شد و فقیر جان به جان آفرین سپرد[1] و گویا مصداق این آیهٔ شریفه قرار گرفت: ﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾[2].

آزاد بلگرامی تاریخ وفاتش را در این رباعی گفته:

رفت از عالم سخنوری شیرین های — خوابیده به خاک شاعری رنگین های
آزاد نوشت مصرعهٔ تاریخش — کو آه فقیر میر شمس الدین های[3]

عاشقی عظیم آبادی چنین سروده:

مرد شمس الدین زباندان زمان عالی خیال — خاک برسر در عزایش کرد ای واکه ومه
سال وفاتش را چو جسته عاشقی گفته دلم — آه بود یکهزار و یکصد و هشتاد و سه[4]

همچنین جرأت گفته:

بجهان رفت میر شمس الدین — شده عالم بچشم خلق سیاه
سال تاریخ اظهر است که شمس — زیر ابر فنا گردیده آه[5]

فقیر دوران این سفر با بعضی از دوستان خود در اتباط بوده و نامه‌های گوناگونان بین آنها رد و بدل شده است. یکی از آنها میر نصیر بود که نامه‌ای بدو از نجف اشرف مشتمل بر ذکر سه تا معجزهٔ امیر المؤمنین علیه‌السلام نوشته که در مسقط مشاهده کرده بود.[6] و همچنین رباعیات دیگر که در بندر سُورَت و مسقط و بصره سروده، برای بعضی از دوستان به هند فرستاده بود. علامه سید محمد حسین نوگانوی (م ۱۳۶۲) همهٔ آنها را در آخر یکی از نسخه‌های دُرّ مکنون غالباً در لکهنو دیده بود.[7] و یکی از آن رباعیات این است که هنگام

---

۱. تذکرهٔ نتایج الافکار، ص ۳۳۷؛ عقد ثریا، ص ۲۲۶؛ نشتر عشق، ج ۱، ص ۱۲۳۷؛ تذکرهٔ شعرای هندی، ص ۲۱۱.
۲. النساء (۴): ۱۰۰.
۳. نشتر عشق، ج ۱، ص ۱۲۳۷.
۴. نشتر عشق، ج ۱، ص ۱۲۳۷.
۵. تذکرهٔ شعرای هند، ص ۲۱۱.
۶. تذکرهٔ بی بها، ص ۱۸۷.
۷. تذکرهٔ بی بها، ص ۱۸۶.

زیارت حضرت ابی الفضل عبّاس علیه‌السلام سروده:

برشطّ فرات حمله آورگشتی	وزیاد حسین تشنه لب برگشتی
عبّاس دو دست یافتی در ره دین	همدست بعمّ خویش جعفر گشتی [1]

اخلاق و تقوا

فقیر نه فقط ادیب قهّار بلکه انسانی وارسته و دارای اخلاق حسنه بوده. او در مذهب خویش اعتقاد راسخ داشت و دقیقه‌ای در تمجید و تبلیغ مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام فرو نمی‌گذاشت. اثرات تربیت او در شاگردانش به نحوی پدید آمد که برخی از آنها مذهب تسنن رها کرده به تشیّع روی آوردند. یکی از آنها میر قمر الدین منت (م. ۱۲۰۸) است که از قضا با خاندان شاه ولی الله دهلوی (م ۱۱۷۶) نسبت قریبی داشت و شاگرد پسرش عبد العزیز دهلوی (م ۱۲۴۸) و نیز دارای اجازهٔ روایت حدیث از او بود. [2]

واله داغستانی (م ۱۱۷۰) که زندگی فقیر را از نزدیک مشاهده کرده، دربارهٔ ساده زیستی او می‌نویسد:

«با این همه مراتب فضل و کمال، در نهایت بی تکلّفی و بی تعیّنی با قاطبهٔ خلق سلوک می‌نماید، بلکه به طرزی حال خود را از مردم پوشیده می‌دارد که بیگانگان را گمان سواد فارسی به او نمی‌رود تا به مراتب دیگر چه رسد» [3]

همچنین راجع به تقوا و پرهیزگاری او می‌گوید:

«الحق آن قدر خوبی و صفات حمیده و اطوار پسندیده حق تعالی به این قدوهٔ اهل کمال عنایت فرموده که در هیچ احدی دیده و شنیده نشد. در زهد و پرهیزگاری یگانهٔ آفاق، در ورع و تقوا در عالم طاق است». [4]

---

۱. تذکرهٔ بی بها، ص ۱۸۷، بنا برگزارش مرحوم حسن الأمین دو بیت از وی به زبان فارسی برضریح جناب ابو الفضل عباس علیه‌السلام در کربلا مکتوب است (مستدرکات أعیان الشیعة، ج ۵، ص ۲۳۳) و احتمال می‌رود که همین رباعی بوده باشد.

۲. نشتر عشق، ج ۲، ص ۱۵۶۰.

۳. ریاض الشعراء، ج ۳، ص ۱۶۸۷.

۴. ریاض الشعراء، ج ۳، ص ۱۶۸۸.

مرتبۀ علمی و ادبی

شکی نیست که فقیر از سرآمدان روزگار خویش و ادیب یگانه بود. تمام ادبا و تذکره نگاران اتفاق دارند که او شخصیتی کم نظیر و دارای قدرت بر زبانهای چون عربی، فارسی و اردو بود. فضل و کمال او در شعر و انشا و فنون دیگر مثل عروض، قافیه، معانی، بیان و بدیع؛ بین معاصرانش شهرۀ آفاق بود. شعرا و ادبای به نام در محضر او زانو زدند و از وی علوم و فنون گوناگون را اندوختند.

اگرچه دور فقیر از یک سو زمان افول زبان فارسی در هند تلقی می‌شود، ولی از طرف دیگر همین دور بود که زبان فارسی در هند به بازار نقد کشیده شد و این زبان رونق جدیدی گرفت و ده‌ها رساله ادبی فارسی در این رابطه به وجود آمدند. دوست عزیز دکتر آقای هومن یوسفدهی حفظه الله راجع به این قضیه می‌گوید:

«اما اشعار فارسی گویان هند که به طور طبیعی دارای ویژگی‌های زبانی و سبکی خاص خود بود، توسّط شاعران همچون حزین لاهیجی و واله داغستانی که در نتیجه ی حوادث روزگار در اواسط این قرن رهسپار هند شده بودند، ضعیف و نارسا ارزیابی می‌شد. تفاخر و تکبّر این شاعران که زبان شعر خود را معیار می‌دانستند و از محافل ادبی ایران بویژه اصفهان به هند آمده بودند، کار را به تقابل ادبی کشاند و بازار نقد گرم شد، ولی به تدریج نقد منصفانه جای خود را به نقد مغرضانه داد و کار به عیب جویی و تهمت و توهین کشید. در این دوران شاعران و ادیبان هندی دو دسته شدند:گروهی که زبان ایرانیان را زبان معیار می‌دانستند، به هواداری شاعران ایرانی برخاستند. و گروهی دیگر به دفاع سرختانه از شاعران هندی ادامه دادند.

هر دو گروه اشعار یکدیگر را با ریزبینی نقد می‌کردند و در ردّ و قبول این نقدها کتاب‌ها و رساله‌ها نوشته شد که اکنون همین آثار از گنجینه‌های ارزشمند ادبیّات فارسی محسوب می‌شود».[1]

---

۱. خزانۀ عامره، ج ۱ (مقدمۀ)، ص ۲۴ - ۲۵.

امّا فقیر از کسانی بود که هر دو فریق او را قبول داشتند، هم اهل زبان؛ یعنی شاعران ایرانی که مقیم هند بودند و هم شعرائی اهل هند. واله داغستانی (م ۱۱۷۰) با آن همهٔ تعصب ـ که نسبت به زبان فارسی دارد ـ دربارهٔ فقیر می‌گوید:

«در فن سخنوری به اعتقاد راقم حروف هیچیک از متقدّمین و متأخرین را پایه او نبوده و نیست؛ چه جمیع محسنات و لوازم سخنوری را جامع است. دیوان بلاغت بنیانش به هفت هزار بیت می‌رسد. دو مثنوی در سلک نظم کشیده که تا گوش فلک سیّار به لآلی ثوابت و سیّار مزیّن گردیده، مثل شان نشیده».[1]

همچنین خان آرزو (م ۱۱۶۹) می‌نویسد:

«مشق سخن و صفای زبان را به جایی رسانده که اهل زبان حساب از او بر می‌دارند، بلکه دم از تلمذش می‌زنند. در فضل و کمال و شعر و انشا و فنون دیگر مثل عروض و قافیه و معانی و بیان و بدیع یکتای روزگار و منتخب لیل و نهار است».[2]

عاشقی عظیم آبادی می‌آورد:

«زباندانی و خوش لسانی به مرتبه‌ای رسانید که اهل عجم از وی حساب برمی داشتند و وی را از فصحا می‌نگاشتند و در مراتبدانی اقسام نظم در ابنای زمان ممتاز اقران بود».[3]

از این بیانات صاحبان فن به وضوح تمام فضل و کمال و جایگاه فقیر در بین معاصرین روشن می‌شود.

فقیر حماسه سرای شیعیان هند

در طول تاریخ مکتب اهل بیت علیهم السلام شعراء دوشادوش علماء در تبلیغ این مذهب نقشه بسزائی دارند. آنها با کلام خویش نه تنها در مردم اعتقاد و انگیزه نسبت به مذهب

---

۱. ریاض الشعراء، ج ۳، ص ۱۶۸۸.

۲. مجمع النفائس، ص ۱۰۸.

۳. نشتر عشق، ص ۱۲۳۶.

maablib.org

ایجاد می‌کردند، بلکه نیز به ردّ عقائد باطل و اثبات حقانیت ائمهٔ طاهرین علیهم‌السلام می‌پرداختند.

فقیر نیز از سلک همین شعراست که تا دم مرگ شعرهای ولوله انگیز و انقلابی می‌سرود. اگر او را در حماسه سرایان شیعه شمار کنیم مبالغه‌ای نکردیم. اکثر شعرهای او دارای رنگ و بوی شیعی است. به ابیات زیر بنگرید که چگونه دو حدیث مشهور «ثقلین» و «قرطاس» را در قالب شعر می‌آورد و آن گاه بین این دو حدیث ربط می‌دهد و حق را با دلائل عقلی و نقلی روشن می‌سازد.

بر تو می‌خوانم دو حُجت از کلام مصطفی
گر بمعنی نسبتی داری در الفاظش نگر
همچو تالی با مقدم هر دو را با هم بسنج
تو که گردی ای برادر از نتیجه بهره ور
از بخاری، صاحب مشکاة نقلی کرده است
می‌کنم نقلی از آنجا بهر ارباب نظر
مصطفی در محضر احباب فرمود این حدیث
نیست جز قرآن و عترت یادگار از من دگر
هر که در دامان این هر دو زده دست یقین
تا ابد ایمن ز گمراهی ست آن روشن گهر
این دو را از همدگر باشد جدائی ممتنع
تا بنزد من شود بر حوض کوثر شان مقر
زین خبر مفهوم می‌گردد که از سرّ کتاب
نیست غیر از اهل بیت مصطفی کس را خبر
تارک عترت بمعنی تارک قرآن بود
گوش کن اکنون حدیث ثانی ای مرد هنر
وقت رحلت چون طلب فرمود قِرطاس و دوات
سیّد عالم گزین اصفیا، فخر بشر

گفت قرطاس و دوات از بهر من حاضر کنید
تا کنم دامان کاغذ را پُر از لؤلؤی تر
نامه بنویسم از بهر شما کز گمرهی
تا ابد باشید ایمن و از هدایت بهره ور
چون شنید این حرف را ز آن سیّد عالی جناب
مانع احضار کاغذ شد در آن حالت عمر
گفت بیماری برین مرد، این زمان غالب شده
لب بهذیان باز کرده نیست قولش معتبر
بس بـــود ما را کتاب الله در رفع ضلال
زین سخن حُضّار گردیدند گرم شور و شر
آن یکی می گــفت زود آرید قرطاس و دوات
و آن دگر می گفت حرفی را که سر زد از عمر
چون پیمبر را از آن غوغا اذیت رو نمود
گفت برخیزید ز اینجا تا بکی زین کر و فر
نیست جائز نزد پیغمبر نزاع و اختلاف
بی اطاعت کس نمی گردد ز فیضیش بهرور
ظاهر است این حرف کز احضار قرطاس و دوات
مصطفی از بهر عترت خواست تنصیصی دگر
لن تَضلّوا چون قرینه بود مر مقصود را
کآمد از لطفش درین ، هر دو حدیث معتبر
مدّعایش را که سر تا پا هدایت بوده است
فهم کرد و مانع احضار کاغذ شد عمر
اکتفایش بر کلام الله می دانی که چیست؟
یعنی این پند تو نیمی هست در ما کارگر
کار می بندیم قرآن را پی مطلب و لیک
اتباع آل تو از من نمی آید دگر

اندرین هر دو حدیث ای طالب راه هدی
گر خِرَد داری تأمّل کن حکایت مختصر
حرف پیغمبر نه از روی هوای نفس بود
گفته «ما یَنطِقُ» خدا در شأن آن خیرُ البشر
هر چه می فرمود اُمت را از روی وحی بود
ورنه بودی وحی، کی کردی در اهل حق اثر؟
آنکه را ایزد فرستاد از برای اهتدا
از هوای نفس خود حاشا که گردد نکته ور
خاصه در امری کزآن تبلیغ وی گردد تمام
امتش را تا ابد رفع ضلال آرد ثمر
ردّ قول سرورِ پیغمبران در امر دین
ردّ وحی است ای پسر از اهل ردّه درگذر[1]

همچنین کربلا را نتیجهٔ سقیفه بنی ساعده دانسته رویداد این واقعه هائله را این گونه ارائه می‌دهد:

از جهان چون رسول کرد سفر
فتنه زد دهر را به یکدیگر
حق و باطل به هم دگر آمیخت
شام تاریک با سحر آمیخت
آفتاب از میان چو جست کنار
روز اهل زمانه شد شب تار
اهل باطل شدند امیر هوا
اهل حق جملگی اسیر بلا
شد شقی بر سعید حاکم و میر
جای روباه شد کمین گه شیر
سنگ و گوهر به یک بها گردید
بوم همسایهٔ هما گردید
از برای صلاح ملت و دین
آل خاتم شدند خانه نشین
رتبه را که ایزد دادار
از پي اهل‌بیت داده قرار
از نظرهای خلق گشت نهان
ماند از دین همین تنِ بی جان
رفت از یادِ آن گروه فضول
شرف و قدر اهل‌بیت رسول
پس حسینِ علی به امر خدا
حق و باطل ز هم نمود جدا

۱. نزههٔ اثنا عشریه، ج ۱، ص ۳۳ـ۳۴.

ترک بیعت نمود چون به یزید | شرف خود به خلق ساخت پدید
دعوی حق او و عترت او | یافت اثبات از شهادت او
هست بهر ثبوت این دعوا | این شهادت به از هزار گوا
شد ز قتلش جفای اهل نفاق | نزد مردم عیان علی الاطلاق
ظلم وعدوان اهل بغی وضلال شد | عیـان چـون در آئینهٔ تمثال[1]

پوشیده نماند که این اشعار تنها تا حد دفتر و قلم نمی‌ماند، بلکه در محافل خوانده می‌شد و باعث هدایت انبوهی از مردم می‌گردید. چنانکه بحمد الله در هندوستان و پاکستان هنوز هم این رسم پرشور پا برجاست که شعرا تخلیقات جدید خودشان را در محافل و مجالس گوناگون عرضه می‌کنند و شاعران مذاهب دیگر را هم به این محافل دعوت می‌نمایند. این سبب می‌شود تا این شاعران از ادب و فرهنگ اسلامی آشنائی پیدا کنند و در نتیجه در مدح سرائی پیامبر گرامی و خاندان پاکش ـ صلوات الله علیهم ـ تشویق شوند.

از این رواست که تا به حال آنچه ـ دربارهٔ اهل بیت علیهم السلام در شبه قاره از قلم شعرای اهل سنّت یا غیر مسلمانان تراویده، شاید در کشورهای دیگر عُشر عشیر آن یافته نشود. و این کلام نیاز به صدها دفتر دارد تا تدوین شود. البته با گذر زمان، زبان اردو جای عربی و فارسی را گرفت. به مناسبت مقام اینجا قصه‌ای را از روزگار فقیر ذکر کنیم که نشانگر اهتمام شعرای شیعه در مدح سرائی و قصیده خوانی در حق اهل بیت علیهم السلام است.

آزاد بلگرامی (م ۱۲۰۰) شاعر و ادیب به نام هندوستان ـ که پیرو مذهب اهل تسنن بوده ـ در ضمن شرح حال سید جعفر روحی می‌نویسد:

«در تاریخ هژدهم ذی الحجّه سنة ثمان و اربعین و مائة و الف (۱۱۴۸) عبور فقیر بر لکهنو و نزول در تکیه ایشان اتفاق افتاد. آن روز در آنجا مجمع صاحب طبعان بود. مثل شیخ عبد الرضا متین اصفهانی و آقا عبد العلی تحسین کشمیری و میرزا داود اکبرآبادی. از آخر روز تا نیم شب صحبتی رنگین گذشت».[2]

---

۱. شمس الضحی (مخطوط).
۲. سرو آزاد، ص ۲۰۸.

اگرچه تعصب مذهبی او را بر این واداشته که مناسبت این محفل را مخفی بدارد، امّا از تاریخ هیجدهم ذی الحجّه به آسانی می‌توان مناسبت این مجلس را دریافت که قطعاً جشن عید سعید غدیر بوده.

شاگردان

فقیر در طول زندگی شاگردان زیادی تربیت نمود که برخی از آنها عبارتند از:

میرزا حاتم بیگ وافی[۱]، میرزا ابو علی اصفهانی هاتف[۲]، میرزا عنایت احمد خان کشمیری[۳]، میرغلام علی دهلوی اظهر[۴]، میرقمرالدین منت[۵]، بنده علی خان باسطی[۶]، میرزا امامی واصلی[۷]، میرزا محمد باقر اصفهانی منیر یا فدائی[۸] و شیخ گلشن علی جونپوری.[۹]

---

۱. عقد ثریا، ص ۲۹۴؛ صبح گلشن، ج ۳، ص ۱۱۸۵ رقم: ۱۷۸۳. قابل ذکر است که دکتر فضل الله رضایی اردانی در مقالهٔ خویش ـ دربارهٔ ازدواج فقیر اظهار نظر کرده‌اند که: «به احتمال زیاد ناموفقیت‌های پی در پی در عشق مجازی، او را به عشق حقیقی رسانیده است. در هیچ تذکره‌ای به ازدواج او اشاره‌ای نشده است. به نظر می‌رسد که تا پایان عمر مجرد بوده است. و علاوه بر کسب علوم ظاهری، در عشق و معرفت الهی و عرفان نیز به درجات والایی تجرّد و معرفت رسیده بود». (آینه میراث، ش ۴۰؛ ویژه نامه شبه قاره (۱) ص ۳۵۱). ولی این بیان بنا برگزارش برخی از تذکره نگاران درست به نظر نمی‌آید. دربارهٔ میرزا حاتم بیگ دهلوی متخلّص به وافی تصریح شده است که وی هم شاگرد فقیر و هم نبیرهٔ او بوده، علاوه بر آن، ما چند شخصیت داریم که دربارهٔ ازدواج آنها در تذکره‌ها تصریح واقع شده است؟ نبودن ذکر ازدواج کسی در شرح حالش دلیل بر عدم ازدواج او چگونه خواهد بود؟

۲. نشتر عشق، ج ۲، ص ۱۸۱۹.

۳. اگرچه متأسفانه شرح حال وی در تذکره‌ها به چشم نمی‌خورد، امّا فرزند وی علامه شهید میرزا محمد کشمیری دهلوی متخلّص به کامل (م ۱۲۲۵) ـ که در شبه قاره به نام شهید رابع معروف است ـ در کتاب خویش نزههٔ اثنا عشریه در مقامات متعدد گفته که فقیر استاد والد اینجانب است. ر.ک: نزههٔ اثنا عشریه، ج ۱، ص ۳۲.

۴. صبح گلشن، ص ۱۱۶.

۵. نشتر عشق، ج ۳، ص ۱۵۶۰.

۶. همان، ج ۱، ص ۲۵۸.

۷. عقد ثریا، ص ۲۸۸ ـ ۲۹۲.

۸. الذریعة، ج ۹، قسمت ۳، ص ۱۱۱۴ رقم: ۷۱۹۲.

۹. نشتر عشق، ج ۲، ص ۱۳۵۵.

آثار منثور

۱. حدائق البلاغة

این کتاب نوشتهٔ سال ۱۱۶۸ مشتمل بر دیباجه و پنج حدیقه و یک خاتمه می‌باشد: حدیقهٔ اوّل در علم بیان، حدیقهٔ دوم در علم بدیع، حدیقهٔ سوم در علم عروض، حدیقهٔ چهارم در علم قوافی، حدیقهٔ پنجم در فن معما و خاتمه در سرقت شعر.

حدائق البلاغة به دست امام بخش صهبائی به اردو ترجمه شده و مستشرق فرانسوی گارسین دوتاسی (Garcin de Tassy) نیز در سال ۱۸۴۴ میلادی آن را به زبان فرانسه ترجمه کرده است.

این کتاب نخستین بار در سال ۱۲۲۹ از کلکته به اهتمام مولوی شکورالله به تصحیح مولوی جان علی و مولوی عبد الرحیم به چاپ رسید و پس از آن نیز در شهرهای مختلف شبه قاره دست کم سیزده مرتبه تجدید چاپ شد.[۱]

۲. الوافية في علم العروض والقافية

این رساله همانگونه که از عنوان آن پیداست در مباحث عروض و قافیه در دو رکن و یک خاتمه نوشته شده است:

رکن اوّل در علم عروض که شامل یک مقدمه و چند فصل می‌باشد و رکن دوم در علم قوافی که مانند رکن اوّل دارای یک مقدمه و چند فصل است. مؤلف تاریخ اتمام این رساله را چنین سروده است:

این نسخه که باشد بر ارباب فضائل　　توقیع سخن سنجی و منشور کمالات
چون یافت فقیر از قلم صورت اتمام　　افکند در اطراف جهان شور کمالات
در باب تمامیش دو تاریخ رقم زد　　کلکم که به بازوش بود زور کمالات
تاریخ نخستین شده «شریف معانی»　　تاریخ دوم آمده «دستور کمالات»

---

۱. الذریعة، ج ۶، ص ۲۸۲ رقم: ۱۵۳۷؛ کتابشناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه قاره، ج ۲، ص ۱۲۴۸؛ آئینه میراث ش ۴۰ ویژه نامه شبه قاره (۱) ص۳۷۱.

از شطر اوّل ۱۱۶۱ و از شطر دوم ۱۱۶۲ بر می‌آید که ظاهراً نشانگر اختتام دو بخش این رساله است.

واله داغستانی دوست فقیر این رساله در ریاض الشعراء بعد ترجمهٔ فقیر در روضة الفاء به طور کامل آورده که در چاپ کنونی در مجلّد سوم از صفحهٔ ۱۷۰۱ تا ۱۷۴۶ قرار گرفته است. این رساله با تصحیح دکتر نرگس جهان از دهلی در سال ۲۰۰۱ م از هلال پبلیکیشنز منتشر شده است.

۳. خلاصة البدیع

مؤلف این رساله را دربارهٔ صنایع و محسّنات شعر از مفتاح سکّاکی و مطوّل تفتازانی در یک مقدمه و دو فصل و خاتمه برگزید ه است.

مقدمه: در بیان مجملی از تعریف فصاحت و بلاغت.

فصل اوّل: در ذکر صنایع معنوی.

فصل دوم: در شرح صنایع لفظی.

خاتمه: در بیان سرقات شعری.

واله داغستانی متن این رساله را نیز به طور کامل در ریاض الشعراء بعد از رسالهٔ الوافیة گنجانیده است که در چاپ متداول در مجلّد سوم از صفحهٔ ۱۷۴۷ الی ۱۷۷۸ قرار دارد. این رساله نیز همراه الوافیة با تحقیق دکتر نرگس جهان از دهلی در سال ۲۰۰۱ از هلال پبلیکیشنز منتشر شده است.

maablib.org

۴. زبدة البیان

رساله ایست در معانی و بیان، مشتمل بر مقدمه دو باب و خاتمه می‌باشد. سال نگارش آن از «لباب تلخیص» ۱۱۶۵ بر می‌آید.

نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دانشگاه شیرانی (لاهور) به شمارهٔ ۵۰۵۷/۲۰۴۵/۱ محفوظ است که در سال ۱۲۴۰ کتابت شده.[1]

---

۱. فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۱۳، ص ۲۴۱۷ ـ ۲۴۱۸.

۵. رجم الشیاطین

رساله حاضراست که دربارهٔ آن به تفصیل سخن خواهیم گفت.

آثارمنظوم:

۱. کلیات اشعار و دیوان

چند نسخه از کلیات اشعار و دیوان فقیر در کتابخانه‌های مختلف یافته می‌شوند که حاوی غزلیات، قطعات، مثنویات و قصائد می‌باشند:

۱. نسخهٔ علیگر

این نسخه در کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره هندوستان به شماره ۳۱۷ محفوظ است که در زندگی مؤلف در سال ۱۱۷۱ توسط عبد الکریم کتابت شده و دارای ۱۲۸ برگ شامل غزلیات، مثنویات، قطعات ترکیب بند وغیره است و با این مطلع غزل آغاز می‌شود:

ای درطالب نام توآواره نشانها　　　گم کرده ره معنی وصف توبیانها

و با مثنوی تصویرمحبت انجام می‌یابد.[۱]

۲. نسخهٔ لندن

این نسخه در اندیا آفس لندن به شماره ۱۷۱۰ نگهداری می‌شود و مشتمل است بر ۳۲۸ برگ که توسط محمد حسین غوری در تاریخ دوم ذی الحجّه ۱۱۸۴ بعد از یک سال وفات مؤلف کتابت شده و شامل غزلیات، قصاید، ترجیع بند، ترکیب بند، قطعات، رباعیات و مثنویات می‌باشد.

آغاز این نسخه چنین اینگونه می‌شود:

ای غم عشق توشوری درجهان انداخته　　　طشت عاشق را ز بام آسمان انداخته

و همانند نسخهٔ علیگره با مثنوی تصویرمحبت پایان می‌یابد.

۳. نسخهٔ رامپور

این نسخه در کتابخانهٔ رضا رامپور هندوستان به شماره ۳۷۲۲ نگهداری می‌شود

---

۱. سبک شناسی نظم و نثرفارسی، ص ۲۶۸، ش: ۲۶ زمستان ۹۳ش.

و دارای ۱۹۱ ورق است. این نسخه نیز چون نسخهٔ علیگره و لندن شامل غزلیات، قصاید، ترجیع بند، ترکیب بند، قطعات، رباعیات و برخی از مثنویات کوتاه است. تاریخ کتابت و نام کاتب ندارد. آغاز این نسخه مثل نسخهٔ قبلی است و با این بیت رباعی انجام می‌یابد:

یاران گر قدر ما ندانند چه غم   المنة لله که ما می‌دانیم

همچنین نسخه‌های دیگر در کتابخانهٔ فرهنگ شرقی بنگال در کلکته هندوستان به شماره‌های ۸۶۵ ـ ۸۶۴ و کتابخانه خدا بخش پتنه به شماره‌های ۶۸۱ و ۶۸۲ موجود می‌باشند.[۱]

۲. مثنوی تحفة الشباب

این غالباً نخستین مثنویست که فقیر بعد از شیعه شدن در دکن در جوانی خود سروده است زمانی که سن او بیست و هشت سال بوده چنانکه تاریخ اتمامش در آخرین بیت ۱۱۴۳گفته است. هر بیت این مثنوی رنگ و خوشبوی تشیّع می‌دهد. این مثنوی در نسخهٔ رامپور و لندن موجود است.

۳. مثنوی تصویر محبّت

این مثنوی در سال ۱۱۵۸ در ۸۲۳ بیت ـ دربارهٔ داستان رامچند تنبولی و ازدواج او با دختری که با شنیدن خبر مرگ دروغین رام چند به خود کشی دست می‌زند و سوختن رام چند در آتش در کنار معشوق خود. این مثنوی نیز در نسخهٔ رامپور و لندن موجود است. منشی باقرعلی خان لکهنوی این مثنوی را به نام شعلهٔ جانسوز به نثر فارسی درآورده است. و در سال ۱۹۷۸ م اصل مثنوی به کوشش عابد رضا بیدار از پتنه به چاپ رسیده است.[۲]

۴. مثنوی واله و سلطان

این مثنوی در سال ۱۱۶۰ دربارهٔ سرگذشت علی قلی خان واله داغستانی (م ۱۱۷۰) و شرح

---

۱. آئینه میراث ش ۴۰، ویژه نامه شبه قاره (۱)، ص ۳۵۶.

۲. دانشنامه ادب فارسی، ج ۴، بخش ۳، ص ۱۹۹۴.

ماجرای عاشقانهٔ او و دختر عمویش خدیجه سلطان سروده و در لاهور در سال ۱۹۷۱ م به چاپ رسیده است.[۱] بار دیگر نیز در تهران در سال ۱۳۵۴ ش از سوی انتشارات بنیاد فرهنگ با مقدمهٔ مهردخت برومند از نسخهٔ قدیم آن چاپ عکسی خورده است.

۵. مثنوی درّ مکنون

این مثنوی در مدح ائمه علیهم‌السلام با توجّهٔ خاص به داستان مادر جناب صاحب العصر والزمان أرواحنا له الفداء دختر قیصر روم و رسیدن آن مخدره به همسری امام حسن عسکری علیه‌السلام و ولادت آخرین حجّت خدا برروی زمین علیه وعلی آبائه‌السلام برپایهٔ روایات معتبر در سال ۱۱۶۹ سروده شده است.

نسخه‌ای از این مثنوی در کتبخانهٔ ممتاز العلماء (لکهنو) موجود است که دارای ۲۴۵ صفحه می‌باشد و در سلخ ربیع الثانی ۱۲۶۱ کتابت آن پایان یافته. علامه سید محمد تقی معروف به ممتاز العلماء در تاریخ ۲۳ رمضان ۱۳۰۹ آن را به قیمت پنج روپیه خریداری کرده است.

همچنین نسخه‌های دیگر در کتابخانهٔ انجمن ترقی اردو (کراچی) به شماره ۲۴۸/۳ و دو نسخه دیگر در کتابخانه خدا بخش (پتنه) به شماره ۱۸۹ و در نسخه کلیات لندن هم موجود است. نسخه دیگری از این مثنوی در کتابخانه ملک (تهران) نیز یافته می‌شود. علامه سترگ آقا بزرگ تهرانی (م ۱۳۸۹) رحمه الله دربارهٔ این نسخه می‌گوید:

رأيت المنتخب منه في (الملك: ۵۶۱۱) مع مقدّمة منثورة من جامع المجموعة في شرح حال الناظم، وقال فيه أن له خمسة مثنويات وهذه في ۳۰۳۳ بيتاً ونقلها من تذكرة مستوفي لنواب إبراهيم خان الذي انتخب منه في ستمائة بيت، وهو نقل المنتخب من غير زيادة ولا نقصان وهو في قصة غرام مليكة بنت قيصر الروم والحسن العسكري عليه‌السلام. أوله:

توپیدائی بهرچیزی که پیداست　　　توبینائی بهرچیزی که بیناست

والمجموعة بخط محمد علي خان من القرن الثاني عشر كُتبت بالهند.[۲]

---

۱. همان.

۲. الذريعة، ج ۱۹، ص ۱۷۶ ـ ۱۷۷.

۶. مثنوی شمس الضحی

حماسه دینی شیعه که در فضائل و معجزات ائمهٔ طاهرین علیهم‌السلام در چهادره لمعه سروده شده است. آغاز این مثنوی چنین است:

ای به نامت زبان سحر طراز ‌‌ ‌‌ ‌‌ نطـق را داده مایـهٔ اعجــاز

فقیر تاریخ این مثنوی را اینگونه گفته است:

لله الحمد کاین دُر منظوم ‌‌ ‌‌ ‌‌ که به شمس الضحی شده موسوم
سایـه ازنـام اوچــودرآیـد ‌‌ ‌‌ ‌‌ ســال تاریــخ درظهــورآید

که ۱۱۷۳ می‌باشد.

دو نسخه از این مثنوی در کتابخانهٔ خدا بخش (پتنه) به شماره ۶۵۳ و نسخه دیگر در کتابخانهٔ عمدة العلماء مولانا سید کلب حسین (لکهنو) و نسخه دیگر در مرکز احیاء میراث اسلامی (قم) به شماره ۱۴۹۴که در ۲۷۳ برگ کتابت شده، موجود است.[۱] استاد فرزانه دکتر علیرضا قزوه مشغول تصحیح این اثر گرانقدر فقیر هستند.

۷. مثنوی واقعهٔ جانسوز کربلا

این مثنوی دربارهٔ بزرگ ترین حماسهٔ تاریخ انسانیت با این بیت آغاز می‌شود:

باز از ماه محرم در جهان ‌‌ ‌‌ ‌‌ تازه شد داغ مصیبت دوستان

و در نسخهٔ کلیات لندن و رامپور موجود است.

۸. مثنوی در تعریف دولتخانهٔ نواب امیر الامراء سعادت بهادر

این مثنوی در مدح قصر برهان الملک نواب سعادت خان نیشابوری سروده شده. فقیر در تمام زندگی خویش به سبب مال و دریافتن صلات کسی را مدح نکرده امّا نواب موصوف چون سید و شیعه راسخ الاعتقاد بوده از این جهت او را مدح می‌نماید، چنانکه از این ابیات پیداست:

---

۱. فهرست نسخه‌های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی ج ۴ ص ۳۴۵.

امیری کز کمال شوکت وجاه — زده بخت بلندش خیمه بر ماه
سیـادت جوهـر آئینـهٔ او — محبّـت خانـه زاد سینـهٔ او
ازآن ثابت قدم درراه دین است — که فرزند امیر المؤمنین است

این مثنوی در کلیات فقیر که در کتابخانهٔ خدا بخش پتنه است موجود می‌باشد.[1]

۹. قصیده مصنوع

در مدح امیر المؤمنین علیه‌السلام که دارای صد بیت و با استفاده از شصت صنعت لفظی و معنوی به تقلید از قصائد سنایی و خاقانی سرودهٔ سال ۱۱۶۴ که از «باران فضل» ظاهر می‌شود. آغاز این قصیده چنین است:

شد نگارین بخون من کف یار — کس باین رنگ دیده است نگار

این قصیده توسط دکتر عارف نوشاهی در اورینتل کالج میگزین لاهور ج ۶ شماره ۱ و ۲ شماره مسلسل ۳۳۵ ـ ۳۳۶ از صفحه ۵۳ الی ۶۸ در سال ۱۹۸۶ میلادی تصحیح و چاپ شده است.[2]

۱. آئینه میراث، ش ۴۰، ویژه نامه شبه قاره (۱) ص۳۷۱.
۲. کتابشناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه قاره، ج ۲، ص ۱۴۳۲، رقم: ۶۱۰۳.

maablib.org

گفتار سوم

نگاهی به رجم الشیاطین

maablib.org

مرکز احیاء آثار بررسیة
MAAB 1431
maablib.org

رجم الشیاطین در دفاع از مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام در نثر ساده به غایت مختصر و دارای عبارت‌های شیوا و دلنشین و استدلال‌های محکم دوران قرن دوازده هجری در کشور هندوستان به معرض تحریر آمده است. منشأ تألیف آن نقد و ردّ کتاب کشف الغطاء تألیف عبد العزیز اکبرآبادی متخلّص به عزت (م ۱۰۸۸) می‌باشد.

اگر چه صاحب رجم الشیاطین در مقدمهٔ این رساله اسم اکبرآبادی را آورده است، امّا در عین حال عنوان کتاب وی را ذکر نکرده؛ چون اکبرآبادی مؤلف چند تن از رسائل می‌باشد، بدین سبب در ابتدای کار برای ما مشخص نبود که رجم الشیاطین در واکنش کدام رسالهٔ وی نوشته شده است؟ امّا بعد از دست یافتن به حق الیقین شرح کشف الغطاء ـ که بر سبیل قوله قوله نگاشتهٔ شاگرد او ایزد بخش صدیقی دهلوی متخلّص به رسا (م ۱۱۲۴)[1] است ـ معلوم شد که رجم الشیاطین رد بر همان کشف الغطاء می‌باشد.

کشف الغطاء در حقیقت در بیان اصول اهل سنّت نوشته شده است و مؤلف آن در ضمن بحث‌های مختلف بر بعضی از عقائد شیعی نیز اشکالاتی وارد نموده که فقیر فقط متکّفل جواب آنها شده است. با وجود تلاش بسیار نسخه‌ای از کشف الغطاء به دست ما

---

۱. ایزد بخش صدیقی دهلوی متخلّص به رسا (م ۱۱۲۴) از شاگردان صاحب کشف الغطاء است. عبد الحی حسنی ندوی (م ۱۳۴۱) ترجمه او را در نزهۀ الخواطر آورده است. او دربارۀ شرح وی بر کشف الغطاء می‌نویسد: «له شرح بسیط علی کشف الغطاء للشیخ عبد العزیز المذکور في فن الکلام، فرغ من تصنیفه یوم الثلاثاء في العشرة الأخیرة من جمادي الأولی سنة تسع وتسعین وألف وذالک الشرح یسمی بحق الیقین وهو بالفارسي». (نزهۀ الخواطر، ج ۶، ص ۷۰۲).

نیامد. فقط یک نسخهٔ آن در آرشیو ملّی پاکستان (اسلام آباد) در مجموعه‌ای به رقم (اسلام ۱۰۱) شناسائی شده است، ولی آن هم ناقص می‌باشد. این مجموعه که شامل یازده رسائل مختلف می‌باشد، هفتمین آنها کشف الغطاء است. مفهرس آن را چنین معرفی نموده:

کشف الغطاء

مؤلف: عبد العزیز اکبرآبادی

در اثبات خلافت صدیق اکبر (رض)

آغاز: بتواتر رسیده که در دعوی آن حضرت بوقوع آمده است.

ترقیمه: «تمت الرسالة الشریفة الدقیقة کشف الغطاء من مصنفات قدوة المتأخرین مولانا شیخنا عبد العزیز اکبرآبادي قدّس سره»

رساله ۸ سطر بیشتر نیست.[1]

از این جهت نصوصی که در رجم الشیاطین از کشف الغطاء نقل شده است، نتوانستیم با اصل نسخهٔ آن مقابله کنیم.

قبل از این در پیشگفتار یادآور شدیم که تاکنون اسمی از رجم الشیاطین ـ که تألیف فقیر باشد ـ در فهارس و تذکره‌ها به میان نیامده. امّا نسخه‌ای از این رساله در کتابخانه رضا رامپور محفوظ مانده که انجامهٔ آن چنین ذکر شده است:

«قد تمت الرسالة المسماة برجم الشیاطین من [ال]سیّد شمس الدین المتخلّص بفقیر الدهلوي وطناً کذا سمعتُ».

تاریخ تألیف این رساله گر چه مشخص نیست، امّا از قرائن می‌توان گفت که این رساله ۱۱۷۶ به بعد نگاشته شده است. فقیر در سال ۱۱۷۶ سفری به شهر اکبرآباد نموده که وطن و زادگاه صاحب کشف الغطاء است. به احتمال زیاد وی در همانجا دربارهٔ کشف الغطاء مطّلع گشته و رجم الشیاطین را در نقض آن نوشته باشد.

فقیر در مقدمهٔ خود مؤلف کشف الغطاء را به عنوان «عبد العزیز اکبرآبادی از اساتذهٔ

---

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی آرشیو ملی پاکستان، اسلام آباد، ص ۲۷ ـ ۲۸.

عالمگیر ماضی» معرفی می‌نماید. لفظ «ماضی» تمییز است بین دو پادشاهان سلطنت مغلیه هند؛ اورنگ زیب عالمگیر (حک: ۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸) و عزیزالدین (حک:۱۱۶۷ ـ ۱۱۷۳) که به عنوان عالمگیر ثانی بر تخت نشست.[1] این نشانگر آنست که قطعاً این رساله یا در عهد عالمگیر ثانی نوشته شده یا بعد از آن و الا نیازی به تمییز نبود.

مؤلف در مقدمه تصریح نموده که چون اکبرآبادی اعتراضات را به صورت مختصر مطرح می‌نماید، ما نیز بر اختصار بسنده می‌کنیم. روش مؤلف در نگارش این کتاب همان روش قدیمی است که اوّل نص اعتراض طرف مقابل را حرف به حرف نقل می‌کند، سپس به جواب آن می‌پردازد و گاه قول او را در جواب خویش تقطیع کرده پاسخ می‌دهد.

قابل ذکر است که مؤلف مؤدّبانه با لحنی ملائم به خلاف روش اهل علم لکهنو به جواب‌ها می‌پردازد. علمای لکهنو نسبتاً لهجهٔ سخت به کار می‌برند، البته اگر طرز نگارش طرف مقابل هم چنین بوده باشد. با وجودی که برخی از علمای اهل سنّت اهل دهلی هیچ گاه در نگارشات خودشان نسبت به شیعیان ادب را رعایت نکرده‌اند، امّا شیعیان دهلی التفاتی به این یاوه سرائی‌ها نمی‌کردند و در جواب‌ها ادب و اخلاق را حتی المقدور در نظر می‌گرفتند. به نظر می‌رسد که این شیوه فقط در مکتب کلامیه دهلی رعایت شده است؛ زیرا که آنها اختلاط کلّی و روابط تامّ با علماء و ادیبان اهل سنت داشته‌اند. این امر آنها را وا می‌داشت تا به موضوعات حساس نپردازند.

maablib.org

نسخه‌های مورد استفاده

این کتاب بر پایه سه نسخه تحقیق شده است که عبارتند از:

۱. نسخهٔ کتابخانهٔ رضا رامپور شمارهٔ ۴۳۷ ج که به خط نستعلیق در ۳۶ برگ کتابت

---

۱. فقیر دهلوی شاهد سیزده تن از حکومت پادشاهان سلسله مغولیه هند می‌باشد که عبارتند از: (۱) اورنگ زیب عالمگیر (حک: ۱۰۶۸ ـ ۱۱۱۸) (۲) محمد معظّم شاه عالم بهادر (حک: ۱۱۱۸ ـ ۱۱۲۳) (۳) معزالدین جهاندار شاه (حک: ۱۱۲۴) (۴) فرخ سیر (۱۱۲۴ ـ ۱۱۳۱) (۵) محمد شاه رفیع الدرجات (حک: ۱۱۳۱) (۶) رفیع الدوله شاه جهان ثانی (حک: ۱۱۳۱) (۷) محمد شاه روشن اختر (حک: ۱۱۳۱ ـ ۱۱۳۲) (۸) ابراهیم شاه (۱۱۳۲ ـ ۱۱۳۳) (۹) محمد شاه روشن اختر (۱۱۳۳ ـ ۱۱۶۱) (۱۰) احمد شاه (حک: ۱۱۶۱ ـ ۱۱۶۷) (۱۱) عزیزالدین عالمگیر ثانی (۱۱۶۷ ـ ۱۱۷۳) (۱۲) محی الملة شاهجهان سوم (حک: ۱۱۷۳) (۱۳) شاه عالم ثانی (حک: ۱۱۷۳ ـ ۱۲۲۹).

شده است و هر برگ دارای ۹ سطر می باشد. در اوّل صفحهٔ آن مهر «کتب خانه وقف مدرسه احمدیه ۱۳۲۳» به چشم می خورد. چند برگ از این نسخه دارای حواشی است که توسّط شخصی نا معلوم از اهل سنّت افزوده شده که البته کوشش او این بوده که به پاسخ حرفهای مؤلف بپردازد. سپس همین نسخه به دست فردی مؤمن افتاده که ردّ سخنان او نیز در حاشیه نوشته است. شاید منشأ معرفی این نسخه در نسخه‌های که به عنوان رد عقیدهٔ شیعه نگاشته شده، از همین جهت بوده است. چون اهمیت این حواشی چندان مهم به نظر نیامد از اثبات آن اعراض نمودیم. این نسخه اضافاتی دارد که در متون دیگر نسخه‌های رجم الشیاطین نیامده است. ویژگی دیگری این نسخه تصریح نام کتاب و مؤلف است که در انجامه چنین آمده است:

«قد تمت الرسالة المسماة برجم الشياطين من [ال]سيد شمس الدين المتخلّص بفقير الدهلوي وطناً كذا سمعتُ»

این نسخه را با رمز «ا» یاد می‌کنیم.

۲. نسخهٔ یکی از کتابخانه‌های شخصی هند که تصویر آن در کتابخانهٔ دیجیتال مرکز احیاء آثار برصغیر (قم) شمارهٔ ۱۵۳ خ محفوظ می‌باشد. این نسخه در ۱۳ برگ و هر برگ دارای ۱۶ سطر در خط شکسته نستعلیق کتابت شده است و غالباً اقدم نسخ این رساله است که مورد استفاده قرار گرفت. بر اندرون جلد آن یکی از دانشمندان معاصر «ردّ تحفه اثنا عشریه» نوشته که بلا شبه اشتباه می‌باشد. و سبب آن شاید هم نام بودن عبد العزیز اکبرآبادی صاحب کشف الغطاء و عبد العزیز صاحب تحفهٔ اثنا عشریه است. اگر چه این نسخه دارای تاریخ کتابت می‌باشد، ولی متأسفانه به خاطر کرم خوردگی از بین رفته و آنچه که این حقیر توانست قرائت کند: «شب پنجشنبه هزار و صد و اندی» باید باشد. این نسخه را با نشان «ب» ذکر می‌کنیم.

۳. نسخهٔ کتابخانهٔ ممتاز العلماء (لکهنو) که تصویر آن در مؤسّسهٔ کتابشناسی شیعه (قم) موجود است و مورد استفاده اینجانب قرار گرفت. این نسخه در ضمن مجموعه‌ای قرار دارد که با چند تن از رسائل دیگر صحافی شده است. این دستنوشت

به خط نستعلیق کتابت شده و دارای ۱۷ صفحه می‌باشد. هر صفحه ۱۴ سطر دارد که از صفحهٔ ۴۹۲ تا ۵۱۰ در این مجموعه آخرین رساله قرار گرفته. به جای عنوان که در شنگرف مکتوب است، این عبارت آمده:

«رساله در ردّ اقوال نواصب لعنة الله علیهم أجمعین و در اثبات حقّ امیر المؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه وآله»

متأسفانه آخرین صفحات این نسخه ضائع شده است و همچنین تصویر صفحهٔ ۵۰۲ و ۵۰۳ نیز مفقود می‌باشد. این نسخه را با رمز «ت» می‌آوریم.

روش تحقیق

متن حاضر از سه نسخهٔ مذکور به شیوهٔ تلفیق ارائه داده شده که مراحل زیر را گذرانده است:

۱. مقابله بین هر سه نسخه و ضبط اختلافات آنها در هامش. و آنچه که غلط واضح بوده چه از لحاظ معنوی و چه از نظر املائی آن را ثبت نکرده ایم.

۲. استخراج آیات کریمه و احادیث شریفه و مقابلهٔ عباراتی که از منابع مختلف در متن ذکر شده است با اصول و ضبط آدرس آنها. عباراتی یا کلماتی که در نقل اقوال بین قلّاب قرار گرفته است، افزودهٔ از منابع آنها می‌باشد که در هامش به رمز «م» ذکر می‌کنیم. همچنین اگر از اینجانب در نص مؤلف چیزی افزوده شده، آن هم در بین قلّاب قرار گرفته است که بسیار اندک می‌باشد.

۳. با توجّه به موضوع، هر متن تقاضای خودش را دارد و از آنجا که بعضی از استدلال‌های مؤلف نیاز به اثبات و توثیق داشت، آنها را به آدرس‌های مناسب از کتابهای معتبر اهل سنّت ارجاع داده ایم. همچنین در برخی از موارد که نیاز به توضیح و وضاحت داشت، این نیاز را در حاشیه‌ها برطرف ساختیم.

۴. تغییر رسم الخطّ از موارد دیگریست که توسّط ما انجام گرفت. اگر چه برخی از محققین زبان فارسی بر آن هستند که رسم الخطّ نباید تغییر داده شود، ولی به گمان این حقیر

maablib.org

حساب هر متن از همدیگر جداست. از این جهت در برخی از موارد تغییر رسم الخطّ صورت گرفت الا در کلماتی که اهل هند از آن استکراه دارند. آنها به همان صورت ضبط شده که در بین اهل هند رایج هستند.

اُمید که این کوشش ناچیز در درگاه خداوند تبارک و تعالی و محمد و آل محمد صلوات الله علیهم أجمعین به دیدهٔ قبول تلقّی شود، إن شاء الله.

MAAB 1431
maablib.org

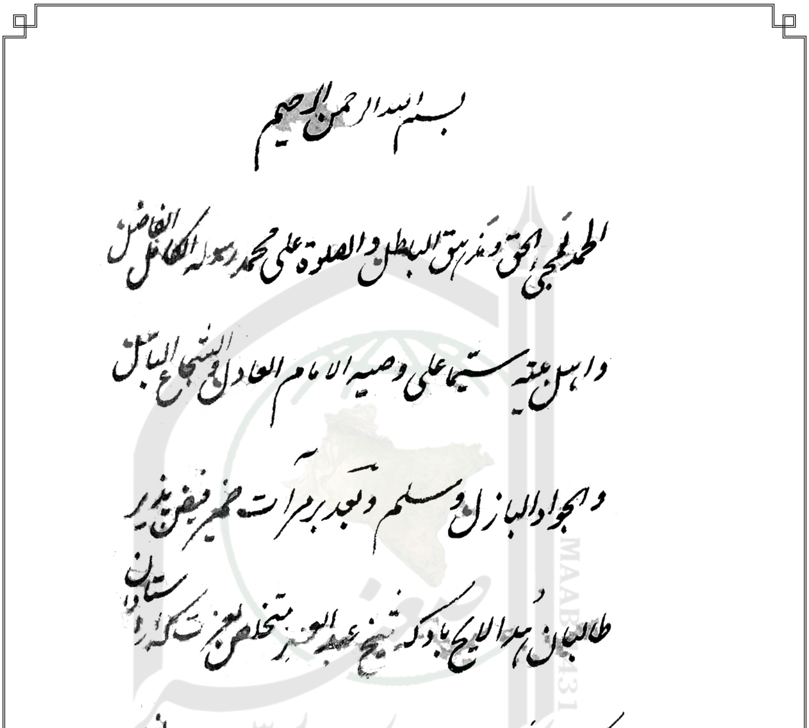

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لمحیی الحق ومزهق الباطل والصلوة علی محمد رسوله الکامل الفاضل

واهل بیته سیما علی وصیه الامام العادل الشجاع الباسل

والجواد الباذل وسلم وبعد بر مرآت ضمیر فیض پذیر

طالبان هدی لایح باد که شیخ عبد العزیز متخلص بعزت که از دوستان

عالمگیر پادشاه بوده ورقی چند در رد مذهب امامیه [illegible]

نامه اعمال خویش سیاه نموده و ترهات و اباطیل خود را

بلباسی جلوه گر ساخته که کوته نظران عالم ادراک را

از راه می برد و متوسطان زلال تحقیق را فریب سراب میدهند

برگ اول از نسخه «ا»

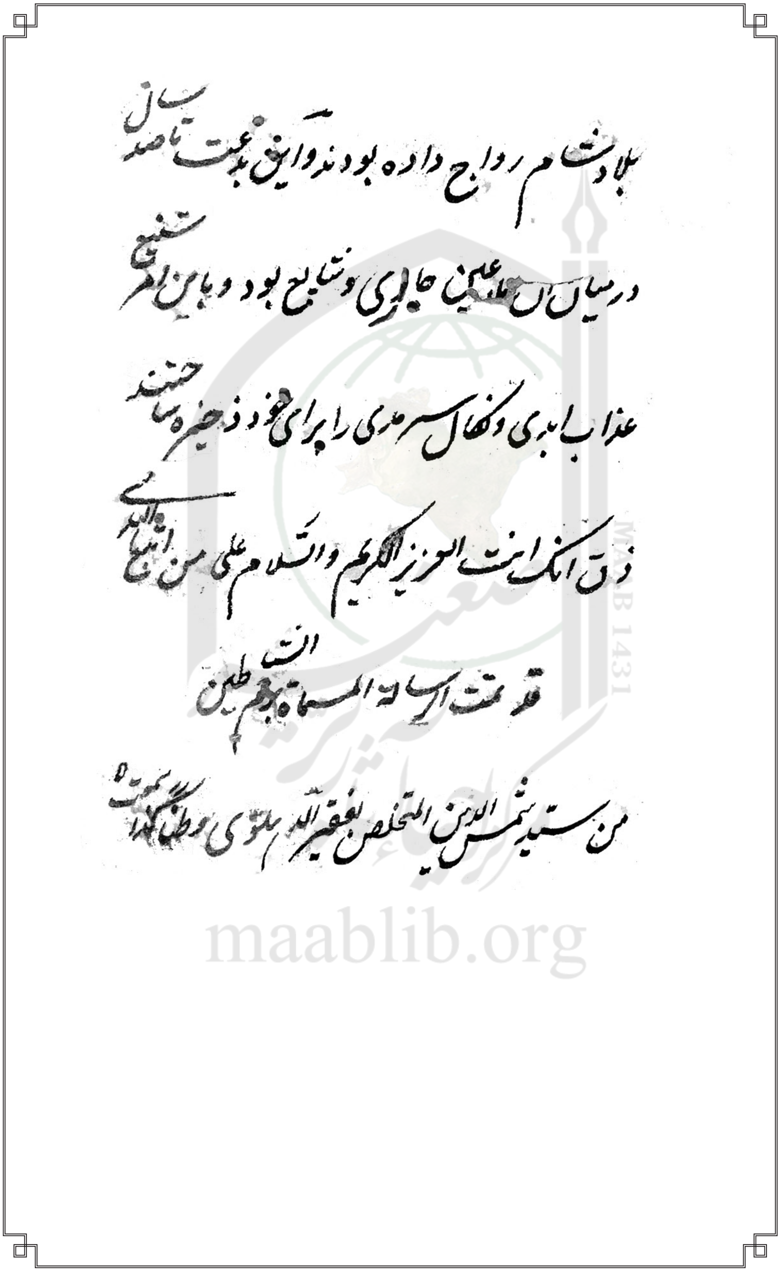

بلاد شام رواج داده بودند و این بدعت تا صد سال
در میان آن ملاعین جاری و شایع بود و باین امر شنیع
عذاب ابدی و نکال سرمدی را برای خود ذخیره ساختند
ذلک انک انت العزیز الکریم والسلام علی من اتبع الهدی
قد تمت الرسالة المسماة برجم الشیاطین
من تسوید شمس الدین المتخلص بغفر الله [illegible]

برگ آخر از نسخه «ا»

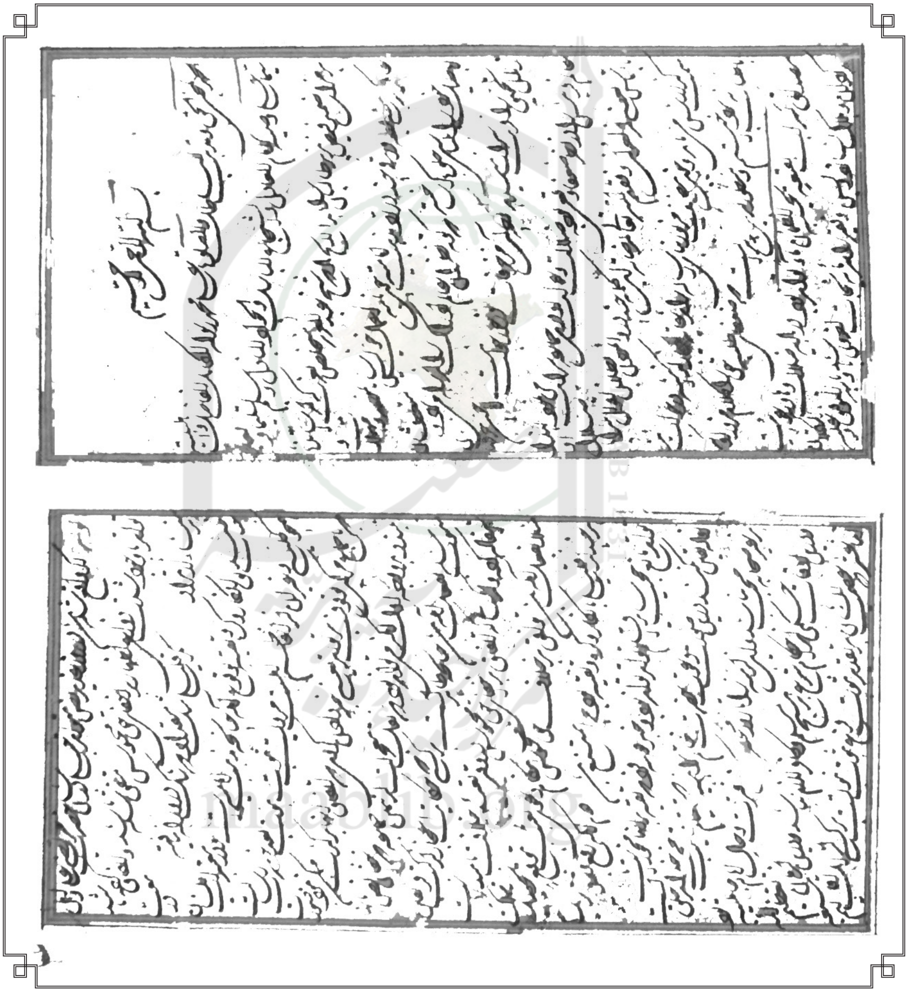

برگ اول از نسخه «ب»

برگ آخر از نسخه «ب»
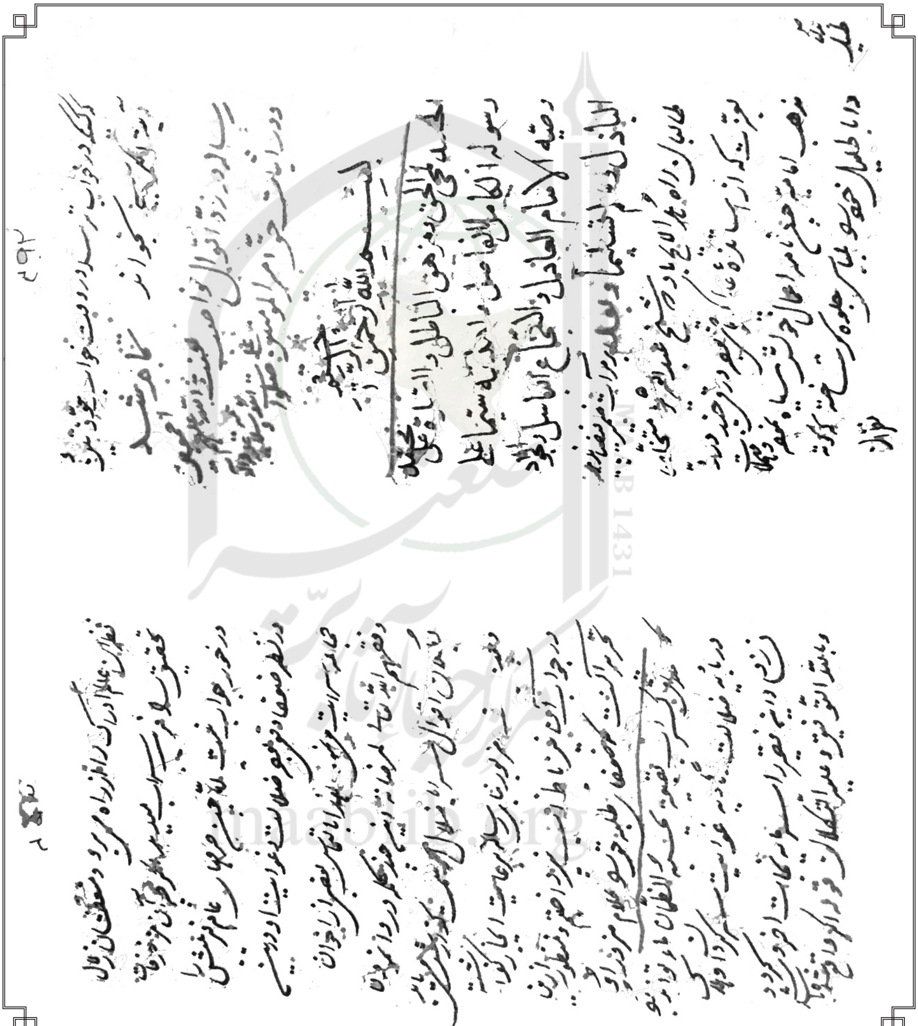
برگ اول از نسخه «ت»

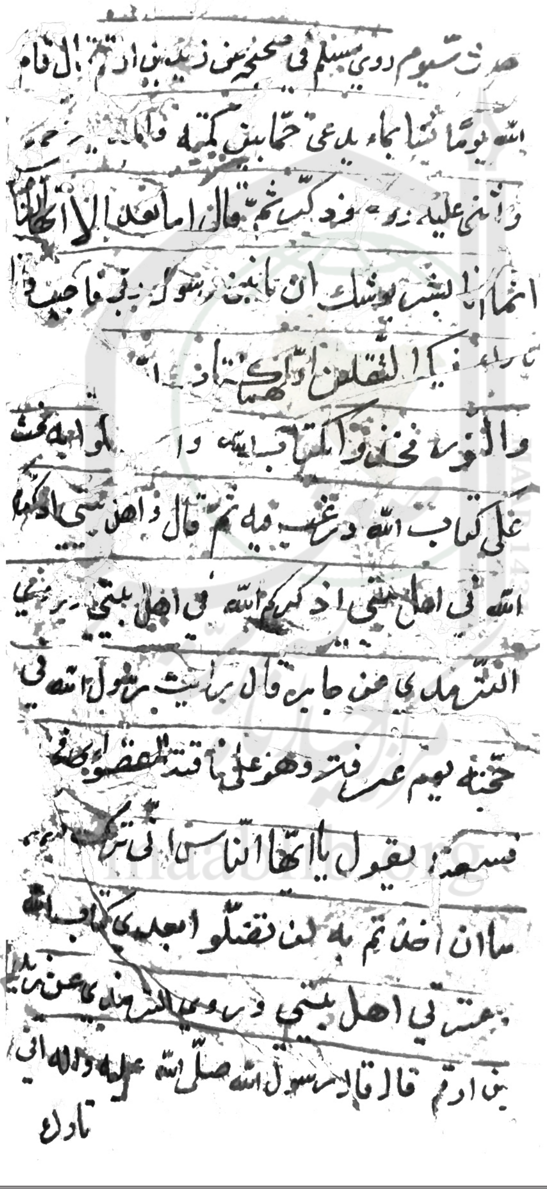
حدیث شیوم روی مسلم فی صحیحه عن زید بن ارقم قال قام
[illegible] الله یوما فینا بماء یدعی خما بین مکة والمدینة فحمد
واثنی علیه ووعظ وذکر ثم قال اما بعد الا ایها الناس
انما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول ربی فاجیب وانا
تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی
والنور فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به فحث
علی کتاب الله ورغب فیه ثم قال واهل بیتی اذکرکم
الله فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی ورواه
الترمذی عن جابر قال رایت رسول الله فی
حجته یوم عرفة وهو علی ناقته القصواء یخطب
فسمعته یقول یا ایها الناس انی ترکت فیکم
ما ان اخذتم به لن تضلوا بعدی کتاب الله
وعترتی اهل بیتی ورواه الترمذی عن زید
بن ارقم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله انی
تارک

برگ آخر از نسخه «ت»

رجم الشياطين

maablib.org

MAAB 1431
maablib.org

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لمجيء الحقّ ومُزهق الباطل، والصلاة على محمّد رسوله الكامل الفاضل، وأهل بيته سيّما على وصيّه الإمام العادل، والشجاع الباسل، والجواد البازل وسلّم تسليماً [1].

و بعد، برمرآت ضمیرفیض پذیرطالبان راهٔ [2] هُدی لایح باد که شیخ عبد العزیزمتخلّص به عزت ـ که از استاتذهٔ [3] عالمگیرماضی [4] بوده ـ ورقی چند در ردّ مذهب امامیه چون نامهٔ اعمال خویش سیاه نموده و مهملات و اباطیل خود را به لباسی جلوه گرساخته که کوته نظرانِ عالمِ ادراک را از راه می‌برد و متعطّشان زُلال تحقیق را فریب سراب می‌دهد.

اگر چه آن مزخرفات در خور جواب نیست، امّا چون حرف‌های عام فریبش را در نظر ضعفاء وقعی بوده، ضلالت و غوایتِ او در این جماعت سرایت می‌نمود؛ لهذا به التماس بعضی از اخوان ـ وفّقهم الله تعالی لمرضاته ـ این کلمهٔ چند [5] در وانمودن بُطلان اقوالِ سراپا ضلال او سمت گزارش می‌یابد [6]. و چون مصنّف مذبور بنای رساله را بر غایت [7] ایجاز (و

---

۱. ا: (تسلیما) ندارد.

۲. ا: (راه) ندارد.

۳. ا: (استادان) به جای (اساتذه)

۴. ا: (بادشاه) به جای (ماضی)، در مقدمه توضیح لفظ «ماضی» گذشت.

۵. ا ـ ت: (این چند کلمه)

۶. ا: (یافت) به جای (می یابد)

۷. ا: (کمال) به جای (غایت)

اختصار[1] گذاشته، در جواب آن[2] نیز به اطناب (و تطویل)[3] نپرداختیم.

و منظور از این تحریر آن است[4] که ضعفای طلبهٔ (راه)[5] حق را کلام مزوّرِ او ـ که مصداق ﴿كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً﴾[6] تواند بود ـ در بادیهٔ ضلالت و هاویهٔ غوایت، سرگردان و هلاک نسازد (و بس)[7]. و این[8] فقیر را سرمایهٔ نجات اُخروی گردد[9]. وبالله التوفیق وعلیه التّکلان.

قوله:

«اگر واقع شده باشد در روز غدیر نصّ متواتر جلی در شأن حضرت[10] مرتضی علی و اهل تواتر با وجود شدّت دواعی اظهار بر اخفاءِ حق محسوس متفق شده باشند و اتفاق کرده باشند بر منشأ ارتداد ـ العیاذ بالله[11] ـ مگر قلیلی؛ مثل مقداد که شک در او راه نیافته (و از او)[12] در بیعت جناب صدیق انکار و کره و تقیه به وقوع آمده، چنانچه مذهب امامیه است. و در معتبرات ایشان[13] همچو کلینی[14] و غیر آن از اعاظم اهل‌بیت مروی است؛ ثبوت نبوّت بعد حضرت رسالت که به اجماع مرکب موقوف است بر تواتر؛ یعنی خبر دادن گروهی که اتفاق آنها بر کذب ممکن نبود صورت نبندد، به دو وجه:

اوّل: آنکه می‌تواند بود که نقل معجزات از همین جماعت که اخفای نصّ به آنها منسوب

---

۱. از «ا»

۲. ب: (آن) ندراد.

۳. از «ا»

۴. ا: (و منظور از تسطیر این صفایح غیر از این نیست)

۵. از «ا»

۶. النور (۲۴) ۳۹.

۷. از «ا»

۸. ب: (این) ندارد.

۹. ب: (باشد) به جای (گردد)

۱۰. ا: (حضرت) ندارد.

۱۱. ا: (العیاذ بالله) ندارد و در «ب»: اینجا بیاض است.

۱۲. ب: اینجا بیاض است.

۱۳. ا: (اینان) به جای (ایشان)

۱۴. کذا.

maablib.org

شده، به فعل آمده باشد؛ (چنانچه ظاهر است بر کسی که حکایت اعجاز از کتب فریقین استفاده کرده و از کسانی که اتفاق بر اخفای حق محسوس در وقت تعیین خلافت به امید ریاست منسلک به فعل آمده باشد)[۱]، توافق بر خلاف حق محسوس هنگام دعوی بعثت به توقع تحصیل مملکت هر چند از قلیلی به انکار و کره و تقیه بود، چرا ممتنع باشد؟

دوم: آنکه[۲] رفع وثوق از یک قسم تواتر مانع حجّیّت سایر اقسام تواتر تواند بود. و جز دو سه فرد که تقیه بر آنها مجوّز است؛ مانند مقداد افاده یقین نکند. در این صورت دعوت حضرت خاتم الانبیاء که تا قیامِ قیامت حجّت خدا بر خلق است، بر غیر صحابه حجّت نباشد. و این ازمنه را تا روز محشر حکم زمان فترت و حال ایّام جاهلیت بود. و در این اوقات حکمی از احکام شرع بر هیچ مسلم و کافر لازم نباشد. و در این ازمان تعظیم ائمهٔ اثنا عشر که عصمت ایشان بر تقدیر ثبوت فرع ثبوت نبوّت است، بر کسی از اقالیم سبعه واجب نبود».

عقیدهٔ شیعه دربارهٔ اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله

أقول

حاشا که اتفاق جمیع صحابه بر منشأ ارتداد و اخفای نصّ غدیر از معتقدات شیعه بوده باشد، بل محبت داشتن به خواص صحابه از جملهٔ عقائد شیعه است؛ چنانچه شیخ صدوق محمّد بن بابویه قمی ـ رحمه الله[۳] ـ در کتاب **عیون أخبار الرضا** [علیه السلام] حدیث طولانی مشتمل بر عقائد محض[۴] اسلام و شرائع دین از حضرت امام علی بن موسی الرضا ـ علیهما السلام ـ روایت کرده. از آن جمله این عبارت است:

«والولایة لأمیر المؤمنین علیه السلام والذین مضوا علی منهاج نبیّهم، ولم یغیروا ولم یبدلوا مثل: سلمان الفارسي وأبي ذر الغفاري والمقداد بن الأسود[۵] وعمّار بن یاسر وحذیفة الیماني وأبي الهیثم بن التیهان وسهل بن حُنیف وعبادة بن الصامت وأبي

---

۱. ا: ندارد.

۲. ا: (آنکه) ندارد.

۳. ا: (رحمه الله) ندارد.

۴. ا: (محضه) به جای (محض)

۵. در نسخ: (أسود) بدون الف و لام آمده است.

أیوب الأنصاري وخزیمة بن الثابت ذي الشهادتین وأبي سعید الخدري، وأمثالهم رضي الله عنهم».[۱]

(وقوله علیه‌السلام: «والولایة» إلى آخره[۲]، عطفٌ على قولِه: «أن محض الإسلام شهادة أن لا إله إلّا الله»[۳])[۴]

پوشیده نماند که لفظ «وأمثالهم» ـ (که در این حدیث واقع شده)[۵] ـ دلالت می‌کند که جمعی (کثیر)[۶] از صحابه بوده‌اند که تغیّر و تبدّل[۷] در عقیدهٔ آنها راه نیافته (بوده)[۸]. و چون ذکر اسامی همهٔ[۹] آنها[۱۰] مورث تطویل بود، جناب امام رضا ـ علیه‌السلام ـ به این لفظ اختصار فرموده‌اند[۱۱].

(و در **نهج البلاغه** آمده که چون رسول ـ صلّى الله علیه وآله ـ رحلت فرمود، عبّاس و ابو سفیان بن حرب با امیرالمؤمنین علی ـ علیه‌السلام ـ خواستند که بیعت کنند. حضرت امیر در جواب ایشان این عبارت فرمود:

«فإن أقبل[۱۲] تقولوا[۱۳] حَرَصَ على المُلک، وإن أسکت تقولوا جَزِعَ من الموت، هیهات بعد اللَّتَیَّا والتي، والله لابن أبي طالب آنس بالموت من الطفل بثَدي أمّه. بَلِ انْدَمَجْتُ

---

۱. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۱۳۴.

۲. ب: به صورت مختصر (إلخ) آمده است.

۳. عبارتی که در آغاز این حدیث شریف آمده است. ر.ک: عیون أخبار الرضا علیه‌السلام ج ۲ ص ۱۲۹.

۴. ا: ندارد

۵. از «ب»

۶. از «ب»

۷. ب ـ ت: (تبدلی) به جای (تبدّل)

۸. از «ب»

۹. ا: (همه) ندارد.

۱۰. ب: (آنها) ندارد.

۱۱. ا: (فرموده)

۱۲. م: (أقل) به جای (أقبل)

۱۳. م: (یقولوا) به جای (تقولوا)

maablib.org

على مكنون علم لو بُحتُ به لاضطربتم اضطراب الأرشية في الطويّ البعيدة».[1]
انتهی).[2] [3]

و این که یک گونه[4] شکی در دل بعضی از اینها عارض شده بود، فی الواقع این خبر در یکی از روایات اهل‌بیت ـ علیهم‌السلام ـ آمده است[5]. امّا این شک نه شکی بود که موجب ارتداد گردد، بل از قبیل خطرات شیطانی است که مؤمن غیرمعصوم را از آن به جز[6] توبه و استعاذه چاره [ای] نیست.

---

۱. نهج البلاغة، ص ۸، خطبه: ۵. (چاپ عکسی)

۲. از «ا»

۳. گویا مؤلف با نقل این گفت و گومیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و عبّاس رضي الله تعالی عنه و ابوسفیان می‌خواهد اشاره کند به اینکه تنها شیعیان مخالف خلافت ابی بکر نیستند، بلکه بسیاری از صحابه نیز با شیعیان در این موضوع هم عقیده بودند و آنها می‌خواستند به جای ابوبکر با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت نمایند چنانکه ابن اثیر(م ۶۳۰) می‌گوید: «فقالت الأنصار أو بعض الأنصار: لا نبايع إلا علياً. قال: وتخلّف علي وبنو هاشم والزبير وطلحة عن البيعة وقال الزبير: لا أغمد سيفاً حتى يُبايع عليّ. فقال عمر: خذوا سيفه واضربوا به الحجر، ثم أتاهم عمر فأخذهم للبيعة». (الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۳۲۵). این بیان ابن اثیر که از فحول مورخین اهل سنّت است، نه فقط بیانگر تخلّف انصار و بنی هاشم و دیگر سران صحابه از بیعت ابی بکر است، بلکه از تشدّد و زور گویی‌های اهل سقیفه نیز پرده برمی‌دارد.
سپس ابن اثیرمی‌گوید: «لما اجتمع الناس على بيعة أبي بكر أقبل أبو سفيان وهو يقول: إني لأرى عجاجة لا يطفئها إلا دم يا آل عبد مناف: فيم أبو بكر من أموركم؟ أين المستضعفان؟ أين الأذلان؟ عليّ والعبّاس؟ ما بال هذا الأمر في أقلِ حيّ من قريش؟ ثم قال لعليّ: أبسط يدك أبايعك، فوالله لئن شئت لأملأنها عليه خيلاً ورجلا فأبى عليّ عليه‌السلام... فزجره عليّ وقال: والله إنك ما أردتَ بهذا إلا الفتنة وإنك والله طالما بغيتَ للاسلام شرّاً لا حاجة لنا في نصيحتك». (مصدر سابق). همچنین جناب عباس عموی پیامبر صلی‌الله علیه وآله وسلم می‌خواست به امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت کند چنانکه او را مخاطب ساخت و گفت: «يا ابن أخي هلم أبايعك فلا يختلف عليك اثنان» (مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۳۶؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۷۳) ولی با وجودی که موالفین و عده‌ای از مخالفین نیز دست به دامن امیرالمؤمنین علیه‌السلام شدند و می‌خواستند با او بیعت کنند، لیکن به خاطر خوف فتنه و رخنه در اُمت اسلامی، او این امر را قبول نفرمود تا امثال ابوسفیان از این موقعیت استفاده نکنند. از اینجاست که به ابوسفیان فرمود: به خدا قسم تو از این بیعت جز فتنه نمی‌خواهی. چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام از نیت شوم و کینهٔ وی نسبت به اسلام واقف بود و حفاظت بیضهٔ اسلام برای شخصی چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام مهم تر از آن بود که حق خویش را با شمشیر می‌ستاند.

۴. ا ـ ت: (یک نوع) به جای (یک گونه)

۵. ب: (است) ندارد.

۶. ا: (به غیر از توبه) به جای (به جز توبه)

و اگر شک مذکور[۱] از اینها زائل نشده بود، محبت شان[۲] از جملهٔ عقائد شیعه نمی‌شد و مورد مدح و ثناء از ائمه اهل‌بیت ـ علیهم‌السلام ـ نمی‌گردیدند.

ماجرای سقیفه و چگونگی بیعت با ابوبکر

امّا صورت انعقاد بیعت و[۳] خلافت ابوبکر به نحوی که در کتب امامیه مرقوم[۴] است[۵]، مجملی از آن (در این مقام شرح دهم تا معلوم شود که تهمت ارتداد جمیع صحابه بر عقائد شیعه افترای محض است.

و آن)[۶] این است که اوّل چند کس از مهاجرین مثل ابوبکر و عمر[۷] و ابوعبیده جرّاح و خالد بن ولید و سعد بن ابی وقاص[۸] و امثالهم جسد مطهّر پیغمبر ـ صلی‌الله علیه وآله وسلم ـ را گذاشته (با اعوان و رفقای خود)[۹] در سقیفه بنی ساعده رفتند[۱۰] و بعد از

---

۱. ا: (مذبور) به جای (مذکور)

۲. ا: (محبت اینها) به جای (محبت شان)

۳. ا: (بیعت و) ندارد.

۴. ا: (مسطور) به جای (مرقوم)

۵. در خلال حاشیه‌ها خواهید دید که آنچه جمهور امامیه ـ رضوان الله تعالی علیهم أجمعین ـ در باب صورت انعقاد بیعت و خلافت ابوبکر روایت کرده‌اند، موافق روایاتی است که اکابر اهل سنّت نیز در کتابهای خود درج نموده‌اند.

۶. ا: ندارد.

۷. ا: (خلفای ثلاثه) به جای (ابوبکر و عمر)

۸. ا: (عبد الرحمن و طلحه و زبیر) به جای (سعد بن ابی وقاص)

۹. از «ا»

۱۰. آنچه که از روایات برمی‌آید اشخاصی انگشت شمار در تجهیز و تکفین پیامبر گرامی صلی‌الله علیه وآله وسلم شرکت داشتند که عبارت بودند از: امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام، عبّاس بن عبد المطّلب رضي الله عنهما، فضل و قُثَم فرزندان عبّاس عموی پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلم و صالح شُقران آزاد کردهٔ پیامبر صلی‌الله علیه وآله وسلم و اسامه بن زید. (کتاب الطبقات الکبیر لابن سعد، ج ۲، ص ۲۴۳) بدین سان صحابه جنازه حضرت صلی‌الله علیه وآله وسلم را رها کرده به طرف سقیفه بنی ساعده شتافتند. از ابوذؤیب هذلی روایت شده است که گفت: «قدمتُ المدينة ولأهلها ضجيج بالبكاء كضجيج الحجيج إذا أهلوا بالإحرام. فقلتُ: مه؟ فقيل: قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم. فجئتُ إلى المسجد فوجدتُه خالياً. فأتيتُ بيتَ رسول الله صلى الله عليه وسلم فأصبته مرتجاً وقد خلا به أهله؛ فقلت: أين الناس؟ فقيل لي: هم في سقيفة بني ساعدة صاروا إلى الأنصار فجئت إلى السقيفة فأصبت أبا بكر وعمر وأبا عبيدة بن الجرّاح وسالماً وجماعة من قريش، ورأيت الأنصار فيهم سعد بن عبادة ومعهم شعراؤهم حسان بن ثابت وكعب وملأ منهم». (تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۷، ص ۵۵). ابن ابی شیبه کوفی (م ۲۳۵) عدم حضور ابوبکر و عمر در تدفین پیامبر گرامی صلی‌الله علیه وآله وسلم را اینگونه روایت می‌کند: «أن أبا بكر وعمر لم يشهدا دفن النبي صلى‌الله عليه وسلم كانا في الأنصار فدفن قبل أن

تردید[1] بسیار خلافت را برابوبکرمقرر ساختند[2]. و تا چند روز در فکرِانعقاد بیعت به نحوی سرگرم و مستغرق بودند که از تجهیز و تکفین پیغمبر[3] ـ صلّی الله علیه وآله وسلم ـ اصلاً خبر نداشتند.[4] و ضعفاء را به عنف[5] و اقویا را به تطمیع[6] و استمالت در دام بیعت[7]

یرجعا». (المصنف، ج ۸، ص۵۷۲). و این قصه از قصه‌های مشهور تاریخ اسلام است و روایات زیادی در این باب از علمای اهل سنّت وارد شده که از غایت اشتهار احتیاجی به نقل آنها نیست.

۱. ا: (دَل و بَدل) به جای (تردید)، شاید این ترکیب به سبک هندی باشد.

۲. ا: (به ابوبکر بیعت کردند) به جای (خلافت را ابوبکر مقرر ساختند)

۳. ب ـ ت: (آن سرور) به جای (پیغمبر).

۴. صحابه در کنار حتی عایشه که زوجهٔ پیامبر گرامی صلی‌الله علیه وآله وسلم بود، از تدفین شوهرش خبری نداشت، چنانکه از خود او روایت نقل شده است: «ما علمنا بدفن رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى سمعنا صوت المساحي من آخر الليل ليلة الأربعاء». (مسند أحمد، ج ۶، ص ۶۲ و ۲۷۴؛ المصنف لابن ابی شیبة، ج ۳، ص ۲۷۷؛ السنن الکبری، ج ۳، ص ۴۰۹؛ عمدة القاري، ج ۸، ص ۱۲۱؛ مسند ابن راهويه، ج ۲، ص ۴۳۰). و در کتاب الطبقات الکبیر، ج ۲، ص ۲۶۵ «ليلة الثلاثاء في السحر» آمده است. به جز چند نفر از نزدیکان پیامبر صلی‌الله علیه وآله وسلم در خاکسپاری آن حضرت کسی شریک نبود. و تأیید آن از روایاتی می‌شود که در این باب نقل شده است. ابن سعد (م ۲۳۰) از زهری نقل می‌کند که: «قال دُفن رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلاً. قال شيوخ من الأنصار في بني غُنم: سمعناصوت المساحي آخر الليل ليلة الثلاثاء». (کتاب الطبقات الکبیر، ج ۲، ص ۲۶۵).

۵. بخاری (م ۲۵۶) از عایشه روایت نقل کرده که کاملاً مؤیّد این معناست، چنانکه می‌گوید: «لقد خوّف عمرُ الناسَ وإن فيهم لنفاقاً فردهم الله بذلك». (صحيح البخاري كتاب فضائل أصحاب النبي، ص ۷۳۴ ح: ۳۶۶۹). و این تهدید نه فقط تا حد تهدید بود، بلکه به عمل هم آمد که یک نمونه اش شبیخون و حمله به قبیلهٔ مالک بن نویره رضی الله عنه بود که سرانجام منجر به شهادت آن صحابی جلیل القدر گردید. و این رویداد را می‌توان در کتب شیعه و اهل سنّت ملاحظه نمود.

۶. زمانی که دستگاه خلافت فهمید که از ناموران صحابه خیلی‌ها ماندند که بیعت نکردند، ابوبکر شورایی تشکیل داد که عمر بن الخطاب، ابوعبیده جرّاح و مغیره بن شعبه از ارکان آن بودند، تا با هم مشورت کنند که کسانی که بیعت نکردند با آنان چه کنند؟ رأی بر فریفتن آنها قرار گرفت. یعقوبی در تاریخ خود ج ۲، ص ۱۲۴ ـ ۱۲۵ نقل می‌کند که: «فأرسل أبو بكر إلى عمر بن الخطاب وأبي عبيدة بن الجراح والمغيرة بن شعبة، فقال: ما الرأي ؟ قالوا: الرأي أن تلق العباس بن عبد المطلب، فتجعل له في هذا الأمر نصيباً يكون له ولعقبه من بعده، فتقطعون به ناحية علي بن أبي طالب حجة لكم على علي، إذا مال معكم، فانطلق أبو بكر وعمر وأبو عبيدة بن الجراح والمغيرة حتى دخلوا على العباس ليلا». سپس می‌گوید که ابوبکر به او گفت: «ولقد جئناك ونحن نريد أن لك في هذا الأمر نصيباً يكون لك، ويكون لمن بعدك من عقبك إذ كنت عم رسول الله». نیز ر.ک: الإمامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۱ و شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۲۲۰ که این مطلب را ذکر کرده‌اند.

۷. ا: (بیعت) ندارد.

می‌آوردند، تا آنکه جمعی کثیر با ایشان متفق[۱] شدند و از متخلّفان بیعت نماندند مگر قاطبهٔ[۲] بنی هاشم و گروهی از انصار و معدودی از مهاجرین[۳]. و بعد از مرور ایّام آنها نیز برای حفظ نفس و عرضِ خود تن به بیعت دردادند. امّا بیعت شان محض برای دفع مضرت و تقیه بود.

احتجاج امیرالمؤمنین بر خلافت خویش و تهدید کردن او را به قتل

و در روایات اهل‌بیت ـ علیهم‌السلام ـ آمده که سلمان و ابو ذر و بعضی دیگر از خواص مهاجرین و انصار مکرّر در باب خلافت بر ابو بکر اتمام حُجت کرده‌اند. و جناب امیر المؤمنین[۴] ـ علیه‌السلام ـ یکی را بعد از دیگری می‌فرستاد که اتمام حُجت بر او نماید. و بعد از آنکه آن حضرت ـ علیه‌السلام ـ را عمر و خالد و جمعی دیگر به زور از برای بیعت نزد[۵] ابو بکر بردند، فرمود که: اگر من بیعت نکنم چه خواهید کرد؟ عمر گفت که: گردن تو را می‌زنیم[۶]. آن گاه آن جناب رو به آسمان کرده خدا را گواه گرفت و بیعت کرد.[۷] و تفصیل این

۱. ا: (رفیق) به جای (متفق)

۲. ا: (قاطبه) ندارد.

۳. این حقیقت مورد تأیید همهٔ مسلمین است و ما در خلال حاشیه‌ها جسته جسته برخی از مطالب را ـ که با گفتار مؤلف مطابقت داشته باشد ـ اثبات می‌نماییم، إن شاء الله.

۴. ا ـ ت: (امیر المؤمنین علی)

۵. ا: (پیش) به جای (نزد)

۶. ا: (می زنم) به جای (می زنیم)

۷. هنگامی که امیر المؤمنین علیه‌السلام از بیعت به ابو بکر کناره گیری کرد، خلیفه فرمان جاری نمود تا آن حضرت علیه‌السلام را به زور برای بیعت پیش او بیاورند. بلاذری (م ۲۷۹) از ابن عباس این رویداد را اینگونه نقل می‌کند: «بعث أبو بكر عمر بن الخطاب إلى علي رضي الله عنهم حين قعد عن بيعته وقال: ائتني به بأعنف العنف. فلما أتاه، جرى بينهما كلام». (أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۷).
و در یکی از نامه‌های معاویه به امیر المؤمنین علیه‌السلام آمده است: «وما من هؤلاء إلا بغيت عليه، وتلكأت في بيعته، حتى حملت إليه قهراً تساق بخزائم الاقتسار كما يساق الفحل المخشوش» (شرح نهج البلاغة، ج ۱۵، ص ۱۸۶). آن حضرت علیه‌السلام در جواب او می‌نویسد: «وقلتَ: إني كنت أقاد كما يُقاد الجمل المخشوش حتى أبايع، ولعمر الله لقد أردت أن تذم فمدحت، وأن تفضح فافتضحت، وما على المسلم من غضاضة في أن يكون مظلوما ما لم يكن شاكّا في دينه ولا مرتابا بيقينه». (نهج البلاغة، ص ۳۸۷ ـ ۳۸۸، نامه ۲۸).
نصر بن مزاحم مِنقری (م ۲۱۲) در وقعة صفین، ص ۸۶ ـ ۹۱ و موفق بن احمد مکّی خوارزمی (م ۵۶۸) در المناقب، ص ۲۵۰ ـ ۲۵۴ و احمد بن علی قلقشندی (م ۸۲۱) در صبح الأعشی، ج ۱، ص ۲۷۳ ـ ۲۷۸ و ابن عبد ربّه اُندلسی (م ۳۲۷) در العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۳۴ ـ ۳۳۶ اصل نامهٔ معاویه و جواب امیر المؤمنین علیه‌السلام را نیز با الفاظ مختلف آورده‌اند. و ابن اعثم کوفی در الفتوح، ج ۲، ص ۵۶۰ ـ ۵۶۱ و شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب نویری (۶۷۷ ـ ۷۳۳) در نهایة الأرب، ج ۷، ص ۲۳۳ ـ ۲۳۷ تنها جواب امیر المؤمنین علیه‌السلام را با الفاظ مختلف روایت کرده‌اند. ابن ابی الحدید معتزلی (م ۶۵۶) درباره این نامه گفتگو ارزنده‌ای با ابو جعفر نقیب (۵۴۸ ـ ۶۱۳) دارد، ر.ک: شرح نهج البلاغة، ج ۱۵، ص ۱۸۴ ـ ۱۸۸. و این نامه ←

وقایع[1] طولی دارد.

پس با وجود این حال اتفاق جمیع صحابه بر منشأ ارتداد و اخفای نصّ غدیر از معتقدات شیعه شمردن، محض باطل و افترا است.

عدالت در تواتر شرط نیست

(و نزد اهل اصول[2] عدالت در اهل تواتر شرط نیست. پس اگر بعضی از اینها عادل و بعضی از پیرایهٔ عدالت عاری و متّهم به خیانت و اخفای حق در خصوص امری باشند، رفع وثوق را در امری که همه بر آن اتّفاق نمایند، مجال دخل محال است. و این مقدمهٔ بی اصل را که دست مایهٔ[3] ایراد ساخته محض ضلال و اضلال.

و)[4] چون بطلان این مقدمه واضح شد[5] عدم ثبوت نبوّت و توافق سایر اهل تواتر بر خلاف حق و رفع وثوق از جمیع اقسام تواتر که متفرع بر آن است[6]، به طریق اولی باطل باشد. و از محذوراتی که این (عزیز بی تمیز)[7] در آخر دلیل ذکر کرده هیچ کدام لازم نیاید.

(و بر تقدید تسلیم اتفاق جمیع اهل تواتر بر اخفای نصّ غدیر گوییم که به اتفاق علمای جمیع فِرَق، عدالت در تواتر شرط نیست. چنانچه اگر کوری از مسلمین مثلاً در یکی از بلاد کفّار اقامت گزینند و در بیست و نهم رمضان اهل آن شهر به تواتر خبر دهند که ماه را دیده‌اند و احدی در رؤیت ماه اختلاف ننماید، ظاهر است که بر آن کور افطار واجب می‌شود و روزه حرام، هرچند می‌داند که اهل آن شهر کافراند.

پس هرگاه عدالت شرطِ تواتر نباشد. اگر اهل تواتر بنابر اغراض فاسدهٔ خود در اخفای

صریحاً دلالت دارد براین که آن حضرت علیه‌السلام را به جبر برای بیعت برده بودند و نیز تهدید به قتل نمودند؛ چنانکه ابن قتیبه دینوری (۲۱۳ ـ ۲۷۶) نقل می‌کند که: «أخرجوا علیا، فمضوا به إلی أبي بکر، فقالوا له: بایع، فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟ قالوا: إذا والله الذي لا إله إلا هو نضرب عنقك». (الإمامة والسیاسة، ج ۱، ص ۲۰). و روایات دیگری نیز از طریق شیعه و اهل سنّت در این باب مرویست که مقام از ذکر آنها آبیست.

۱. ا: (واقعه) به جای (وقایع)

۲. ت: (اصولیّین) به جای (اهل اصول)

۳. ت: (سرمایه) به جای (دست مایه)

۴. ا: ندارد.

۵. ا: (این مقدمه باطل برآمد) به جای (بطلان این مقدمه واضح شد).

۶. ا: (که نتیجه آنست) به جای (که متفرع بر آنست).

۷. از «ب».

یکی از متواترات بکوشند، در متواترات دیگر که از ایشان به ما رسد رفع وثوق را چرا دخل باشد؟)[1] و پوشیده نماند که شهرت نصّ غدیر در میان صحابه به مرتبه [ای] بود که با وجود توفر دواعی کتمان (و اخفای حق از اهل عدوان[2]) [3] هنوز به روایات متعدده در صحاح و

۱. از «ا».

۲. نمونه‌های زیادی از علمای فحول شیعه ـ رضوان الله تعالی علیهم ـ در این رابطه شناسانده شده است، ولی ما دو نمونه اینجا ذکر می کنیم. یکی از صحابه و دیگری از علمای اینها که برای اثبات چنین ادّعا کافی می باشد. از آن جمله اخفای شهادت حدیث غدیر از انس بن مالک است که به طُرق متعدد روایت شده است. ابن قتیبه (۲۱۳ ـ ۲۷۶) می گوید: «أنس بن مالك كان بوجهه برص. وذكر قوم، أن عليا رضي الله عنه سأله عن قول رسول الله صلَّى الله عليه وسلم: اللَّهمّ وال من والاه، وعاد من عاداه ؟ فقال: كبرت سنّي ونسيت. فقال له علي رضي الله عنه: إن كنت كاذباً فضربك الله، ببيضاء لا تواريها العمامة». (المعارف، ص ۵۸۰). ابن ابی الحدید (م ۶۵۶) نیز حدیث برص را نقل کرده و پس از آن گفته: «وقد ذكر ابن قتيبة حديث البرص، والدعوة التي دعا بها أمير المؤمنين عليه السلام على أنس بن مالك في كتاب المعارف في باب البرص من أعيان الرجال، وابن قتيبة غير متّهم في حق علي عليه السلام، على المشهور من انحرافه عنه». (شرح نهج البلاغة، ج ۱۹، ص ۲۱۸). در چاپ مصر المعارف بعد از نقل حدیث برص این عبارت افزوده شده است: «قال أبو محمد: ليس لهذا أصل». (ص ۵۸۰). علامه مجاهد شیخ عبد الحسین امینی نجفی (۱۳۲۰ ـ ۱۳۹۰) ـ رحمه الله ـ معتقد است که این عبارت جعلی و نتیجهٔ تحریف است چنانچه او در الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۲ ـ ۱۹۳ به پاسخ آن پرداخته. امّا بسی جای شگفتی است که نسخه‌ای از کتاب المعارف در کتابخانهٔ رضا رامپور (هند) به شماره D۳۵۶۴ محفوظ است. تاریخ کتابت این نسخه به ۵۰۰ هجری برمی گردد که مهمترین ویژگی این نسخه محسوب می شود و از نسخه‌های قدیم کتاب مذکور به شمار می رود. هر صفحه آن ظاهراً از طرف کارمندان کتابخانه شماره گذاری شده است کما اینکه معمول بعضی از کتابخانه هاست. ولی عجیب این است که صفحهٔ ۲۹۹ و ۳۰۰ از این نسخه بریده شده است که حامل مطلب برص انس بن مالک است و در حالی که صفحه ۲۹۸ و ۳۰۱ به حال خود باقی‌اند و صفحهٔ ۳۰۱ با این عبارت شروع می شود: «الشاعر كان أبرص، وهو القائل» (ر.ک: المعارف، ص ۵۸۱). و این رخداد حرف علامه امینی رحمه الله را کاملاً تأیید می کند. از سوی دیگر بیان ابن ابی الحدید نیز شاهدی دیگر است بر این مدّعا. اگر به راستی این عبارتِ ابن قتیبه می بود، چرا ابن ابی الحدید از نقل این جمله چشم پوشی می کرد؟ و از طرف دیگر برص انس از روایات دیگری هم مرویست و در بین مردم این قدر شهرت داشته که شعرا درباره این واقعه شعر سروده‌اند. این همهٔ اهتمام در این واقعه از وقوع آن خبر می دهد.

و بر تقدیر تسلیم، اگر بالفرض این عبارت المعارف چاپ مصر را صحیح هم بدانیم، باز هم از گفتهٔ او: «ليس لهذا أصل» نقصی بر حدیث برص وارد نمی‌شود؛ چون الان رأی ابن ابی الحدید را راجع به عقیدهٔ ابن قتیبه دربارهٔ امیر المؤمنین علیه السلام خواندید و اگر احیاناً ابن ابی الحدید را متّهم کنند به طرفداری اهل بیت علیهم السلام، پس می گوییم که خود روایات های سخیف ابن قتیبه را دربارهٔ امیر المؤمنین علیه السلام بنگرید که بر نصب او شهادت می دهند چنانکه وی از شعبی آورده: «سمعتُ الشعبي؛ يحلف بالله عزّوجل، لقد دخل عليٌ حُفرَتَه وما حفظ القرآن.» (تأویل مشکل القرآن ص ۲۳۴). و احمد بن فارس ـ که از کبار علمای اهل سنّت در سدهٔ چهار ←

دیگر کتب مخالفان[1] موجود است. (و از اسانید آن [به] مجلّدات[2] پرداخته‌اند)[3]. (الفضلُ ما شهدت به الأعداء)[4]. (و تکلّفی که در تأویل لفظ «مولی» به کار می‌برند مناط اعتبار نیست، کما سیأتي).[5]

می زیسته ـ درباره این روایت اظهار نظر کرده و گفته: «وهذا کلام شنیع جدّاً فیمن یقول: سَلُوني قبل أن تفقدوني، سلوني فما من آیة إلّا أعلم أبلیل نزلت أم بنهار، أم في سهل أم في جبل.وروی السّديّ عن عبد خیرعن علي رضي الله تعالی عنه: أنه رأی من الناس طیرة عند وفاة رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فأقسم ألا یضع علی ظهره رداه حتی یجمع القرآن. قال: فجلس في بیته حتی جمع القرآن، فهوأوّل مصحف جُمع فیه القرآن،جمعه من قلبه. وکان عند آل جعفر.»(الصاحبي ص ۱۷۰). و همچنین رأی ابن حجرعسقلانی (۷۷۳ .۸۵۲) راجع به ابن قتیبه اینست: «فإن في ابن قتیبة انحرافاً عن أهل البیت(لسان المیزان ج ۳ ص ۳۵۹). و ناگفته پیداست کسی که با آن جناب علیه السلام به این شدّت عداوت داشته باشد، از چنین شخصی چه بعید است که فضائل و مناقب او را انکار نماید.

امّا از علمای اینها محمد بن اسماعیل بخاری (م ۲۵۶) که به گواهی عالم بزرگ اهل سنّت عمربن حسن ابن‌دحیه کلبی أُندلسی (م ۶۳۳) احادیث را ابتر می ساخت و از ذکرفضائل امیرالمؤمنین علیه السلام احتراز و از بین روایات اسقاط می نمود چنانکه وی در کتاب خویش الموستوفی في شرح أسماء المصطفی اول روایتی از بخاری آورده سپس همان روایت را از مسند احمد بن حنبل نقل کرده، آن گاه راجع به بخاری می‌گوید: « أورده البخاري ناقصاً مبتراً کما تری وهي عادته في إیراد الأحادیث التي من هذا القبیل وما ذاک إلّا لسوء رأیه في التنکب عن هذه السبیل.» (الموستوفی/ مخطوط). و جای دیگر نیزحدیثی از مسلم اولاً نقل می کند، بعد از آن همان حدیث را از بخاری می‌آورد.پس از آن می‌گوید: «بدأنا بما أورده مسلم لأنه أورده بکماله وقطعه البخاري واسقط منه علی عادته کما تری وهومما عیب علیه في تصنیفه علی ما جری ولا سیّما اسقاطه لذکر علي رضي الله عنه.»(الموستوفی/ مخطوط). این نکته نخستین مرتبه علامه سترگ میرسید حامد حسین لکهنوی (م ۱۳۰۶) ـرضوان الله تعالی علیه .تذکّرداده است و درباره این قضیه به طور مفصل در کتاب شریف خود استقصاء الإفحام ج ۱ ص ۸۹۷ .۸۹۹بحث نموده و گفته که: نسخه عتیقه از الموستوفی منقول از نسخه مصنف پیش من است.چون نسخه ای از این کتاب تا به حال در کتابخانه‌های جهان به جزکتابخانه ایشان معرفی نشده و بسیار کمیاب است لیکن تفضّل الهی برحقیراین بود که بنده به همان نسخه علامه میرسید حامد حسین ـرحمه الله ـدست یافتم و عبارات ابن دحیه که مذکور شد، از اصل نسخه آوردم. والحمد لله علی تلک النعمة. این بود نمونه ای از خرواری، وقس علی هذا.

۳. ا:ندارد.

۱.۱ـت: (در صحاح اهل سنّت) به جای (در صحاح و دیگر کتب مخالفین).

۲. این کلمه که فقط در نسخهٔ «ت» آمده است به سبب کرم خوردگی چندان واضح نیست، ولی اینجا طبق تصحیح قیاسی ضبط شد.

۳. از «ت»

۴. از «ب»

۵. از «ا»

قوله:

«پس واضع اصل مذهب شیعه عبد الله بن سبا که در واقع یهودی و مردودِ حضرت مرتضی و اوّلین منکر خلافت حضرت صدیق بوده و خود را در مردم محبّ مفرط حضرت مرتضی وا می‌نموده به کین انهدام دین یهود نهانی قصد هدم دین محمّدی کرده، و کم کسی به این پی برده. از آنجا که بطلان تالی موجب بطلان مقدم است، مسائل کثیره امامیه مثل وجوب نصب امام بر خالق نه بر خلق، و وجوب لطف بر او جلّ شأنه و غیر آن باطل باشد».

أقول:

عقیدهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام و عباس بن عبدالمطّلب رضی الله عنهما دربارهٔ شیخین

بر اهل بصیرت مبرهن است که ما به الامتیاز مذهب شیعه از مذهب سُنیّه[1]، مسألهٔ[2] خلافت است. و مسلم در **صحیح** خود آورده[3] که در زمان خلافتِ عمر، میان علی و عبّاس بر سر وراثت پیغمبر منازعت رو داد و[4] (هر دو)[5] به داوری نزد عمر رفتند، و او بعد از علم به حقیقت حال در جواب گفت:

«[فقال أبوبکر: قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم ما نورث ما ترکنا صدقة] فرأیتماه کاذباً، آثماً، غادراً، خائناً، والله یعلم إنّه لصادق بارّ راشد تابع للحقّ. ثمّ توفّي أبو بکر وأنا وليّ رسول الله صلّی الله علیه وسلّم ووليّ أبي بکر فرأیتماني کاذباً، آثماً، غادراً، خائناً. والله یعلم إنّي لصادق بارّ راشد تابع للحقّ».[6] انتهی.

بنیان‌گذار مذهب تشیّع امیرالمؤمنین علیه السلام است

و از این خبر به صراحت مستفاد می‌شود که امیرالمؤمنین[7] ـ علیه السلام ـ و عبّاس (بن عبد المطلب)[8] منکر خلافت شیخین بوده‌اند و خود را وارث و خلیفهٔ پیغمبر ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم

---

۱. ب ـ ت: (سُنی) به جای (سُنیه)

۲. ا: (مسأله) ندارد.

۳. ب: (ذکر کرده) به جای (آورده)

۴. ب: (و) ندارد.

۵. از «ب»

۶. صحیح مسلم کتاب الجهاد والسیر باب حکم الفيء، ص ۷۵۶، ح: ۱۷۵۷.

۷. ت: (امیر المؤمنین علی)

۸. از «ت»

ـ می دانستند. پس واضع اصل مذهب شیعه ایشان باشند، نه عبد الله بن سبا که نزد امامیه روایتِ او از درجهٔ اعتبار ساقط است[۱].

و مذهبی که منسوب به امیر المؤمنین ـ علیه‌السلام ـ باشد نزد فریقین حق است. پس مذهب شیعه و سایر مسائل ایشان به رغم انف آن[۲] عزیز بی تمیز[۳] حق واقعی باشد.

اهل سقیفه درصدد تخریب اسلام بودند

و این که هدم دین محمّدی را از راه قلّت تتبع به عبد الله بن سبا نسبت داده، غلط محض[۴] است. در حقیقت اهل اجماعِ سقیفه کمر بر هدم دین محمّدی بسته بودند و لیکن خدای عزّوجل حفظ کرد. و دلیل بر این سخن[۵] قول عمر است که در کتب معتبرهٔ اهل سنّت مذکور است:

«كانت بيعة أبي بكر فلتة، وقى الله المسلمين شرّها. فمن عاد إلى مثلها فاقتلوه».[۶]

یعنی[۷]: بیعت ابی بکر فلته بود[۸] و لیکن خدا شرّ آن را از مسلمین نگاه[۹] داشت. پس اگر کسی بار دیگر چنین کاری بکند او را بکشید.

(و «فلته» در لغت به معنی کار نا آگاه و بی اندیشه آمده، كذا في **الصراح**.[۱۰])[۱۱]

---

۱. ا: (در پیش شیعه روایت او هم مقبول نیست) به جای (نزد امامیه روایتِ او از درجه اعتبار ساقط است).

۲. ا: (این) به جای (آن).

۳. ا: (بی تمیز) ندارد.

۴. ا: (محض) ندارد.

۵. ا: (معنی) به جای (سخن).

۶. صحیح البخاري کتاب الحدود، ص ۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۲ ح: ۶۸۳۰؛ المصنف لابن أبي شيبة، ج ۷، ص ۶۱۵ و ۶۱۶ و ج ۸ ص ۵۷۰؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۵؛ الاستذكار، ج ۷، ص ۲۵۸؛ کشف المشكل من حديث الصحيحين، ج ۱، ص ۶۶؛ عمدة القاري، ج ۲۴، ص ۷؛ تاريخ الإسلام للذهبي، ج ۳، ص ۶. با اندک اختلاف در عبارت‌ها نقل شده است.

۷. ا: (ترجمه اش چنین است که) به جای (یعنی).

۸. ب: (به ناگاه و بی اندیشه واقع شد) به جای (فلته بود).

۹. ب ـ ت: (باز) به جای (نگاه)

۱۰. صراح، ص ۵۴.

۱۱. ب: ندارد.

maablib.org

وجوب نصب امام برخدای تعالی

(امّا وجوب نصب امام بر خالق و وجوب لطف بر او سبحانه به دلائل عقلیه و نقلیه ثابت است؛ زیرا که حق عزّوجل به مؤدّای: ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾[1] اوّل استعداد قبول ارشاد و هدایت را در بندگان آفرید و بعد از آن انبیاء و اوصیاء را برای رهنمائی برگزید. و حجّت خود را با رسالت پیغمبران و تعیین اوصیاء بر کافهٔ عباد تمام نمود. و اگر چنین نمی‌کرد خلایق سرگردان تیهٔ ضلالت می‌شدند و حجّت شان بر خدا تمام می‌بود.

پس لطف بر او سبحانه واجب است و الّا خلق در کفر و ضلال بری الذمه می‌شوند. از اینجا است که در کتاب مجید می‌فرماید که: ﴿ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾[2].

امّا این وجوب نه چنان است که فلاسفه در فاعل موجب اعتبار می‌نمایند و منافی اختیار می‌شود! تعالی شأنه عمّا یقولون، بلکه این وجوب ناشی از کمال رحمت و عنایت است و معنیش[3] آن است که عادة الله جاری نیست که او سبحانه ترک این لطف نماید. فافهم وتفرّق بینهما وسیأتي الکلام في وجوب نصب الإمام علی الله عزّوجل).[4]

قوله:

«و عدم تنصیص به امامت با وجود احتیاج اَنام به نصب امام دلیل تفویض به مشورت خلائق بود. پس خلافت خلفای راشدین که به اتفاق صحابه صورت پذیرفته، بی شبهه حق باشد. و صفاتی که امامیه (برخلاف اهل سنّت)[5] در امام اعتبار کرده‌اند؛ مثل عصمت و غیر آن، شرط امامت نبود. و مطاعنی که شیعه بر خلفای ثلاثه و خوارج بر حضرت مرتضی به قصد نفی امامت با وجود حقیّت خلافت ایراد نموده‌اند، اکثر آنها کذب و دغل، و بعضی از آن جمله، به تأویلات صحیحه مأوّل است؛ مثل مطاعنی که یهود و نصاری با وجود حقیّت نبوّت بر حضرت پیغمبر ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ به قصد نفی رسالت وارد کنند، مطرود و مردود باشد».

---

۱. طه (۲۰) ۵۰.

۲. الانعام (۶) ۱۲.

۳. این کلمه در هر دو در نسخهٔ واضح نیست، ولی اینجا طبق تصحیح قیاسی ضبط شد.

۴. ا: ندارد.

۵. از «ا».

أقول:

تنصیص رسول‌الله صلى الله عليه وآله وسلم بر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام

تنصیص پیغمبر ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ بر امامت علی ـ علیه‌السلام ـ از آن مشهورتر است که اهل سنّت در اخفای آن توانند کوشید. چه احادیث بسیاری در صحاح ستّه[۱] (و غیرآن)[۲] به روایت ثقاتِ اینها[۳] موجود است که هریک از آنها بر امامت امیرالمؤمنین ـ علیه‌السلام ـ نصّ صریح است[۴]. (و ما پنج حدیث از آن جمله در این اوراق)[۵] ذکر کنیم:

حدیث غدیر

حدیث اوّل:

صاحب مشکاة (از احمد بن حنبل نقل کرده)[۶]:

«عن البراء بن عازب وزيد بن أرقم: أنّ رسول الله صلّى الله عليه وسلّم لمّا نزل بغدير خمّ، أخذ بيد علي رضي الله عنه، فقال: ألستم تعلمون أني أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ قالوا: بلى. قال: ألستم تعلمون أني أولى بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلى. فقال[۷]: اللهم من كنت مولاه فعليّ مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. فلقيه عمر بعد ذلك فقال له: هنيئاً يابن أبي طالب، أصبحت وأمسيت مولى كلّ مؤمن ومؤمنة. رواه أحمد».[۸]

اگرچه رُوات اهل سنّت تفصیل واقعهٔ غدیر خم را نظر بر مصلحت کار خود در اینجا ذکر نکرده‌اند. امّا به مؤدّای «الحق يعلو ولا يُعلى» ثعلبی ـ که عمدهٔ مفسران اهل سنّت[۹] است ـ در تفسیر خود آورده که چون پیغمبر ـ صلی‌الله علیه وآله وسلّم ـ هنگام مراجعت از حجّة‌الوداع به غدیر خم رسید، آیهٔ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ

---

۱. مؤلف لفظ «صحاح سته» را شاید به طور حکایت گفته است؛ چون در بین اهل سنّت نیز همین اصطلاح عوامانه رایج است و الا صحیح بر کتاب بخاری و مسلم اطلاق می‌شود.

۲. از «ت»

۳. ا: (آنها) به جای (اینها)

۴. ب ـ ت: (از آن در این امر) به جای (از آنها بر امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام)

۵. ا: (و ما در این اوراق پنج حدیث از آن جمله)

۶. ا: (از احمد بن حنبل ـ که امام چهارم اهل سنّت است ـ روایت نموده)

۷. م: (قال).

۸. مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۱۷۲۳، ح: ۶۱۰۳.

۹. ب ـ ت: (ایشان) به جای (اهل سنّت).

رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾[۱] در آنجا نازل شد. آن گاه آن حضرت دست امیر المؤمنین ـ علیه‌السلام ـ را گرفته بر منبری ـ که از جهاز شتر ساخته بودند ـ برآمد و حدیث «من کنت مولاه» إلخ، بیان فرمود.[۲] و بعد از آن آیهٔ کریمهٔ[۳] ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾[۴] إلخ، شرف نزول یافت[۵].[۶]

(و)[۷] نزد عاقل منصف[۸] هیچ تنصیصی و تصریحی بالا تر از این نمی‌باشد. امّا کوری دل را چاره نیست.

و در روایات اهل‌بیت ـ علیهم‌السلام ـ آمده که جناب پیغمبر ـ صلّی الله علیه وآله ـ بعد از تبلیغ این حدیث[۹] به صحابه خطاب فرمودند که: هل بلغت؟ همه گفتند[۱۰]: بلی یا رسول الله! آن گاه رو[۱۱] به طرف آسمان کرد و فرمود[۱۲]: اللّهم أشهد. و این صورت در آن وقت سه بار به عمل آورد[۱۳].

معنای لفظ مولی

و آنکه اهل سنّت لفظ «مولی» را (در این حدیث)[۱۴] به معانی دیگر می‌برند، منشأ

---

۱. المائدة (۵): ۶۷.

۲. الکشف والبیان، ج ۴، ص ۹۲، ذیل آیهٔ تبلیغ.

۳. ا: (کریمه) ندارد.

۴. المائدة (۵): ۳.

۵. ا: (نازل شد) به جای (شرف نزول یافت)

۶. علامه شیخ عبد الحسین امینی نجفی (۱۳۲۰ ـ ۱۳۹۰) ـ رحمه الله ـ روایات نزول آیهٔ اکمال را در روز غدیر از پانزده تا حُفّاظ اهل سنّت نقل کرده است. ر.ک: الغدیر، ج ۱، ص ۲۳۰ ـ ۲۳۸.

۷. از «ا»

۸. ا: (نزد عاقل منصف) ندارد.

۹. ا: (فرمودن حدیث من کنت مولاه) به جای (تبلیغ این حدیث)

۱۰. ب: (گفتند که). ت: (و همه گفتند)

۱۱. ب: (سر) به جای (رو)

۱۲. ب: (فرمود که).

۱۳. ب: (و این صورت سه نوبت در آن وقت به عمل آورد).

۱۴. از «ا».

آن[۱] به جز تعصب و عناد امری دیگر نیست؛ زیرا که به قرینهٔ «أولی بکلّ مؤمن من نفسه[۲]؟» واضح و لایح می‌شود که (لفظ)[۳] «مولی» در این جا[۴] به معنی «حاکم» و «اولی به تصرّف» است.

و مع هذا، شأن نزول آن دو آیه که از تفسیر ثعلبی[۵] مذکور شد[۶] در اثبات این معنی تمام است؛ (زیرا که چنین امر جلیل القدر ـ که تبلیغ رسالت انحصار در آن یافته ـ نمی‌تواند بود، مگر خلافت و امامت امیر المؤمنین ـ علیه‌السلام. (فتأمّل...[۷])[۸] و شاهدی بر این مدّعا به از این نیست.

---

۱. ا: (آنها) به جای (آن).

۲. ا: (ألستم تعلمون أني أولى بکم من أنفسکم)

۳. از «ا».

۴. ب ـ ت: (در این حدیث) به جای (در این جا).

۵. ثعلبی (م ۴۲۷) فقط نزول آیه تبلیغ را در روز غدیر روایت نموده است و پیشتر یادآور شدیم که آیهٔ اکمال را دیگر محدّثین و حُفاظ اهل سنت روایت کرده‌اند. البته مؤلف اینجا دچار تسامح شده است. شاید وی می‌خواسته که اشاره به آیهٔ عذاب: ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ﴾ (المعارج ۱.۳) کند که ثعلبی در ذیل آن آیات شریفه این روایت را تخریج نموده: «حدّثني أبي عن جعفر بن محمد عن آبائه، فقال: لما کان رسول الله صلى الله علیه وسلم بغدیر خم، نادى بالناس فاجتمعوا، فأخذ بید عليّ ح فقال: «مَنْ كنتُ مولاه فعليٌّ مولاه». فشاع ذلك وطار في البلاد، فبلغ ذلك الحرث بن النعمان القهري [كذا] فأتى رسول الله صلى الله علیه وسلم على ناقة له حتّى أتى الأبطح، فنزل عن ناقته وأناخها وعقلها، ثمّ أتى النبيّ صلى الله علیه وسلم وهو في ملأ من أصحابه فقال: یا محمد أمرتنا عن الله أن نشهد أن لا إله إلاّ الله وأنّك رسول الله فقبلناه منك، وأمرتنا أن نصلّي خمساً فقبلناه منك، وأمرتنا بالزكاة فقبلنا، وأمرتنا بالحجّ فقبلنا، وأمرتنا أن نصوم شهراً فقبلنا، ثمّ لم ترض بهذا حتّى رفعت بضبعي ابن عمّك ففضلته علینا وقلت: من كنت مولاه فعلي مولاه، فهذا شيء منك أم من الله تعالى؟ فقال: (والّذي لا إله إلاّ هو هذا من الله) فولّى الحرث بن النعمان يريد راحلته وهو يقول: اللهمّ إن كان ما يقوله حقاً فأمطر علینا حجارة من السماء، أو ائتنا بعذاب أليم، فما وصل إليها حتّى رماه الله بحجر فسقط على هامته وخرج من دبره فقتله، وأنزل الله سبحانه: ﴿سأل سائل بعذاب واقع للكافرین لیس له دافع﴾ (الكشف والبیان، ج ۱۰، ص ۳۵).

۶. ا: (ذکر کردیم) به جای (مذکور شد)

۷. این عبارت که فقط در «ت» آمده، اینجا کرم خورده می‌باشد و این یک کلمه از آن ضایع شده است.

۸. از «ت»

و رسول ـ صلی‌الله علیه وآله وسلم ـ مجردِ نزول آیهٔ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ﴾ در نصف النهار و میان راه، منبر از جهاز شتر ترتیب داد حدیث «من کنت مولاه» إلخ، بیان فرمود.[1]

دیده‌ها کور و جهان پُر آفتاب[2]،[3]

حدیث دوم:

پیامبر اکرم صلی‌الله علیه وآله دارای دوازده خلیفه است و گفتاری دربارهٔ آنها

در سنن ابو داود و دیگر صحاح به طریق متعدده مروی است که پیغمبر ـ صلی‌الله علیه وآله وسلم ـ فرمود:

«لا یزال هذا الدین عزیزاً ما دام فیه إثنا عشر أمیراً[4]»[5] أو خلیفة أو إماماً علی اختلاف الروایات.[6]

و این حدیث نصّ صریح است بر امامت و خلافت ائمه اثنا عشر ـ علیهم السلام.

اهل سنّت گویند: که چون ائمه اثنا عشر ریاست و خلافت نکرده‌اند، این حدیث در

---

۱. حدیث شریف غدیر از احادیث متواترات است که گنجایش شک و شبهه‌ای در آن وجود ندارد. علامه سیّد حامد حسین لکهنوی (م ۱۳۰۶) ـ رضوان الله تعالی علیه ـ از کتاب شریف خود عبقات الأنوار جلد اوّل را به حدیث غدیر مختص کرده که نخستین مرتبه در شهر لُودهیانه (هند) به سال ۱۲۹۳ در دو جلد رحلی چاپ سنگی خورده است. سپس با تحقیق محقق مرحوم مولانا غلامرضا بروجردی (م ۱۴۳۷) ـ رحمه الله ـ در ده جلد از قم (ایران) در سال ۱۴۰۴ منتشر شده است. و همچنان علامه شیخ عبد الحسین امینی (۱۳۲۰ ـ ۱۳۹۰) ـ رحمه الله ـ در رابطه با موضوع غدیر کتاب گرانسنگ الغدیر في الکتاب والسنة والأدب تألیف نموده که در جلد اوّل آن حدیث غدیر را از ۱۱۰ صحابه ۸۴ تابعین و ۳۶۰ علمای و حفاظ اهل سنّت نقل نموده است. این کتاب نیز در کشورهای متعدد به چاپ رسیده است.

۲. از کلام فرید الدین عطّار نیشابوری که بیت کامل چنین است:

ای دریغا هیچ کس را نیست تاب   دیده‌ها کور و جهان پر آفتاب

۳. ا: ندارد.

۴. م: (لا یزال هذا الدین عزیزا إلی اثنی عشر خلیفة).

۵. سنن أبي داود، ج ۲، ص ۳۰۹، ح: ۴۲۸۱.

۶. ر.ک: مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۸۷ و ۹۰ ـ ۱۰۷؛ صحیح مسلم کتاب الإمارة، ص ۷۹۱، ح: ۱۸۲۱؛ سنن الترمذي، ج ۳، ص ۳۴۰، ح: ۲۳۲۳؛ المعجم الکبیر للطبراني، ج ۲، ص ۱۹۷ و ۲۰۶ و ۲۱۴ و ۲۱۶ و ۲۱۸ و ۲۲۳ و ۲۲۶ و ۲۴۱ و ۲۴۹ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵؛ المعجم الأوسط للطبراني، ج ۱، ص ۲۶۳ و ج ۴ ص ۱۸۹؛ صحیح ابن حبّان، ج ۱۵، ص ۴۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۶۱۷ ـ ۶۱۸؛ کنز العمّال، ج ۱۲، ص ۳۲ ح: ۳۳۸۵۰ و در دیگر بسیاری از مصادر با الفاظ مختلف نقل شده است.

maablib.org

شأن ایشان صادق نمی‌آید و مراد از این دوازده امیر، چهار یار[۱] و معاویه و یزید و مروان و باقی خلفاء[۲] بنی اُمیّه‌اند.

شیعه در جواب گویند که: هر کس را که حق تعالی[۳] به مرتبه بلندی اختصاص بخشد[۴]، اگر ابنای روزگار ـ بنا بر اغراض فاسدهٔ خود ـ او را به آن مرتبه قبول ندارند، نقصی در مرتبهٔ او لازم نیاید؛ چنانچه از انکار قوم نوح و هود و صالح و لوط و دیگر انبیاء[۵] ـ علیهم‌السلام ـ نقصی در نبوّت[۶] ایشان لازم نیاید و اکثری از انبیاء[۷] ـ علیهم‌السلام ـ بوده‌اند که احدی به ایشان نگروید. و این معنی موجب انتفاء[۸] نبوّت از ایشان نشد.

و به عداوت ائمه اثنا عشر[۹]، ظلمهٔ بنی اُمیه را ـ که بالاتفاق از فُسّاق اُمت بوده‌اند و جمعی کثیر از اهل‌بیت رسول[۱۰] ـ صلّی الله علیه وآله ـ و کبار صحابه[۱۱] و تابعین قتیل تیغِ ظلم آنها شده‌اند ـ داخلِ دوازده امیر و سبب عزّت دین[۱۲] شمردن محض غوایت است ـ (أعاذنا الله من ذلك)[۱۳].

(از خلفای بنی عبّاس و دیگر ملوک و سلاطین اعصار الی یومنا هذا جماعتی گذشته‌اند

---

۱. «چهار یار» اصطلاحی است رایج برای سه تن از خلفاء و امیرالمؤمنین سلام الله علیه در میان اهل سنّت کشورهای هندوستان، پاکستان، ایران و افغانستان.

۲. ب: (ملوک) به جای (خلفاء)

۳. ا ـ ت: (هر که را حق سبحانه)

۴. ا: (بخشید)

۵. ا: (و دیگر انبیاء) ندارد.

۶. ب: (مرتبه) به جای (نبوّت)

۷. ت: (پیغمبران) به جای (انبیاء)

۸. ا: (نفی) به جای (انتفاء)

۹. ب ـ ت: (ائمه اهل‌بیت رسالت) به جای (ائمه اثنا عشر)

۱۰. ب ـ ت: (پیغمبر) به جای (رسول)

۱۱. ا: (صحابه کبار) به جای (کبار صحابه)

۱۲. ا: (و سبب عزت دین) ندارد.

۱۳. از «ا»

maablib.org

که در نَصَف[۱] و معدلت و تقویت دین زیاده بر ملوک بنی امیّه بوده‌اند. پس تخصیص اینها[۲] از میان[۳] همه ترجیح بلا مرجّح است).[۴]

حدیث سوم:

حدیث ثقلین دال بر وجوب طاعت اهل بیت علیهم‌السلام است

روی مسلم في صحيحه عن زيد بن أرقم:

«قال: قام رسول الله صلّى الله عليه وآله[۵] وسلّم يوماً فينا خطيباً بماء يدعى خُمّاً بين مكّة والمدينة. فحمد الله وأثنى عليه ووعظ و ذكّر، ثم قال: أمّا بعد؛ ألا يا أيها الناس! إنما أنا بشر يوشک أن يأتي رسول ربي؛ فأجيب، وأنا تارک فيکم الثقلين؛ أوّلهما کتاب الله فيه الهدى والنور، فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به فحث على کتاب الله ورغب فيه، ثم قال: وأهل بيتي، أذکرکم الله في أهل بيتي، أذکرکم الله في أهل بيتي، أذکرکم الله في أهل بيتي».[۶]

و روی الترمذيّ عن جابر:

«قال: رأيت رسول الله صلّى الله وآله عليه وسلّم في حجّته يوم عرفة؛ وهو على ناقته القصواء يخطب؛ فسمعته يقول: يا أيها الناس إنّي ترکت فيکم ما إن أتخذتم به لن تضلّوا؛ کتاب الله وعترتي أهل بيتي».[۷]

و روی الترمذيّ عن زيد بن أرقم:

«قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم: إنّي[۸] تارک فيکم ما إن تمسّکتم به

---

۱. اسم مصدر است از انصاف.

۲. ت: (این جماعت) به جای (اینها)

۳. ت: (میان) ندارد.

۴. ا: ندارد.

۵. از آنجا که می‌دانیم مؤلف از منابع خطی استفاده کرده، بدین سبب وی صلوات را همانطوری آورده که در منابع یافته است. ما نیز به پیروی از مؤلف به همان صورت ضبط نمودیم، اگر چه در منابع چاپی این زمان ناقص یافته می‌شود. در روزگار گذشته دأب علمای اهل سنت نیز بر همین بوده است که صلوات را کامل می‌نوشتند، ولی اکنون متأسفانه در بین آنها این سنّت حسنه به سنّت سیّئه مبدّل شده است.

۶. صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابة، ص ۱۰۲۱، ح: ۲۴۰۸.

۷. سنن الترمذي، ج ۵، ص ۳۲۸، ح: ۳۸۷۴.

۸. نسخه «ت» تا اینجاست و بقیه اوراقش ضایع شده.

maablib.org

لن تضلّوا بعدي؛ أحدهما أعظم من الآخر؛ كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض، وعترتي أهل بيتي، ولن يتفرّقا حتى يردا عليّ الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما».[1] انتهی.

پوشیده نماند که از این هر سه حدیث افتراض طاعت اهل بیت ـ علیهم السلام ـ بر جمیع اُمت ثابت می‌شود؛ زیرا که جناب رسالت مآب ـ صلّی الله علیه وآله وسلّم ـ قرآن را با اهل بیت در تمسّک و قبولِ امر برابر شمرده و شک نیست که اطاعت و قبول احکام قرآنی بر سایر اُمت فرض است.

پس اطاعت اهل بیت نیز فرضِ عین[2] باشد و تارک ایشان مثل تارک قرآن کافر بود. و ثبوت افتراضِ طاعت عین ثبوت امامت است.

حدیث منزلت و شباهت تامّ آن جناب علیه‌السلام به حضرت هارون علیه‌السلام

حدیث چهارم:

عن سعد بن أبي وقاص:

«قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم لعليّ: أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلاّ أنّه لا نبيّ بعدي». رواه البخاري[3] ومسلم[4].

مخفی نماند که حضرت موسی ـ علیه‌السلام ـ در وقتی که به میقات رفت و چهل روز از بنی اسرائیل غیبت گزید، هارون را بر اُمت خود خلیفه ساخت. پس این حدیث نصّ صریح است بر این معنی که بعد از پیغمبرِ ما ـ صلّی الله علیه وآله ـ خلیفهٔ او بر اُمت علی ـ علیه الصلاة والسلام ـ است. و چنانچه بنی اسرائیل در آن وقت هارون را گذاشتند و گوساله پرست شدند، در اینجا نیز دیگری را بر علی[5] ـ علیه‌السلام ـ اختیار کردند.

(و مراد پیغمبر از استثنای نبوّت در این حدیث آن است که در امیرالمؤمنین استحقاق

---

۱. سنن الترمذي، ج ۵، ص ۳۲۹، ح: ۳۸۷۶.

۲. ب: (عین) ندارد.

۳. صحیح البخاري کتاب فضائل الصحابة، ص ۷۴۳ ـ ۷۴۴، ح: ۳۷۰۶ و کتاب المغازي، ص ۸۷۴، ح: ۴۴۱۶. با اندک اختلاف در عبارت.

۴. صحیح مسلم ج کتاب فضائل الصحابة، ص ۱۰۱۹، ح: ۲۴۰۴.

۵. ب: (برعلی) ندارد.

جمیع مراتب نیابةً و خلافةً موجود است چنانچه در هارون بود، مگر نبوّت که ختم شده است و الّا حاوی این مرتبه می‌بوده).[۱]

و در روایات اهل ـ بیت علیهم‌السلام ـ آمده که چون خالد بن ولید و عمربن الخطاب[۲]، امیر المؤمنین[۳] ـ علیه‌السلام ـ را به عنف از برای بیعت ابو بکر[۴] در مسجد بردند، آن جناب[۵] رو به قبر مطهر پیغمبر ـ صلّی الله علیه وآله ـ کرده این آیه را خواند: ﴿ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي﴾[۶] [۷]. و این معنی افاده آن می‌کند که تشبیه دادن پیغمبر علی را به هارون در امر خلافت بود[۸].

حدیث تبلیغ

حدیث پنجم:

روی الترمذي:

«عن حُبشيّ بن جُنادة: قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم: عليّ منّي وأنا من عليّ، ولا يؤدّي عنّي إلّا أنا أو عليّ».[۹] ورواه أحمد بن حنبل عن أبي جنادة.[۱۰]

پوشیده نماند که منشأ این حدیث نزول سوره برائت بوده. و صورت آن واقعه چنین است

۱. ا: ندارد.

۲. ا: (عمرو خالد بن ولید).

۳. ا: (امیر المؤمنین علی).

۴. ب: (ابو بکر) ندارد.

۵. ا: (حضرت) به جای (جناب).

۶. الأعراف (۷): ۱۵۰.

۷. ابن قتیبه دینوری (۲۱۳ ـ ۲۷۶) ـ که از اعاظم علمای اهل سنّت است ـ این روایت را تخریج نموده است چنانکه وی در این روایت طولانی درباره هجوم این جماعت به خانهٔ امیر المؤمنین علیه‌السلام و خارج کردن او برای بیعت، نوشته است: «فأخرجوا عليّاً، فمضوا به إلى أبي بكر، فقالوا له: بايع، فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟ قالوا: إذا والله الذي لا إله إلا هو نضرب عنقك، فقال: إذا تقتلون عبد الله وأخا رسوله، قال عمر: أما عبد الله فنعم، وأما أخو رسوله فلا، وأبو بكر ساكت لا يتكلم، فقال له عمر: ألا تأمر فيه بأمرك؟ فقال: لا أكرهه على شيء ما كانت فاطمة إلى جنبه، فلحق عليّ بقبر رسول الله صلى الله عليه وسلم يصيح ويبكي، وينادي: ﴿يا بن أم إن القوم استضعفوني وكادوا يقتلونني﴾» (الإمامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۰).

۸. ب: (افاده آن می‌کند که آن حضرت از پیغمبر سبحانی، هارون از موسی بود).

۹. سنن الترمذي، ج ۵، ص ۲۹۹ ـ ۳۰۰، ح: ۳۸۰۳.

۱۰. مسند أحمد، ج ۴، ص ۱۶۵.

که بعد نزول سوره برائت، پیغمبر ـ صلّی الله علیه وآله ـ ابو بکر را فرمود که: به مکّه برود و در موسم حج[۱] این سوره را بر مشرکین بخواند. و بعد از روانه شدن ابوبکر وحی آمد که: این حکم را ابلاغ ننماید[۲] مگر تو یا کسی که از تو باشد. آن گاه حضرت پیغمبر ـ صلّی الله علیه وآله وسلم ـ این حدیث بر زبان وحی ترجمان راند و ـ علی علیه‌السلام ـ را روانه فرمود[۳] که سوره برائت را[۴] از ابو بکر بگیرد و بر مشرکین بخواند.[۵]

و این حدیث دلالت صریح بر این معنی دارد که پیغمبر در ادای حکم و نیابتِ خود علی علیه‌السلام را بر همه اختیار کرده بود (و از جناب الهی مأمور به آن معنی بود)[۶].

پس بعد از او دیگری را نائب ساختن خلاف مرضی خدا و رسول است[۷]. و در بعضی مواضع از این رساله بر نصوص دیگر که در خصوص این امر واقع شده[۸]، اشاره کرده شود، إن شاء الله سبحانه.

اجماع در مقابل نصّ باطل است

پس دعوی اتفاق و اجماع صحابه در مقابل این نصوص باطل است. و بر ارباب بصیرت مبرهن است که اگر خدا و رسول با وجود شدتِ[۹] احتیاج انام به وجود امام تنصیص به امامت نفرموده باشند (و به مشورت خلق حواله نموده)[۱۰]، هر آئینه امورِ خلایق را مهمل و

۱. ا: (در موسم حج) ندارد.

۲. ا: (نرساند) به جای (ابلاغ ننماید)

۳. ا: (نمود) به جای (فرمود).

۴. ب: (که سوره برائت را) ندارد.

۵. رک: فتح الباري، ج ۸، ص ۶۶؛ عمدة القاري، ج ۱۸، ص ۱۷؛ السنة لابن أبي عاصم، ص ۵۹۵؛ تخريج الأحاديث والآثار، ج ۲، ص ۴۹؛ جامع البيان عن تأويل آي القرآن، ج ۱۰، ص ۸۴؛ مدارك التنزيل، ج ۲، ص ۷۷؛ التفسير الكبير، ج ۱۵، ص ۲۱۸؛ أنوار التنزيل وأسرار التأويل، ص ۷۰؛ تفسير القرآن العظيم لابن كثير، ج ۲، ص ۳۴۷؛ أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۰۷؛ البداية والنهاية، ج ۵، ص ۴۴.

۶. ا: ندارد.

۷. ا: (خلاف مراد رسول است)

۸. ا: (است) به جای (شده)

۹. ا: (شدت) ندارد.

۱۰. ب: ندارد.

maablib.org

معطل گذاشته[1] و باعث[2] اضلال و افساد خلایق شده باشند[3]؛ زیرا که چون خلایق[4] از ضمایر و سریرت یک دیگر آگاه نیستند، آن را که به زعم خود اصلح ناس تصوّر کرده به امامت برگزینند، ممکن است که افسد ناس باشد. و از امامت او خلل‌های عظیم در اُمت حادث گردد؛ چنانچه در زمان خلافت عثمان و خروج طلحه و زبیر و معاویه و یزید واقع شد و جمعی کثیر از صحابه و تابعین به معرض قتل آمدند.

(و اینها همه ثمرات بیعت سقیفه بنی ساعده بود)[5]. پس[6] در صورت عدم تنصیص این همه[7] فسادها راجع به خدا و رسول می‌گردد، تعالی شأنه عمّا یقولون[8].

بنابر این[9] بر خدا و رسول از روی شفقت و لطف واجب است که تنصیص نمایند بر امامی که از خطا و زلل معصوم باشد. و بر عصمت ائمهٔ اثنا عشر دلیلی به از افتراض اطاعت شان نیست؛ زیرا که طاعت غیر معصوم را اگر حق سبحانه بر خلق[10] فرض نماید[11]، ظلم کرده است. تعالی الله عن ذلك علوّاً کبیراً.

پس مفترض الطاعة به ضرورت می‌باید که معصوم باشد. و بیان افتراضِ طاعت در شرح[12] احادیث صدر گذشت.

امّا مطاعنی که شیعه به خلفای ثلاثه نسبت می‌دهند حاشا که کذب و افترا باشند،

---

۱. ا: (گذاشته باشند).

۲. ا: (باعث بر).

۳. ا: (باشند) ندارد.

۴. ب: (خلایق چون) به جای (چون خلایق).

۵. ا: ندارد.

۶. ا: (و) به جای (پس).

۷. ب: (همه) ندارد.

۸. ب: (عمّا یقولون) ندارد.

۹. ا: (پس نظر براین قبایح و مفاسد) به جای (بنابراین).

۱۰. ا: (بر خلق) ندارد.

۱۱. ا: (کند) به جای (نماید).

۱۲. ب: (شرح) ندارد.

maablib.org

بل اکثری[۱] از آن در صحاح اهل سنّت موجود است. و تأویلاتی که در آن مطاعن به کار برده‌اند در نظر انصاف موجب تفضیح احوال شان می‌گردد و به مصداق: ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾[۲] با یهود و نصاری مشابهت تامّ[۳] دارند.

(امّا جناب امیر المؤمنین امام معصوم مفترض الطاعة است؛ چنانچه این معنی به دلیل آیات و احادیث ثابت است و مطاعن را در ذات مقدس او راهی نیست، ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾[۴])[۵]

قوله:

گفت‌وگویی در افضلیت شیخین

«از آنجا که افضلیت شیخین به اتفاقِ صحابه ـ که عماد دین و ملت‌اند ـ مقرر شده؛ چنانچه شافعی و دیگر اکابر حکایت نموده‌اند، قابل انکار نبود».

أقول:

پوشیده نماند که اتفاق صحابه بر افضلیت شیخین باطل است؛ چه اگر جمیع صحابه ابو بکر را افضل می‌دانستند قاطبهٔ انصار عَلَم مخالفت نمی‌افراشتند و «منا أمير ومنكم أمير»[۶] نمی‌گفتند. و بنی هاشم تا شش ماه از بیعت تقاعد نمی‌ورزیدند (چنانچه در **صحیح بخاری**[۷] مذکور است)[۸][۹]

---

۱. ا: (اکثر) به جای (اکثری).

۲. النساء (۴): ۴۶.

۳. ا: (تمام) به جای (تام).

۴. التوبة (۹) ۳۲.

۵. ا: ندارد.

۶. ر.ک: صحيح البخاري كتاب فضائل الصحابة، ص ۷۳۴، ح: ۳۶۶۸ و كتاب الحدود، ص ۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۲، ح: ۶۸۳۰؛ سنن النسائي، ج ۲، ص ۷۴؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۴۰۵؛ المستدرک على الصحيحين، ج ۳، ص ۶۷.

۷. صحيح البخاري كتاب المغازي، ص ۸۴۳، ح ۴۲۴۰ و ۴۲۴۱.

۸. ا: ندارد.

۹. در برخی از روایات شش ماه گفته شده است و نه فقط بنی هاشم، بلکه تعدادی از مهاجرین و انصار بودند که از بیعت ابوبکر تخلف ورزیدند. یعقوبی در تاریخ، ج ۲، ص ۱۲۴ آورده: «وتخلف عن بيعة أبي بكر قوم من

و مشهور است که اهل سقیفه اوّل تکلیف خلافت به ابو عبیده جرّاح می‌کردند[۱] و بعد از آنکه او قبول این امر نکرد به گردن ابو بکر بستند. پس اگر به اتفاق صحابه ابو بکر افضل بودی[۲]، چرا اوّل تکلیفِ خلافت به ابو عبیده می‌کردند؟[۳]

و ایضاً[۴] در حدیث مسلم گذشت که علی و عبّاس، شیخین[۵] را کاذب و غادر و خاین می‌دانستند. و این معنی به اعتقادِ افضلیت منافاتی تمام دارد. در این صورت حق به جانب منکر افضلیت است. و قول شافعی و دیگران با وجود این حال از درجهٔ اعتبار ساقط.

قوله:

«و افضلیت در این مسأله به معنی لُغوی است؛ یعنی بهتر بودن. و در مقام خود مقرر شده که برای اسم تفضیل، افضلیت بوجه ما کافی است. و هنگامی که آن وجه را امتیاز و تعیین کلی بوده باشد، ذهن انتقال نکند مگر به سوی آن؛ مانند آنکه اطباء گویند افضل ما هست بقراط. در اینجا وجهٔ تفضیل جز طبابت نبود. پس حکم به افضلیت شیخین چون از مهاجرین و انصار ـ که سابقان اعوان ملت مبین، و مفتخر به سبقت اعانت و انفعیت نصرتِ

المهاجرين والأنصار، ومالوا مع علي بن أبي طالب، منهم: العباس بن عبد المطلب، والفضل بن العباس، والزبير بن العوام بن العاص، وخالد بن سعيد، والمقداد بن عمرو، وسلمان الفارسي، وأبو ذر الغفاري، وعمار بن ياسر، والبراء بن عازب، وأبي بن كعب». (ج۲، ص ۱۲۴). نیز ر.ک: صحیح مسلم کتاب الجهاد والسیر، ص ۷۵۶ ـ ۷۵۷، ح: ۱۷۵۹؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۶؛ السنن الکبری، ج ۶، ص ۳۰۰؛ المصنف للصنعاني، ج ۵، ص ۴۷۲؛ شرح نهج البلاغة، ج ۶، ص ۴۶؛ الریاض النضرة، ج ۱، ص ۲۴۳؛ تاریخ الطبري، ج ۲، ص ۴۴۸؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۱؛ المختصر في أخبار البشر، ج ۱، ص ۱۵۶ و ۱۵۷.

۱. بلکه خود ابو بکر این پیشنهاد را داد، طبق آنچه یعقوبی آورده که ابو بکر گفت: «هذا عمر بن الخطاب الذي قال رسول الله: اللهم أعز الدين به! وهذا أبو عبيدة بن الجراح الذي قال رسول الله: أمير هذه الأمة، فبايعوا أيهما شئتم! فأبيا عليه وقالا: والله ما كنا لنتقدمك، وأنت صاحب رسول الله وثاني اثنين. فضرب أبو عبيدة على يد أبي بكر، وثنى عمر، ثم بايع من كان معه من قريش». (تاریخ الیعقوبي، ج ۲، ص ۱۲۳).

۲. ب: (بود) به جای (بودی).

۳. ب: (چرا تکلیف به دیگری می‌کردند).

۴. ب: (ایضاً) ندارد.

۵. ا: (ابوبکر) به جای (شیخین).

دین[1] بوده‌اند ـ به وقوع آمده جهت افضلیت در اینجا اسبقیت اعانت و انفعیت نصرت در ابتدای بعثت و بدو دعوت تواند بود. چنانچه از نقل ثقات و تتبع احادیث فضائل شیخین و بعض عبارات **نهج البلاغه** و اقوال سلف نیز ظاهر می‌گردد».

أقول:

حامی پیامبر اکرم ﷺ در مدینه سید البطحاء علیه‌السلام بودنه ابوبکر

قبل از این به دلیل ثابت کرده ایم که اتفاق مهاجرین و انصار بر افضلیت شیخین دروغ و باطل است. امّا آنچه گفته که: «جهت افضلیت در اینجا اسبقیت اعانت و نصرت در ابتدای بعثت تواند بود»، حرفی است بی اصل و عام فریب؛ زیرا که ابوبکر در جنب رؤسای قریش از آحاد ناس بود. شوکت و قوّتی نداشت که دفع اذیت کفّار از جناب پیغمبر ـ صلّی الله علیه وآله ـ می‌کرد.[2]

---

۱. ا: (در دین)

۲. اگرچه فقر عیب نیست ولی ادّعاهای دروغین برخی از علمای اهل سنّت نسبت به خلیفهٔ اوّل که او از اغنیا و رؤسای قریش بوده، بسیار عجیب و قابل درنگ است. بر اهل فن و تحقیق مخفی نیست که آنها در حقیقت با چنین ادّعا می‌خواهند منکر فضیلت و زحمات سید البطحاء حضرت ابوطالب علیه‌السلام شوند که از جان و مال و شأن و شوکت خویش به دفاع رسول خدا صلی‌الله علیه وآله وسلم پرداخت. ادّعای مؤلف به جا است و به خوبی از تاریخ می‌توان اثبات نمود که خلیفهٔ اوّل نه تنها از آحاد مردم و دارای شغل عادی بوده، بلکه عشیره او نیز در بین قریش وقعتی نداشته است.

هنگامی که وی خلیفه شد و این خبر به پدرش رسید؛ چون از جایگاه قبیله اش واقف بود، از روی تعجب گفت: «هل رضي بذلك بنو عبد مناف وبنو المغيرة؟ قالوا: نعم. قال: لا واضع لما رفعت ولا رافع لما وضعت» (الصواعق المحرقة، ص ۱۳). ابوسفیان که خودش از رؤسای قریش و از طلقاء به شمار می‌رفت، زمانی شنید که ابوبکر خلیفه شده است به امیر المؤمنین علیه‌السلام گفت: «يا علي بايعوا رجلاً أذل قريش قبيلة» (کنز العمّال، ج ۵، ص ۶۵۳، ح: ۱۴۱۴۴) و در برخی مصادر آمده: «قال أبو سفيان لعلي ما بال هذا الامر في أقل حي من قريش» (تاریخ الطبري ج ۲ ص ۴۴۹). باز طبری (م ۳۱۰) از سلمة بن ثابت نقل می‌کند که: «لما استخلف أبو بكر قال أبو سفيان مالنا ولأبي فَصِيل إنما هي بنو عبد مناف» (مصدر سابق). و بر اهل عربیت معنای «فَصِيل» پوشیده نیست، البته کاری به این نداریم که هدف ابوسفیان از مخالفت با خلافت ابوبکر چه بوده است؟ شاهد ما جایگاه خلیفه و خاندانش است که در بین قریش هیچ اهمیتی نداشته است. وهمچنین قصه‌ای که مسعودی (م ۳۴۶) نقل نموده، نیز از اصلیت و حیثیت خاندان خلیفه اوّل پرده برمی‌دارد چنانکه می‌نویسد: «بلغ أبا بكر رضي الله عنه عن أبي سفيان صخر بن حرب أمر، فأحضره وأقبل يصيح عليه، وأبو سفيان يتملقه ويتذلل له، وأقبل أبو قحافة فسمع صياح أبي بكر، فقال لقائده: على من يصيح ابني؟ فقال له: على أبي سفيان، فدنا من أبي بكر وقال له: أعلى أبي سفيان ترفع صوتك يا عتيق الله؟ وقد كان بالأمس سيد قريش في الجاهلية، لقد تعديت طَورَكَ وجُزْتَ مقدارك» (مروج الذهب، ←

(و حامی آن حضرت در مکّه ابوطالب ـ علیه‌السلام ـ بود که قریش از بیم او مرتکب آزار پیغمبر نمی‌توانستند شد)[1] و لهذا بعد از فوت ابی طالب، در مکّه اقامت متعذّر نمود و در ظرف معدودی هجرت به مدینه[2] واقع شد.

و بعد از هجرت بهترین اعوان و انصار آن حضرت، علی بن ابی طالب ـ علیه‌السلام ـ بود که در جمیع غزوات و مواطن صاعقهٔ ذو الفقار برق کردارش خرمن وجود مشرکین را به باد فنا می‌داد؛ چنانچه حدیث: «لا فتی إلّا عليّ» در جنگ[3] اُحد، و حدیث: «لضربة عليّ يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلين». در جنگ احزاب، و «لأعطين الراية غداً الرجل كرّار غير فرّار، يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله» در جنگ خیبر از این معنی خبر می‌دهد. و نصرت و اعانت در چنین مواقع انفع است.

ج ۲، ص ۲۹۹). با در نظر گرفتن این حقایق تاریخی بر ما روشن شد که خلیفهٔ اوّل از جهت حسب و نسب هیچ فضیلتی نداشت.

اما متموّل بودن او نیز به ثبوت نرسیده است، بلکه مورخین و ارباب سیر برعکس آن نقل می‌کنند. علی متقی هندی (م ۹۷۵) می‌گوید: «وكان رجلاً تاجراً، فكان يغدو كل يوم السوق فيبيع ويبتاع وكانت له قطعة غنم يروح عليها وربما خرج هو بنفسه فيها، وربما كفيها فرعيت له، وكان يحلب للحي أغنامهم، فلما بويع له بالخلافة، قالت جارية من الحي: الآن لا تحلب لنا منائح دارنا، فسمعها أبو بكر، فقال: بلى لعمري لأحلبنها لكم» (کنز العمّال، ج ۵، ص ۶۱۰، ح: ۱۴۰۷۷). و اینکه وی تاجر چه بوده است؟ پس ابن قتیبة گفته: «وكان أبو بكر الصديق بزّازاً» (المعارف، ص ۵۷۵) و طرفه آنکه وی این را زیر عنوان «صناعات الأشراف» ذکر نموده است که البته با روایات اکابر علماء و محدّثین اهل سنت واضح می‌شود که جناب خلیفه چه نوعی بزازی می‌کرد؟ ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲) نقل کرده: «لما استخلف أبو بكر أصبح غادياً إلى السوق على رأسه أثواب يتجربها فلقيه عمر بن الخطاب وأبو عبيدة بن الجراح فقال كيف تصنع هذا وقد وليت أمر المسلمين قال فمن أين أطعم عيالي قالوا نفرض لك ففرضوا له كل يوم شطر شاة» (فتح الباري، ج ۴، ص ۲۵۸) برای این روایت نیز ر.ک: أنساب الأشراف، ج ۱۰، ص ۶۹؛ كشف المشكل من حديث الصحيحين، ج ۱، ص ۴۳؛ الدراية في تخريج أحاديث الهداية، ج ۲، ص ۲۴۳؛ کنز العمّال، ج ۵، ص ۶۰۳، ح: ۱۴۰۶۷. با جمع این همهٔ اقوال به آسانی می‌توان حدس زد که خلیفهٔ اوّل به اصطلاح دست فروش بوده و همواره این شغل نیز از بزها شیر می‌دوشید تا خرج زندگی به دست بیاورد. حالا چطور می‌توان باور کرد که وی با داشتن چنین حسب و نسب و فقر از پیامبر خدا صلی‌الله علیه وآله وسلم در برابر قریش دفاع کرده باشد؟

۱. ا: ندارد.

۲. ا: (به مدینه هجرت) به جای (هجرت به مدینه)

۳. ب: (جنگ) ندارد.

پس اگر افضلیت به اعتبار انفعیت اعانت و نصرت است، این احادیث بر افضلیت امیر المؤمنین ـ علیه‌السلام ـ دلیل واضح است.

موضوع بودن فضائل شیخین

امّا احادیث فضائل شیخین که در صحاح اهل سنّت منقول[۱] است؛ اکثری از آن از موضوعاتِ اعوان و انصار ایشان است که به طمع حطام دنیوی دروغ‌ها بر رسول خدا صلی‌الله علیه وآله وسلم ـ بسته‌اند. و دلیل بر این معنی قبایح و مطاعن شیخین است که هم در صحاح اهل سنّت موجود است، و بعضی از آن در محلش مذکور نماییم[۲]. و ظاهر است که صاحب چنان قبایح مستحق چنین مدایح نمی‌تواند بود!

امّا آنچه را حواله به **نهج البلاغه** کرده موجب تعجب است که اگر اهل سنّت آن را مستمسک سازند[۳] خطبۀ «شقشقیه» و غیر آن را چه جای خواهند کرد[۴]؟

قوله:

«و مخفی نماند[۵] که تصدیق حضرت مرتضی به سبب نسبت اخوّت و صغر سن و عدم غنا و غمخوارگی حضرت پیغمبر ـ صلّی الله علیه وسلّم ـ ایشان را باعث انجذاب قلوب وعبرت نفوس نبوده. به خلاف حضرت صدیق که او قرابت قریبه به حضرت رسالت نداشته و او را به سبب کمال سن و دستگاه دنیا در خاطر اغنیای قریش وقعی کلّی بوده، و رؤوس عرب در واقعات و ذهاب و عود و تجارات به مشورت او رجوع داشتند، و او را صاحب تدبیر و تعبیر می‌انگاشتند.

چنانچه در آن وقت نازک که عظیمۀ ﴿كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡـَٔهُۥ﴾[۶] یاد از آن می‌دهد. به حسن سعی او جمعی کثیر از اوایل[۷] مهاجرین که ایمان شان سبب ایمان اکثر اُمت شده و از آن

---

۱. ب: (که در صحاح سته وارد است)

۲. ب: (نمایم).

۳. ا: (چه اگر اهل سنّت عبارات نهج البلاغه را معتبر بدانند) به جای (که اگر اهل سنّت آن را مستمسک سازند).

۴. ا: (چه جواب خواهند گفت). به جای (چه جای خواهند کرد).

۵. ب: (نیست) به جای (نماند).

۶. الفتح (۴۸): ۲۹.

۷. ب: (اوائل) ندارد.

جمله، چند کس از عشره مبشره بوده‌اند، به شرف اسلام مشرف شده‌اند. و همیشه به نیابت سرور کائنات ـ صلی‌الله علیه وسلّم ـ در استمالت اهل مدینه و غیر ایشان[1] ساعی بوده، و حکایت تخلیص او آن حضرت ـ صلی‌الله علیه وسلم ـ را از دست کفّار در ایام تنهای روزی که ردا در گلوی مبارکش پیچیدند مشهور و معروف است. و قصهٔ صحبت غار و حمل به دار هجرت مستغنی از بیان».

أقول:

حمایت جناب ابوطالب و امیرالمؤمنین علیهما السلام از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم

جواب این حرف‌های عام فریب سبق ذکر یافته که نصرت و اعانت نبوّی[2] در مکّه[3] منحصر به وجود ابو طالب ـ علیه‌السلام ـ بود. و در سالی که ابو طالب و خدیجه ـ رضي الله عنهما[4] ـ فوت شدند، پیغمبر ـ صلّى الله علیه وآله وسلّم ـ آن سال را «عام الحُزن» نام کرد. و بعد از آن در مکّه پای ثبات نتوانستند فشرد.[5]

---

۱. ب: (و غیر ایشان) ندارد.

۲. ب: (آن حضرت) به جای (نبوی).

۳. ب: (در مکّه) ندارد.

۴. ا: (رضي الله عنهما) ندارد.

۵. این امر بر تمام مسلمین روشن است که تا سیّد البطحاء جناب ابوطالب علیه‌السلام زنده بود کسی جرأت به اهانت رسول خدا صلی‌الله علیه وآله وسلم نداشت. وی تن تنها از جان پیامبر گرامی صلی‌الله علیه وآله وسلم آن وقت دفاع نمود هنگامی که کسی حاضر به دفاع از او نبود یا قوّت ایستادگی در برابر کفّار قریش نداشت. زمانی که حضرت ابوطالب علیه‌السلام به جنت المأوی شتافتند، کفّار قریش نه فقط جرأت اهانت به رسول خدا صلی‌الله علیه وآله وسلم پیدا کردند، بلکه نقشه‌های شوم که از قبل در سر داشتند، می‌خواستند آنها را عملی کنند. ابن هشام (م ۲۱۸) از ابن اسحاق (۱۵۱) نقل می‌کند که: «قال ابن إسحاق: ثم إن خديجة بنت خُويلد وأبا طالب هلكا في عام واحد، فتتابعت على رسول الله صلى الله عليه وسلم المصائب بهُلك خديجة، وكانت له وزير صدق على الإسلام، يشكو إليها، وبهُلك عمّه أبي طالب، وكان له عضدا وحرزا في أمره، ومنعة وناصرا على قومه، وذلك قبل مهاجره إلى المدينة بثلاث سنين. فلما هلك أبو طالب، نالت قريش من رسول الله صلى الله عليه وسلم من الأذى ما لم تكن تطمع به في حياة أبي طالب، حتى اعترضه سفيه من سفهاء قريش، فنثر على رأسه ترابا». (السيرة النبوية، ج ۲، ص ۴۱۶). ابن اثیر (۵۵۵ ـ ۶۳۰) قول پیامبر اکرم صلی‌الله علیه وآله وسلم نقل کرده که: «فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ما نالت قريش مني شيئا أكرهه حتى مات أبو طالب وذلك أن قريشا وصلوا من أذاه بعد موت أبي طالب إلى ما لم يكونوا يصلون إليه في حياته حتى ينثر بعضهم التراب على رأسه وحتى إن بعضهم يطرح عليه رحم الشاة وهو يصلي وكان رسول الله يخرج ذلك على العود ويقول أي جوار هذا يا بني عبد مناف! ثم يلقيه بالطريق. فلما اشتد عليه الأمر بعد موت أبي طالب

اگر در واقع نصرت آن ـ حضرت صلّی الله علیه وآله ـ منحصر در ابوبکر می‌بود و مهابت او در خاطر رؤسای قریش وقعی می‌داشت؛ چرا با وجود چنین ناصری از مکّه به مدینه هجرت می‌فرمود؟

فـرار شیخیـن از جنـگ احـد

و بر تقدیر تسلیم نصرت جزئیه در آن وقت، گوییم[1] نافع ترین نصرت‌ها نصرت و اعانت در غزوات و مواطن بوده، و شیخین در هیچ غزوه مُصدّر تردد نشده‌اند، بل در بعضی از مواطن فرار را برقرار گزیده؛[2] چنانچه در کتب سِیَر و اخبار مسطور است که در جنگ[3] اُحد غیر از امیرالمؤمنین[4] ـ علیه‌السلام ـ و عبّاس احدی در رکاب آن حضرت ـ صلی‌الله علیه وآله ـ نمانده بود[5] و جناب حضرت امیرالمؤمنین ـ علیه‌السلام ـ در آن وقت تنها بر تن‌ها می‌زد و جمیع مشرکین را متفرق می‌ساخت، و در آن حال هاتف از آسمان ندا می‌داد[6]:

«لا سیف إلّا ذو الفقار، ولافتی إلّا عليّ[7]»[8]

خرج ومعه زيد بن حارثة إلى ثقيف يلتمس منهم النصر». (الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۹۱). نیز ر.ک: البداية والنهاية، ج ۳، ص ۱۶۴؛ إمتاع الأسماع، ج ۱، ص ۴۵؛ المختصر في أخبار البشر، ج ۱، ص ۱۵۱ ـ ۱۵۲؛ التحفة اللطيفة، ج ۱، ص ۱۲؛ السيرة الحلبية، ج ۳، ص ۴۹۸؛ مختصر السيرة النبوية لمغلطاي، ص ۵۴؛ نهاية الأرب، ج ۱، ص ۱۶۷.

۱. ب: (گویم) به جای (گوییم).

۲. کثیری از روایات دلالت دارد که خلفاء در میدان نبرد، پیامبر گرامی صلی‌الله علیه وآله وسلم را رها کرده و از زحف فرار نمودند. از آن جمله روایتی است که ابن ابی شیبه کوفی (م ۲۳۵) از حکم بن عیینه نقل کرده که:
«لما فر الناس عن النبي صلى‌الله عليه وسلم يوم حنين جعل النبي صلى‌الله عليه وسلم يقول:
أنا النبي لا كذب أنا ابن عبد المطلب
قال: فلم يبقَ معه إلا أربعة: ثلاثة من بني هاشم ورجل من غيرهم: علي بن أبي طالب والعبّاس وهما بين يديه وأبو سفيان بن الحرث آخذ بالعنان وابن مسعود من جانبة الأيسر» (المصنف، ج ۸، ص ۵۵۲ ـ ۵۵۳).

۳. ب: (جنگ) ندارد.

۴. ا: (علی) به جای (امیرالمؤمنین).

۵. ا: (در رکاب فیروزی انتساب پیغمبر صلّی الله علیه وآله احدی نمانده بود).

۶. ب: (در آن حال این ندا از آسمان می‌آمد که)

۷. ب: (لا فتی إلا علي لا سيف إلّا ذو الفقار).

۸. الروض الأنف، ج ۲، ص ۱۴۳؛ كنز العمّال، ج ۵، ص ۷۲۳، ح: ۱۴۲۴۲؛ تذكرة الخواص، ص ۲۸۰؛ المناقب للخوارزمي، ص ۱۰۴؛ المناقب لمغازلي، ص ۲۵۸ ـ ۲۶۰، ح: ۲۳۴، ۲۳۵ و ۲۳۶؛ ذخائر العقبى، ص ۷۴؛ فرائد

ناکامی شیخین در خیبر و شجاعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

و همچنین در غزوه خیبر که اوّل جناب رسالت مآب[1] ـ صلی‌الله علیه وآله ـ رایت به شیخین دادند و ایشان کاری نکرده[2] با حال تباه برگشتند.[3] آخر آن حضرت ـ صلّی الله علیه وآله ـ فرمود:

«لأعطین الرایة (غداً الرجل کرّار غیر فرّار)[4]»[5].

السمطين، ج۱، الباب الخمسون، ص ۲۵۷ ـ ۲۵۸؛ الرياض النضرة، ج ۳، ص ۱۵۵ـ۱۵۶؛ شرح المقاصد، ج ۲، ص ۳۰۱. این واقعه از مشاهیر قصص است. صحابی رسول الله صلی‌الله علیه وآله وسلم حسان بن ثابت انصاری در آن وقت در مدح امیرالمؤمنین علیه‌السلام این اشعار سروده که سبط ابن جوزی (م ۶۵۴) در تذکرة الخواص، ص ۲۸۰ چنین نقل نموده است:

جبـــريل نادى معلنا والنقع ليس بمنجلي
والمسلمون قد أحدقوا حول النبي المــرسل
لا سيف إلا ذو الفقار ولا فتــى إلا علـــي

۱. ب: (پیغمبر) به جای (رسالت مآب).

۲. ب: (نساخته) به جای (نکرده).

۳. حاکم نیشابوری (م ۴۰۵) از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت نقل کرده که وی به ابولیلی گفت: «يا أبا ليلى أما كنت معنا بخيبر؟ قال: بلى والله كنت معكم. قال: فان رسول الله صلى الله عليه وآله بعث أبا بكر إلى خيبر فسار بالناس وانهزم حتى رجع». سپس می‌گوید: «هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه» (المستدرک ج ۳ ص ۳۷). هیثمی (م ۸۰۷) نیز فرار شیخین را از ابن عباس چنین نقل کرده: «وعن ابن عباس قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى خيبر أحسبه قال أبا بكر فرجع منهزما ومن معه فلما كان من الغد بعث عمر فرجع منهزما يجبن أصحابه ويجبنه أصحابه. فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لأعطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله لا يرجع حتى يفتح الله عليه فثار الناس فقال أين على؟ فإذا هو يشتكي عينيه فتفل في عينيه ثم دفع إليه الراية فهزها ففتح الله عليه». (مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۴)

۴. ب: (إلخ) به جای (غداً الرجل کرّار غیر فرّار)

۵. این حدیث شریف با الفاظ مختلف نقل شده است. از آن جمله احمد بن حنبل از امیرالمؤمنین علیه‌السلام اینگونه نقل کرده: «قال لأعطين الراية رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله ليس بفرار» (مسند أحمد، ج ۱، ص ۹۹ و ج ۴، ص ۵۲) بخاری (م۲۵۶) نیز از سلمة بن الاکوع چنین روایت می‌کند: «فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لأعطين الراية أو قال ليأخذن غدا رجل يحبه الله ورسوله أو قال يحب الله ورسوله يفتح الله عليه فإذا نحن بعلى وما نرجوه فقالوا هذا على فأعطاه رسول الله صلى الله عليه وسلم ففتح الله عليه» (صحيح البخاري كتاب الجهاد والسير، ص ۵۹۹، ح: ۲۹۷۵). نیز ر.ک: (صحيح البخاري كتاب الجهاد والسير، ص ۵۹۳، ح: ۲۹۴۲ و ص ۶۰۴، ح: ۳۰۰۹ كتاب فضائل أصحاب النبي، ص ۷۴۲ ـ ۷۴۳، ح: ۳۷۰۱ و ۳۷۰۲ كتاب المغازي، ص ۸۳۹، ح: ۴۲۱۰؛ صحيح مسلم كتاب الجهاد والسير، ص ۷۸۵، ح: ۱۸۰۷ كتاب فضائل الصحابة، ص ۱۰۲۰، ح: ۲۴۰۵ و ۲۴۰۶ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵، ح: ۱۲۱؛ سنن الترمذي، ج ۵، باب مناقب علي بن أبي طالب رضي الله عنه، ص ۳۰۲، ح:۳۸۰۸) و دیگر بسیاری از محدّثین اهل سنت و شیعه این حدیث را با الفاظ مختلف آورده‌اند که اینجا مجال نقل آنها نیست. اما با این نص ابن عساکر

maablib.org

و از این حدیث بر عارفان اسالیب کلام فرار شیخین ظاهر می‌شود.[۱] (و مصداق این آیه می‌گردند﴿وَمَن يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ﴾[۲] إلخ)[۳]

ضربت امیرالمؤمنین علیه السلام بهتر از عبادت ثقلین

و همچنین در جنگ خندق عمرو بن ودّ مبارز می‌طلبید[۴] و هیچ یک از صحابه اقبال به حرب او نمی‌کردند. آخر به ضرب ذو الفقار حیدری آن بلای عظیم از سر اسلام و مسلمین دفع شده و آن ضربت را رسول الله[۵] ـ صلّی الله علیه وآله ـ بهتر از عبادت ثقلین فرمود.[۶]

محارب امیرالمؤمنین علیه السلام محارب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

امّا آنچه گفته که: «به حُسن سعی ابوبکر جمعی کثیر از مهاجرین که از آن جمله، چند کس داخل عشره مبشره بوده‌اند، ایمان آورده‌اند». کلامی[۷] است بی اصل محض؛ چه[۸] از مهاجرین

(م ۵۷۱) در تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۱، ص ۲۱۹ یعقوبی در تاریخ، ج ۲، ص ۵۶ و همچنین ابن مغازلي (م ۴۸۳) نیز از طُرق متعدد این روایت را نقل نموده و از آن جمله از ابوهریره نقل می‌کند که: «بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم أبا بكر إلى خيبر فلم يفتح عليه، ثم بعث عمر فلم يفتح عليه، فقال: لأعطين الراية رجلا كرّاراً غير فرّار يُحِبُّ الله ورسولَه، ويُحِبُّه الله ورسوله، فدعا عليَّ ابن أبي طالب وهو أرْمَدَ العين، فتَفَلَ في عَيْنَه، ففتح عَيْنَه وكأنّه لم يَرْمَدْ قطُّ. قال: خُذْ هذه الرّاية فَامْضِ بها حتّى يَفْتَحَ الله عليك، فخرج يُهرْوِلُ وأنا خَلْفَ أثره حتّى رَكَز رأيته في رَضَم تحت الحِصن، فاطّلع رجل يهوديٌّ من رأس الحِصْن وقال: مَن أنت ؟ قال: عليّ بن أبي طالب، فالتفتَ إلى أصحابه وقال: غُلِبْتُم والّذي أنزل التوراة على موسى! قال: فوالله ما رجع حتّى فتح الله عليه». (المناقب، ص ۲۴۵ ـ ۲۴۶، ح: ۲۱۷)

۱. اشاره است به سیاق کلام رسول الله صلی‌الله علیه وآله وسلم: «غیر فرار» که قرینه است بر فرار اصحاب آن حضرت صلی‌الله علیه وآله وسلم در این جنگ. و بحمد الله پیشتر از روایات اهل سنّت اثبات نموده ایم که شیخین و رفقاء آنها هم در بین فرار کنندگان بودند.

۲. الأنفال (۸): ۱۶.

۳. ا: ندارد.

۴. ب: (در جنگ خندق که عمرو بن عبدود مبارز طلبید)

۵. ا: (رسول خدا) به جای (رسول الله)

۶. این حدیث شریف با عبارت‌های مختلف در کتب اهل سنّت ذکر شده است. از آن جمله «لضربة علي خير من عبادة الثقلين» در المواقف، ج ۳، ص ۶۲۸ و ۶۳۷ آمده و «قتل علي لعمرو أفضل من عبادة الثقلين» در السيرة الحلبية، ج ۲، ص ۶۴۲ و «لمبارزة علي بن أبي طالب لعمرو بن عبد ود يوم الخندق أفضل من أعمال أمتي إلى يوم القيامة» در المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۲؛ کنز العمّال، ج ۱۱، ص ۶۲۳، ح: ۳۳۰۳۵؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۴؛ التفسیر الکبیر، ج ۳۱، ص ۳۱؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۹؛ المناقب للموفق الخوارزمي، ص ۱۰۷؛ شرح المقاصد، ج ۲، ص ۳۰۱ وغیر آنها درج گردیده است.

۷. ب: (حرفی) به جای (کلامی)

۸. ب: (زیرا که) به جای (چه)

maablib.org

کسانی که ایمان شان قوی بوده؛ مثل ابوذر و مقداد و عمّار و غیرهم[1] ـ رضي الله عنهم ـ حاشا که به حُسن سعی او ایمان آورده باشند. (مگر بعضی از منافقین که مثل او طامع دنیا و طلب جاه و ریاست بوده‌اند، به سعی او داخل اهل اسلام شده باشند)[2].

(امّا اگر طلحه و زبیر و امثال ایشان ـ که به زعم باطل اهل سنّت از عشره مبشره‌اند ـ به سعی او داخل اهل اسلام شده باشند، مستبعد نیست. گویا ابوبکر از راه کشف می‌دانست که اینها به موافقت دخترش کمر به خون علی ـ علیه‌السلام ـ خواهند بست. بنا بر آن سعی در اسلام اینها کرده باشد)[3].

ای مسلمانان ! انصاف بدهید که هرگاه پیغمبر[4] ـ صلی‌الله علیه وآله ـ در شأن علی ـ علیه‌السلام ـ فرموده باشند: «حربک حربي» و این حدیث در کتب اهل سنّت[5] موجود است[6]. پس با وجود این حال کسی که مرتکب حرب با[7] علی شود در حقیقت محارب با پیغمبر ـ صلّی الله علیه وآله ـ شده است و محارب پیغمبر البته کافر است. و چنین کسان را چگونه پیغمبر ـ صلّی الله علیه وآله ـ بشارت بهشت داده باشد[8]؟

---

۱. ا: (وغیرهم وغیرهم)

۲. ا: ندارد.

۳. ب: ندارد.

۴. ب: (رسول خدا) به جای (پیغمبر).

۵. ب: (مشکاة) به جای (کتب اهل سنّت). ر.ک: (مشکاة المصابیح کتاب المناقب، ج ۳، ص ۱۷۳۵، ح: ۶۱۵۴)

۶. این حدیث شریف از طرق متعدده و الفاظ مختلف در کتابهای شیعه و سنی وارد شده و نشانگر آنست که پیامبر گرامی صلی‌الله علیه وآله وسلم چند دفعه این حدیث را تکرار فرمودند. گاهی به تنهایی مخاطب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: «حربک حربي» و گاهی مخاطب به امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و امام حسن مجتبی و امام حسین صلوات الله علیهم أجمعین. ر.ک: سنن الترمذي، ج ۵، ص ۳۶۰، ح: ۳۹۶۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۲، ح: ۱۴۵؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۴۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۹؛ المعجم الکبیر للطبراني، ج ۳، ص ۴۰؛ المعجم الأوسط للطبراني، ج ۳، ص ۱۷۹؛ المعجم الصغیر للطبراني، ج ۲، ص ۳؛ کنز العمّال، ج ۱۲، ص ۹۷، ح: ۳۴۱۶۴؛ ج ۱۳، ص ۶۴۰، ح: ۳۷۶۱۹؛ المناقب لابن مغازلي، ص ۱۱۶ ـ ۱۱۷، ح: ۹۰؛ شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۹۷، ج ۱۸، ص ۲۴، ج ۲۰، ص ۲۲۱؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، ص ۱۵۸.

۷. ب: محارب با علی.

۸. ا: (خواهد داد) به جای (داده باشد).

و امّا آنچه از مرافقت غار و شب هجرت ذکر کرده، حاشا و کلا که ابو بکر را در مرافقت غار هیچ فضیلتی حاصل شده باشد، (بلکه کرامت جزع و فزع که در غار از وی به ظهور آمد معلوم که اعتقاد و یقین او بر خدا و رسول اصلاً نبود)[۱].

ماجرای شب هجرت

و صورت واقعه غار آنچه در کتب سِیَر و اخبار مسطور است، بر این نمط بوده که جناب رسالت مآب ـ صلّی الله علیه وآله[۲] ـ در شبی که کفّار به اراده قتل آن حضرت ـ صلّی الله علیه وآله ـ اتفاق کرده بودند، به حکم الهی علی ـ علیه‌السلام ـ را بر فراش خود خوابانیده[۳] عازم مدینه شد. و جمیع صحابه را قدغن فرمود[۴] که امشب از خانه‌های خود برمیائید. ابو بکر به خلاف امر آن حضرت ـ صلّی الله علیه وآله ـ از دنبال آمد.

حضرت فرمودند که: ای ابو بکر! نه من گفته بودم که امشب از خانه‌های خود بیرون میائید؟ ابوبکر گفت که: یا رسول الله! مفارقت تو بر من عظیم نمود، صبر نتوانستم کرد.

حضرت به ضرورت او را همراه گرفتند. چون[۵] در غار داخل شدند و مشرکان ـ (که به تفحص برآمده بودند)[۶] ـ نزدیک به درِ غار رسیدند. آن یارِ غار قلق و اضطراب آغاز کرد، چنانچه نزدیک بود که مشرکان آگاه شوند. و کریمهٔ ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللهَ مَعَنَا﴾[۷] مُخبِر از این حال[۸] است.

خلیفه مشمول آیهٔ سکینه نیست

اگر ایمان او به خدا و رسول درست می‌بود، این همهٔ خوف و حُزن بر دلش مستولی نمی‌شد. (و دلیل بر این معنی آن است که حق سبحانه او را در نزول سکینه شریک پیغمبر ـ صلی‌الله علیه وآله ـ نساخت و به ضمیر مفرد ذکر کرد: ﴿فَأَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾[۹]؛ چه اگر

---

۱. ا: ندارد.

۲. ب: (و صورت واقعه غار بر سبیل اجمال این است که جناب پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم)

۳. ب: (جا داده) به جای (خوابانیده).

۴. ا: (کرد) به جای (فرمود).

۵. ب: (وچون).

۶. ا: ندارد.

۷. التوبة (۹): ۴۰.

۸. ا: (معنی) به جای (حال).

۹. التوبة (۹): ۴۰.

ایمان او صحیح و ثابت می‌بود به ضمیر تثنیه مذکور می‌شد، چنانچه در مواضع دیگر حق سبحانه جمیع مؤمنین را در نزول سکینه شریک ساخته. و نمی‌تواند بود که ضمیر «علیه» و «أیّده» راجع به ابوبکر باشد؛ زیرا که سکینه اوّل می‌باید که بر ـ رسول صلّی الله علیه وآله ـ نازل شود. بعد از آن به واسطه و طُفیل او بر مؤمنین. و لهذا در آیات نزول سکینه همهٔ جا لفظ «علی رسوله» مقدّم آمده).[۱] [۲]

امّا لفظ «صاحب»[۳] را که اهل سنّت در این آیه سرمایهٔ افتخارِ او پنداشته‌اند، آیهٔ ﴿یَا صَاحِبَیِ السِّجْنِ﴾[۴] که حضرت یوسف ـ علیه‌السلام ـ به آن دو کافر در زندان خطاب کرده‌اند در جواب ایشان کافی است.

خلاصه، اگر عاقل منصف در قصهٔ غار خوض نماید، پستی مرتبهٔ آن یارِ غار بر او ظاهر می‌شود. امّا کاری که در شب هجرت از امیرالمؤمنین[۵] علی ـ علیه‌السلام ـ به وقوع آمده بر عالمیان روشن است.

جوانمردی امیرالمؤمنین در شب هجرت

در تفسیر ثعلبی و غیره مذکور است[۶] که چون پیغمبر ـ صلی‌الله علیه وآله ـ علی ـ علیه‌السلام ـ را بر فراش خود جا داده متوجهٔ رحیل شدند، جناب ولایت مآب به سکینه و استقلال تمام برفراش سیّد اَنام استراحت فرمود. در آن حال حق سبحانه تعالی[۷] به

---

۱. ب: ندارد.

۲. چنانکه در قول خدای تعالی می‌خوانیم: ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللهُ سَکِینَتَهُ عَلَی رَسُولِهِ وَعَلَی الْمُؤْمِنِینَ﴾ (التوبة (۹): ۶۲) و همچنین می‌فرماید: ﴿فَأَنْزَلَ اللهُ سَکِینَتَهُ عَلَی رَسُولِهِ وَعَلَی الْمُؤْمِنِینَ﴾ (الفتح (۴۸): ۲۶). از این آیات کریمه به خوبی روشن می‌شود که پروردگار جای بر پیامبر اکرم صلی‌الله علیه وآله وسلم سکینه نازل نکرده مگر اینکه به واسطهٔ وی بر مؤمنینی که همراه او بودند را نیز شامل سکینهٔ خویش کرده است. ولی تنها مقامی که فقط پیامبر صلی‌الله علیه وآله وسلم برای نزول سکینه انتخاب شده و همراه او محروم گردیده، همین آیهٔ غار است که با ضمیرهای مفرد نزول یافته تا خلیفهٔ اوّل مشمول این آیه شریفه قرار نگیرد چنانکه مؤلف به بحث آن پرداخته است.

۳. که در این آیهٔ شریفه چنین وارد شده است: ﴿إِذْ یَقُولُ لِصَاحِبِهِ﴾ (التوبة (۹): ۴۰)

۴. یوسف (۱۲): ۳۹ و ۴۱.

۵. ب: (امیرالمؤمنین) ندارد.

۶. ب: (در تفسیر ثعلبی آمده که)

۷. ب: (تعالی) ندارد.

جبرئیل و میکائیل خطاب فرمود[1] که: من میان شما هر دو[2] عقد اخوت بستم و عمر یکی را دراز تر از عمر دیگری ساختم. کدام یکی از شما است که حیات برادر خود را بر حیات خود ایثار نماید؟ آن هر دو ملک مقرب گفتند که: (ما هر دو حیات خود را از حیات برادر دوستر می‌داریم و)[3] این ایثار از ما نمی‌آید.

از جناب الوهیت فرمان شد که چرا مثل علی نمی‌شوید که او نفس خود را فدای نفس برادر خود کرده و بر فراش او خوابیده است. حالا بروید او را از مشرکان پاس بدارید. آن هر دو ملک معظم به فرمان کردگار عالم به جهت پاس آمدند. و[4] جبرئیل بر بالین و میکائیل در پائین پای آن حضرت نشسته پاس می‌دادند و می‌گفتند که خوشا به حال تو یا علی که خدای عزّوجل[5] به تو مباهات می‌کند بر ملائکه.[6] و کریمهٔ ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللّٰهِ﴾[7] (به اتفاق اکثری از مفسرین اهل سنّت)[8] در خصوص این واقعه شرف نزول یافته.[9]

قوله:

«و بر این قیاس کن حال حضرت فاروق که به برکت دعای حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلّم: «اللهم أید الإسلام بأحد العمرین» ناصر دین شد نه خاذل آن. و از روز اسلام او دین آشکارا گردید و نماز به جماعت در پیش کعبه به محضر جمیع اعیان قریش به کمال قدرت و استیلا

---

۱. ا: (کرد) به جای (فرمود).

۲. ب: (هر دو) ندارد.

۳. ب: ندارد.

۴. ا: (و) ندارد.

۵. ا: (تعالی) به جای (عزوجل).

۶. الکشف والبیان، ج ۲، ص ۱۲۵.

۷. البقرة (۲): ۲۰۷.

۸. ب: ندارد.

۹. ثعلبی از ابن عبّاس روایت کرده «نزلت في علي بن أبي طالب حين هرب النبيّ صلى الله عليه وسلم من المشركين إلى الغار مع أبي بكر الصديق ونام عليّ على فراش النبيّ صلى الله عليه وسلم» (الکشف والبیان، ج ۲، ص ۱۲۶) نیز ر.ک: شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۲۳ و ۱۲۸ و ۱۲۹؛ التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۲۲۳؛ إمتاع الأسماع، ج ۱، ص ۵۷؛ شرح نهج البلاغة، ج ۱۳، ص ۲۶۲.

maablib.org

گذارده شد؛ چنانچه نزول كريمهٔ ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾[۱] بر آن شاهد است. و كيفيت هجرت او روزى كه بعد از طواف كعبه بانگ بر اعيان كفار زد و گفت كه: اينک[۲] به خدمت نبى الله ـ صلّى الله عليه وسلّم ـ مى‌روم، كيست كه مادر خود را بى فرزند و فرزند خود را يتيم كند؟ نيز معلوم است».

أقول:

حـديث نسخهٔ تـورات و عدم ايمان ناسخ آن

پوشيده نماند كه در كتب اهل سنّت چيزى چند يافته مى‌شود كه دلالت بر عدم ايمان عمر مى‌نمايد و معلوم[۳] مى‌شود كه رائحه [اى] از تصديق نبوّت به مشام جانش نرسيده بود.

از آن جمله، حديث نسخهٔ تورات است كه صاحب مشكاة به طُرق متعدده روايت نموده[۴] و ما يكى از آن روايات در اين جا ذكر مى‌كنيم:

«عن جابر أن عمر بن الخطاب أتى رسول الله صلّى الله عليه وسلم؛ بنسخة من التوراة، فقال: يا رسول الله هذه نسخة من التوراة، فسكت، فجعل يقرأ و وجه رسول الله صلّى الله عليه وسلّم يتغيّر، فقال أبو بكر: ثكلتک الثواكل، أما ترى ما بوجه رسول الله صلّى الله عليه وسلم؟ فنظر عمر إلى وجه رسول الله صلّى الله عليه وسلّم. فقال: أعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله رضينا بالله ربّاً، وبالإسلام ديناً، وبمحمّد نبيّاً، فقال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم: والذي نفسُ محمّد بيده، لو بدا لكم موسى فاتبعتموه وتركتموني و[۵] لضللتم عن سواء السبيل؛ ولو كان حياً وأدرک نبوّتي لأتبعني، رواه الدارمي».[۶]

عجب تر آنكه بعد از اينكه[۷] عمر از غضب خدا و رسول استعاذه كرد و اقرار به اسلام و

---

۱. الأنفال (۸): ۶۴.

۲. ب: (اينک) ندارد.

۳. ب: (ظاهر) به جاى (معلوم).

۴. ب: (كه در مشكاة به طريق متعدد روايت شده).

۵. م: (و) ندارد.

۶. مشكاة المصابيح كتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، ج ۱، ص ۶۸، ح: ۱۹۴.

۷. ا: (آنكه) به جاى (اينكه)

نبوّت آورد، حضرت در جواب او فرمودند که اگر موسی برای شما پیدا شود، متابعت او و ترکِ من خواهید کرد. شما گمراهید از راه راست!

و این معنی را به قسم و «لام تأکید» مؤکّد فرمود. آخر به ضرورت عقل معلوم است که اگر پیغمبر ـ صلّی الله علیه وآله ـ بعد از استعاذه و اقرار عمر اثر انکار در باطن او نمی‌یافت، چرا نسبت ضلالت به او می‌داد و قسم و «لام تأکید» را بر آن می افزود؟

(پس شخصی که رسول خدا ـ صلّی الله علیه وآله ـ بر گمراهی او قسم خورد البته گمراه است. و الا بر قول و قسم پیغمبر اعتماد نمی‌نماید، والعیاذ بالله). [۱]

تنفیذ جیش اسامه و سرپیچی خلفا

و همچنین حدیث تنفیذ جیش اسامه است که بخاری [۲] و دیگران روایت کرده‌اند. و صورت آن واقعه چنین بود که جناب پیغمبر ـ صلّی الله علیه وآله ـ در مرض موت [۳] جیشی را به جهاد کفّار مأمور فرمود [۴] و اسامه بن زید را به ریاست آن نامزد [۵] ساخت. و از جمله اهل [۶] آن جیش ابوبکر و عمر و جمعی از مهاجرین و انصار [۷] بودند. پس اسامه همان روز به موجب امر سرور عالم ـ صلّی الله علیه وآله ـ خیمه از مدینه بیرون زد. و این عزیزان چون دیدند که مرضِ پیغمبر [۸] ـ صلّی الله علیه وآله ـ رو به ازدیاد دارد، نظر بر مصلحت کار خود از مدینه بیرون نیامدند. چون اسامه دید که اینها [۹] تقاعد می‌ورزند، صورت واقعه را به جناب

---

۱. ا: ندارد.

۲. «بخاری» اینجا یا تحریف است یا از طغیان قلم مؤلف، پیشتر یادآور شدیم که عادت محمد ابن اسماعیل بخاری (م ۲۵۶) بر این نمط بوده که هر جا فضائل و مناقب اهل بیت رسول خدا صلی‌الله علیه وآله وسلم می‌دیده از نقل آن پرهیز می‌کرده است و همانسان از او بعید است که چیزی را نقل کند که کشف عوار امامان او بکند.

۳. ا: (موت) ندارد.

۴. ب: (به جهاد نامزد فرمود).

۵. ب: (مأمور) به جای (نامزد)

۶. ب: (اهل) ندارد.

۷. ا: (اهل آن جیش ابوبکر و عمر و خالد و طلحه و زبیر وغیرهم بودند).

۸. ب: (آن حضرت) به جای (پیغمبر)

۹. ب: (یاران) به جای (اینها).

پیغمبر ـ صلّی الله علیه وآله ـ معروض داشت. و آن حضرت ـ صلّی الله علیه وآله ـ با وجود شدت بیماری و ضعف مفرط به مسجد تشریف آورده امر به احضار صحابه فرمود[۱] و خطبه مشتمل بر حمد و ثنای الهی خوانده گفت:

«جهّزوا جیش أسامة لعن الله من تخلّف عنه».

با وجود این حال ترک تخلّف و تقاعد نکردند و مورد لعن رسول ـ خدا صلّی الله علیه وآله ـ گردیدند. و شک نیست که شیخین داخل متخلّفین بوده‌اند، چنانچه بخاری[۲] و دیگران تصریح نموده‌اند.[۳] پس کسی که مورد لعن از رسول خدا صلّی الله علیه وآله شده باشد، سخن در اسلام او می‌رود تا به نصرت و تأیید اسلام چه رسد!

حدیث قرطاس و شومی اُمّت

و همچنین حدیث منع قرطاس است[۴] که صاحب مشکاة از بخاری و مسلم نقل کرده[۵]:

«عن ابن عباس، قال: لمّا حضر رسول الله صلی الله علیه وسلم، وفي البیت رجال، فیهم عمر بن الخطاب، قال النبيّ صلّی الله علیه وسلم: هلموا أکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعدي. فقال عمر: قد غلب علیه الوجع وعندکم القرآن، حسبکم کتاب الله. فاختلف أهل البیت واختصموا، فمنهم من یقول: قرّبوا یکتب لکم رسول الله صلی الله علیه وسلم. ومنهم[۶] من یقول ما قال عمر. فلمّا أکثروا اللغط والاختلاف قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: قوموا عني. [قال عبید الله]: فکان ابن عباس یقول: الرزیة کل الرزیة ما حال بین رسول الله وبین أن یکتب لهم ذلك الکتاب لاختلافهم ولغطهم».[۷] انتهی.

---

۱. ب: (به احضار صحابه امر فرمود).

۲. پیشتر به معرض بیان آمد که بخاری این روایت را تخریج نکرده است.

۳. المواقف، ج ۳، ص ۶۵۰؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۲۳؛ شرح نهج البلاغة، ج ۶، ص ۵۲.

۴. ا: (است) ندارد.

۵. ب: (که در مشکاة از بخاری و مسلم منقول است).

۶. م: (فیهم) به جای (منهم).

۷. مشکاة المصابیح کتاب الفضائل والشمائل، ج ۳، ص ۱۶۸۲ ـ ۱۶۸۳، ح: ۵۹۶۶.

(و در روایتِ سلیمان اَحوَل از همین کتاب به جای «غلب علیه الوجع» «فقالوا: ما شأنُه؟ أهجر» واقع شده.[۱])[۲]

مخفی نماند که رأس و رئیس مانعان قرطاس عمر بود؛ چنانچه از فحوای این خبر ظاهر است. و قول او: «حسبکم کتاب الله» باطل و مورث اضلال بوده؛ زیرا که کتاب الله بی تمسّک به عترت طاهره[۳] سبب حصول نجات نمی‌شود[۴].

و لهذا پیغمبر در حدیث تمسّک هر دو را با هم ضمّ ساخته و دلیل بر این مدّعا آن است که کتاب الله مستمسَک هفتاد و دو فرقه است و شک نیست که[۵] یکی از اینها ناجی و باقی هالک اند. پس اگر کتاب الله تنها در حصول نجات کافی می‌بود بایستی که جمیع فِرَق ناجی باشند[۶].

و از این حدیث چندین قبایح به عمر راجع می‌شود:

اوّل: آنکه از نوشتن چیزی که پیغمبر ـ صلّی الله علیه وآله ـ نفی ضلال ابدی را بدان متعلق[۷] ساخته بود، مانع آمد و خلایق به شومی او تا قیامت سرگشته تیهٔ ضلالت ماندند. و لهذا ابن عباس گفت: «إن الرزية كل الرزية» إلخ.

کلام شیخ احمد سِهرِندی

دوم: آنکه جناب پیغمبر ـ صلی الله علیه وآله ـ را که آیهٔ ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى﴾[۸] در شأن او آمده از روی بی ادبی به هذیان نسبت داد و انکار نصّ قرآنی کرد. شیخ احمد سِهرِندی[۹] در این باب عذر بدتر از گناهی خواسته. و آن این است که جمیع اقوال

maablib.org

۱. همان.

۲. ب: ندارد.

۳. ب: (اهل بیت اطهار) به جای (عترت طاهره).

۴. ا: (نیست) به جای (نمی شود).

۵. ب: (و حال آنکه یکی).

۶. ب: (کافی بودی جمیع فرق ناجی می‌بودند).

۷. ب: (به آن منوط) به جای (بدان متعلق).

۸. النجم (۵۳) ۳.

۹. برای اطّلاع از شرح حال وی، ر.ک: سبحة المرجان ص ۴۷ ـ ۵۲؛ أبجد العلوم ج ۳ ص ۲۲۵؛ نزهة الخواطر ج ۵ ص ۴۷۹ ـ ۴۸۶؛ رجال الفکر والدعوة في الإسلام ج ۳ ص ۶۰۱.

پیغمبر ـ صلّی الله علیه وآله ـ از روی وحی نبود و حدیث تابیر نخل و اسارای بدر[۱] را شاهد قول خود آورده[۲].

راقم حروف گوید که: (بر تقدیر تسلیم ناطق به غیر وحی بودن پیغمبر ـ صلّی الله علیه وآله ـ در امور معاش دنیا می‌تواند بود. امّا)[۳] در امور دینیّه[۴] خصوصاً در امری که نفی ضلال ابدی بدان منوط باشد، ممکن نیست که رسول خدا[۵] ـ صلی‌الله علیه وآله ـ به هوای نفس حرف زند و الّا وثوق و اعتماد از امور دینیّه[۶] برمی‌خیزد.

اذیت کنندهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به نصّ قرآن ملعون است

سوم: آنکه در آن وقت به سبب مخالفت عمر تنازع و تشاجر در میان حضّار[۷] رو داد (و اهل‌بیت طرف پیغمبر ـ صلّی الله علیه وآله ـ و دیگران طرف عمر را گرفتند)[۸] و شور و هنگامه برپا شد[۹]. و این معنی موجب کمال آزار سیّد ابرار ـ صلّی الله علیه وآله ـ در حالت احتضار گردید[۱۰]؛ (چنانچه عبارت حدیث دلالت بر آن می‌نماید)[۱۱]. و آزار

---

۱. حدیث اوّل ـ دربارهٔ گرده افشانی درختان خرما است که به پیامبر صلی‌الله علیه وآله وسلم نسبت داده شده که آن حضرت از گرده افشانی درخت خرمای نر بر خرمای ماده منع کرد و این سبب زیان مردم شد و حدیث دوم هم ـ دربارهٔ اسرای بدر است که در آن روز رأی عمر بن الخطاب بر خلاف رأی پیامبر صلی‌الله علیه وآله وسلم بر اعدام اسیران قرار گرفت و رأی وی نزد خداوند بر رأی پیامبر صلی‌الله علیه وآله فضیلت داشت، نعوذ بالله. از این دست احادیث بسیار در کتابهای اهل سنّت یافته می‌شوند و متأسفانه همین احادیث دست آویز برخی از غیر مسلمانان می‌شوند تا در دین اسلام تشکیک کنند. افسوس که برای دفاع از جهل امامان خود چنین افترا بر پیامبر خدا صلی‌الله علیه وآله می‌بندند تا بتوانند جهل وی نعوذ بالله ثابت کنند و از این راه برای امامان خود دارای مستمسکی باشند، امّا شکی نیست که اهل فن همه این احادیث را از موضوعات می‌شمارند.

۲. ر.ک: رد روافض ص ۶ ـ ۹.

۳. ب: ندارد.

۴. ب: (دین) به جای (دینیه)

۵. ا: (رسول خدا) ندارد.

۶. ب: (دین) به جای (دینیه)

۷. ب: (صحابه) به جای (حضّار)

۸. ب: ندارد.

۹. در «ا» جملهٔ (چنانچه عبارت حدیث بر آن دلالت می‌کند) در اینجا ضبط شده است و ما طبق «ب» نص را ضبط نمودیم.

۱۰. ب: (در حالت شدت ضعف و مرض گردید)

۱۱. در «ا» این جمله قبل از این آمده است؛ چنانکه متذکر شدیم.

maablib.org

دهندگان پیغمبر را خدای عزّوجلّ لعنت کرده[۱]، کما قال سبحانه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾[۲].

نجات انسان موقوف بر حُسن خاتمه اوست

چهارم: آنکه در آن وقت پیغمبر[۳] ـ صلّی الله علیه وآله ـ ایشان را به کمال ناخوشی[۴] از پیش خود راند و کسی که در آخر وقت از حضور پیغمبر ـ صلّی الله علیه وآله ـ رانده شده باشد[۵]، وای بر حال او. پس با وجود این حالت‌ها عمر را ناصر و معین اسلام شمردن و آیهٔ ﴿حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾[۶] را که به قول ائمه اهل‌بیت ـ علیهم السلام ـ (و بعضی از مفسرین اهل سنّت)[۷] در شأن امیر مؤمنان[۸] ـ علیه السلام ـ سمت نزول یافته[۹]، در حق او فرود آوردن دور از انصاف و دانش است.

و بر تقدیر تسلیم یک گونه اعانتی در بدو اسلام گوئیم که نجات هر فردی موقوف بر حُسن خاتمهٔ او است، کسی که خاتمه اش چنان باشد که از فحاوی این احادیث معلوم شد، اگر در بدایتِ حال اعمالِ نیک از او به وقوع آمده باشد، حبط می‌شود. و مصداق این مقال قصّهٔ ابلیس و بلعم باعورا است.

قوله:

«و چون به وضوح پیوست که وجهٔ تفضیل بر وفق تعارف صحابه انفعیت اعانت سابقه بود. اگر جماعت موافق[۱۰] تعارف خویش فضل حضرت مرتضی بر صدیق به وجوهی دیگر که

۱. ا: (و ایذای پیغمبر سبب لعن می‌شود، کما قال الله عزّوجل)
۲. الأحزاب (۳۳): ۵۷.
۳. ب: (رسول خدا) به جای (پیغمبر).
۴. ا: (به کمال ناخوشی) ندارد.
۵. ب: (رانده و مطرود آن جناب شد) به جای (از حضور پیغمبر رانده شده باشد).
۶. الأنفال (۸): ۶۴.
۷. ب: ندارد.
۸. ا: (علی بن ابی طالب) به جای (امیر مؤمنان).
۹. ر.ک: شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۱۰؛ أرجح المطالب، ص ۸۷؛ البرهان في تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۴۲۷؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۱۸.
۱۰. ا: (موافق) ندارد.

maablib.org

مسلّم فریقین است؛ مثل اشرفیت نسب و غیرآن اثبات کنند، مخالف اهل سنّت و موجب تخطئه صحابه ـ که قوائم دین و ملت‌اند ـ نباشد».

أقول:

افضلیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و قابل قیاس نبودن آن حضرت با دیگران

پوشیده نماند که در هر امری افضلیت علی ـ علیه‌السلام ـ بر جمیع صحابه در نظر انصاف ثابت و متحقق[1] است. افضلیت از جهت اعانت و نصرت دین در صدر این اوراق مذکور شده. امّا افضلیت آن جناب[2] از جهت علم از حدیث: «أنا مدينة علم وعليّ بابها»[3] هویدا[4] است. و عمر در مجلس قضایا مکرّر گفته: «لولا علي لهلك عمر»[5]. وقال أيضاً[6]: «ما أبقاني الله لمعضلة ليس لها أبو حسن»[7]. و آن جناب ـ علیه‌السلام ـ بارها او را در قضایا[8] از مهلکهٔ خطا برآورده‌اند. و افضلیت آن سرور[9] ـ علیه‌السلام ـ از جهت

---

۱. ا: (متحقق و ثابت)

۲. ا: (آن جناب) ندارد.

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۶ ـ ۱۲۷ و نیز حاکم گفته: «هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه» مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴؛ المعجم الكبير للطبراني، ج ۱۱، ص ۵۵؛ الجامع الصغير للسيوطي، ج ۱، ص ۴۱۵، ح: ۲۷۰۵؛ كنز العمّال، ج ۱۳، ص ۱۴۸، ح: ۳۶۴۶۳.

۴. ا: (لایح) به جای (هویدا).

۵. تأويل مختلف الحديث، ص ۱۵۲؛ الاستيعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۳؛ المواقف، ج ۳، ص ۶۲۷ و ۶۳۶؛ تفسير السمعاني، ج ۵، ص ۱۵۴؛ التفسير الكبير، ج ۲۱، ص ۲۲؛ شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۸ و ۱۴۱، ج ۱۲، ص ۱۷۹ و ۲۰۵؛ مسند زيد بن علي، ص ۳۳۵؛ الرياض النضرة، ج ۳، ص ۱۶۱؛ نظم درر السمطين، ص ۱۳۰؛ المناقب للخوارزمي، ص ۸۱؛ مطالب السؤول، ص ۷۷.

۶. ا: (ایضاً) ندارد.

۷. تأويل مختلف الحديث، ص ۱۵۲؛ الفائق في غريب الحديث، ج ۲، ص ۳۷۵؛ كشف المشكل من حديث الصحيحين، ج ۱، ص ۱۷۶؛ غريب الحديث لابن قتيبة، ج ۲، ص ۲۹۳؛ النهاية في غريب الحديث والأثر، ج ۳، ص ۲۵۴؛ كنز العمّال، ج ۱۰، ص ۳۰۰، ح: ۲۹۵۰۹؛ الرياض النضرة، ج ۳، ص ۱۶۱؛ الاستيعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۳؛ تهذيب الكمال، ج ۲۰، ص ۴۸۵؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲، ص ۴۰۶؛ الإصابة، ج ۴، ص ۴۶۷؛ تاريخ الإسلام للذهبي، ج ۳، ص ۶۳۸؛ أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۰۰.

۸. ب: (وآن حضرت در قضایا بارها او را).

۹. ا: (حضرت) به جای (آن سرور).

نسب برعالمیان[۱] از آفتاب روشن تراست.

و همچنین از جهت شجاعت و مروّت، و جود و سخاوت[۲]، و فقر و قناعت، و رضا و تسلیم و سایر صفات حمیده و اخلاق پسندیده. و کدام افضلیت زیاده بر این تواند بود که حق عزّوجل او را در آیهٔ مباهله نفسِ رسول خوانده[۳] و در آیهٔ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ﴾[۴] إلخ، طاعت او را به اطاعت خود و طاعت رسول برابر شمرده؟

و از اینجا افتراض طاعت او بر جمیع[۵] اُمّت ثابت می‌شود[۶]. و پیغمبر[۷] ـ صلّی الله علیه وآله ـ در هنگامی که صحابه را امر به مؤاخات فرمود، علی ـ علیه‌السلام ـ را به مؤاخات خود از سایر صحابه[۸] برگزید. و این معنی در صحیح[۹] ترمذی از عبد الله بن عمر منقول

۱. ب: (برعالمیان) ندارد.

۲. ا: (جود وسخاوت) ندارد.

۳. یعنی آیهٔ ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ (آل عمران (۳):۶۱) که معروف به آیه مباهله است و قصه اش از قصه‌های معروف تاریخ اسلام است. جمیع مفسرین مسلمین اجماع دارند که آیه مذبور در حق خمسهٔ نجباء علیهم‌السلام نازل شده و مراد از لفظ «أنفسكم» در آن آیه، ذات شریف امیر المؤمنین علیه‌السلام است. ر.ک: الكشف والبيان، ج ۳، ص ۸۵؛ تفسير السمعاني، ج ۱، ص ۳۲۷؛ معالم التنزيل، ج ۱، ص ۳۱۰؛ تفسير الرازي، ج ۸، ص ۸۵؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۴، ص ۱۰۴؛ البحر المحيط، ج ۲، ص ۵۰۳؛ صحيح مسلم كتاب فضائل الصحابة، ص ۱۰۲۰، ح: ۲۴۰۴؛ مستدرك على الصحيحين، ج ۳، ص ۱۵۰؛ تحفة الأحوذي، ج ۸، ص ۲۷۸ و در انبوهی از مصادر دیگر واقعه مباهله ذکر شده است که اینجا مجال ذکر نیست.

۴. المائدة (۵): ۵۵). ر.ک: المعجم الأوسط للطبراني، ج ۶، ص ۲۱۸؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۷؛ كنز العمّال، ج ۱۳، ص ۱۰۸، ح: ۳۶۳۵۴. وغیر آنها که اینجا گنجایش بیان نیست. برخی از مفسّرین اهل سنّت در ذیل این آیهٔ شریفه یاوه سرایی‌ها کرده‌اند که علامه میر حامد حسین لکهنوی (م ۱۳۰۶) رحمه الله در یکی از جلدهای منهج اوّل عبقات الأنوار که مختص به این آیه شریفه است، به پاسخ آنها پرداخته است. احقر مخطوطهٔ این جلد را زیارت کرده ام و از خدا توفیق می‌خواهم تا این کتاب شریف را به چاپ برسانیم.

۵. ا: (جمیع) ندارد.

۶. ب: (است) به جای (می شود).

۷. ب: (رسول خدا) به جای (پیغمبر).

۸. ب: (از سایر صحابه) ندارد.

۹. کذا در نسخ.

است.[۱] و آن حضرت[۲] ـ صلی‌الله علیه وآله ـ او را با فاطمه و حسنین ـ علیهم‌السلام ـ درعبای خود گرفت و فرمود: «اللهم هؤلاء أهل بيتي» و آیهٔ تطهیر ـ که بر عصمت اهل بیت[۳] ـ علیهم‌السلام ـ از ادلّ دلائل است ـ در آن وقت نازل شد، چنانچه در تفسیر ثعلبی و غیر آن مذکور است.[۴]

پس با وجود این فضائل کسانی را که از اسلام شان بوی نفاق می‌آید، تفضیل بر علی ـ علیه‌السلام ـ دادن محض عداوت و[۵] عناد است، بلکه در نظر تحقیق علی ـ علیه‌السلام ـ را افضل از آنها گفتن خالی از سوء ادب نیست، فَافهَم.

قوله:

«سبّ شیخین کفر است از آنکه بنای احکام شرعیه بر ظاهر است؛ لهذا هر کس که سجدهٔ صنم کند یا القای مصحف کند در قاذورات ـ والأعاذة من الله ـ حکم به کفرش می‌کنیم؛ چه به حسب عادت ممتنع است که سجده اش به اعتقاد و القای وی از روی عناد نبود.

همچنان هر کس که سبّ شیخین کند کافر است؛ چه از محالات عادی است که سابّ شیخین منکر خلافت ایشان نباشد. و این انکار مقتضی انکار نخستین طبقه تواند بود که ثبوت نبوّت بر آن است. پس بی شبهه کفر باشد. امّا وقوع سبّ از مصریان نسبت به حضرت ذی النورین و از شامیان نسبت به حضرت مرتضی ـ کرّم الله وجهه ـ که اهل تاریخ حکایت نموده‌اند ـ مبنی بر حمایت مروان و عدم قصاص قتلهٔ عثمان که در واقع به وجوه صحیحه موجّه بوده است. پس به انکار صحابه راجع نباشد. إن العلم شيءٌ عزیز لا یعطی إلّا لعبد عزیز».

---

۱. سنن الترمذي، ج ۵، ص ۳۰۰، ح:۳۸۰۴.

۲. ب: (پیغمبر) به جای (آن حضرت).

۳. ب: (ایشان) به جای (اهل بیت).

۴. الکشف و البیان، ج ۸، ص ۴۲ ـ ۴۳. نیز ر.ک: مسند أحمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۰۷ و ج ۶، ص ۲۹۲؛ صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابة، ص ۱۰۲۷، ح: ۲۴۲۴؛ سنن الترمذي، ج ۵، ص ۳۰، ح: ۳۲۵۸ و ص۳۱، ح:۳۲۵۹ و ص ۳۲۸، ح: ۳۸۷۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۴۱۶.

۵. ب: (عداوت و) ندارد.

أقول:

انکار خلافت شیخین مستلزم انکار صحابه نیست

انکار خلافت شیخین مورث انکار جمیع صحابه نمی‌تواند شد؛ زیرا که اجماع جمیع صحابه بر[۱] خلافت ابو بکر ثابت نیست. و دلیل بر این مدعا[۲] منازعت علی [علیه‌السلام] و عبّاس است با عمر که در صدر این اوراق از صحیح مسلم نقل کردیم.[۳] و مخالفت سعد بن عباده انصاری[۴] و قوم او از بیعت

۱. ا: (در) به جای (بر).

۲. ا: (معنی) به جای (مدعا).

۳. ر.ک: ص ۱۳ ـ ۱۴.

۴. بخاری روایت سقیفه را از خلیفهٔ دوم چنین نقل می کند: «أن الأنصار خالفونا واجتمعوا بأسرهم في سقيفة بني ساعدة وخالف عنا علي والزبير ومن معهما واجتمع المهاجرون إلى أبي بكر فقلت لأبي بكر: يا أبا بكر انطلق بنا إلى إخواننا هؤلاء من الأنصار فانطلقنا نريدهم فلمّا دنونا منهم لقينا رجلان منهم صالحان فذكرا ما تمالى عليه القوم فقالا: أين تريدون يا معشر المهاجرين؟ فقلنا: نريد إخواننا هؤلاء من الأنصار. فقالا: لا عليكم أن لا تقربوهم اقضوا امركم. فقلت: والله لنأتينهم، فانطلقنا حتى اتيناهم في سقيفة بني ساعدة فإذا رجل مزمّل بين ظهرانيهم. فقلت: من هذا؟ قالوا: هذا سعد بن عبادة. فقلت: ماله؟ قالوا: يوعك. فلمّا جلسنا قليلا تشهّد خطيبهم فأثنى على الله بما هو أهله، ثم قال: أمّا بعد، فنحن أنصار الله وكتيبة الإسلام، وأنتم معشر المهاجرين رهط وقد دفّت دافّة من قومكم فإذا هم يريدون أن يختزلونا من أصلنا وأن يحضنونا من الأمر. فلما سكت أردتُ أن أتكلّم وكنت زوّرت مقالة أعجبتني أريد ان أقدّمها بين يدي أبي بكر وكنت أداري منه بعض الحد، فلمّا أردتُ أن أتكلّم قال أبو بكر على رسلك فكرهتُ أن أغضبه فتكلّم أبو بكر، فكان هو أحلم مني وأوقر. والله ما ترك من كلمة أعجبتني في تزويري إلا قال في بديهته مثلها أو أفضل حتى سكت. فقال: ما ذكرتم فيكم من خير فأنتم له أهل، ولن يعرف هذا الأمر إلا لهذا الحي من قريش هم أوسط العرب نسبا ودارا، وقد رضيت لكم أحد هذين الرجلين فبايعوا أيهما شئتم. فأخذ بيدي وبيد أبي عبيدة بن الجرّاح وهو جالس بيننا، فلم أكره مما قال غيرها كان والله ان أقدّم فتضرب عنقي لا يقربني ذلك من اثم أحبّ إليّ من أن أتأمر على قوم فيهم أبو بكر، اللهم إلا أن تسوّل إليّ نفسي عند الموت شيئا لا أجده الآن، فقال قائل الأنصار أنا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب، منا أمير ومنكم أمير يا معشر قريش، فكثر اللغط وارتفعت الأصوات حتى فرقتُ من الاختلاف فقلتُ: ابسط يدك يا أبا بكر، فبسط يده فبايعتُه وبايعه المهاجرون، ثم بايعته الأنصار، ونزونا على سعد بن عبادة، فقال قائل منهم: قتلتم سعد بن عبادة. فقلتُ: قتل الله سعد بن عبادة، قال عمر: وانا والله ما وجدنا فيما حضرنا من امر أقوى من مبايعة أبي بكر خشينا إن فارقنا القوم ولم تكن بيعة أن يبايعوا رجلا منهم بعدنا، فإما بايعناهم على ما لا نرضى وإما نخالفهم فيكون فساد فمن بايع رجلا على غير مشورة من المسلمين فلا يتابع هو ولا الذي بايعه تغرّة أن يقتلا». (صحيح البخاري كتاب الحدود، ص ۱۳۴۱ ـ ۱۳۴۲، ح: ۶۸۳۰).

پس از سقیفه سعد را به حال خود رها کردند تا اینکه ابوبکر برای او پیامی فرستاد که بیا و بیعت کن. ابن قتیبه (۲۱۳ ـ ۲۷۶) نقل می کند: « ثم بعث إليه أبوبكر رضي الله عنه : أن أقبل فبايع، فقد بايع الناس، وبايع قومك، فقال: أمّا والله حتى أرميكم بكل سهم في كنانتي من نبل ، وأخضب منكم سناني ورمحي، وأضربكم ←

ابوبکر[1] و تقاعد بنی هاشم تا شش ماه از بیعت او[2] که قبل از این به تفصیل سمت نگارش یافته.

ادّعای اجماع در سقیفه و ردیّه‌ای بر آن

و اجماع وقتی صحت انعقاد به هم می‌رساند که احدی در آن تنازع و تخالف نورزد؛ چنانچه شیخ[3] محی الدین بن العربی شرائط اجماع را در باب هشتاد و هشتم از (**فتوحات مکّیه**) بیان کرده، قال ـ رضي الله عنه[4]:

«وصورة الإجماع أن يعلم أن المسألة قد بلغت لكل واحد من الصحابة، فقال فيها بذلك الحكم الذي قال به الآخرإلى أن لم يبقَ منهم أحداً إلّا وقد وصل إليه ذلك الأمر، وقال

↩ بسيفي ما ملكته يدي، وأقاتلكم بمن معي من أهلي وعشيرتي، ولا والله لوأن الجن اجتمعت لكم مع الأنس ما بايعتكم حتى أعرض على ربي، وأعلم حسابي ـ فلما أتى بذلك أبوبكرمن قوله، قال عمر: لا تدعه حتى يبايعك، فقال لهم بشيربن سعد: إنه قد أبى ولج، وليس يبايعك حتى يقتل، وليس بمقتول حتى يقتل ولده معه، وأهل بيته وعشيرته، ولن تقتلوهم حتى تقتل الخزرج، ولن تقتل الخزرج حتى تقتل الأوس، فلا تفسدوا على أنفسكم أمرا قد استقام لكم، فاتركوه فليس تركه بضاركم، وإنما هورجل واحد، فتركوه وقبلوا مشورة بشيربن سعد، واستنصحوه لما بدا لهم منه. فكان سعد لا يصلي بصلاتهم، ولا يجمع بجمعتهم، ولا يفيض بإفاضتهم، ولويجد عليهم أعوانا لصال بهم، ولوبايعه أحد على قتالهم لقاتلهم، فلم يزل كذلك حتى توفي أبوبكررحمه الله، وولي عمربن الخطاب، فخرج إلى الشام، فمات بها، ولم يبايع لأحد، رحمه الله.»(الإمامة والسياسة ج ۱ ص ۱۷) نیزر.ک: المنتظم في تاريخ الأمم والملوك ج ۴ ص ۶۷ـ۶۸؛ كنزالعمّال ج ۵ ص ۶۲۷ ـ ۶۲۸ ح:۱۴۱۰۷.

بلاذری کشته شدن سعد را اینگونه ارایه می دهد:« أن سعد بن عبادة لم يبايع أبا بكر، وخرج إلى الشأم. فبعث عمررجلا وقال: ادعه إلى البيعة واختل له، وإن أبى فاستعن با لله عليه. فقدم الرجل الشأم، فوجد سعدا في حائط بحوارين، فدعاه إلى البيعة، فقال: لا أبايع قرشيا أبدا. قال: فإني أقاتلك. قال: وإن قاتلتني. قال: أفخارج أنت مما دخلت فيه الأمة ؟ قال: أما من البيعة فإني خارج . فرماه بسهم فقتله.» (أنساب الأشراف ج۱ ص ۵۸۹).

و آنچه برخی از مؤرخان اهل سنّت گفته اند که سعد به دست جنیان کشته شد؛ چون ایستاده بول می کرد! سخنی است مضحک، و دروغی بیش نیست. این در حالی است که امام بخاری (م ۲۵۶) ایستاده بول کردن را معاذ الله به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نسبت داده چنانکه از حذیفه روایت می کند: « أتى النبي صلى الله عليه وسلم سباطة قوم فبال قائما ثم دعا بماء فجئته بماء فتوضأ» (صحيح البخاري كتاب الوضوء ص ۵۷ ح: ۲۲۴ و ۲۲۶).

۱. ا: (از بیعت ابوبکر) ندارد.

۲. ا: (ابوبکر) به جای (او).

۳. ا: (شیخ اکبر).

۴. کذا.

فيه بذلك الحكم، وإن نُقل عن واحد خلاف في ذلك الحكم[۱] فليس بإجماع أو نقل عنه سكوت فليس بإجماع».[۲] انتهی.

و چنین اجماعی حاشا که در خلافت ابوبکر به وقوع آمده باشد؛ زیرا که[۳] صورت انعقاد بیعت او[۴] چنین بود که اوّل در وقت وفات پیغمبر ـ صلّی الله علیه وآله ـ چند کس از مهاجرین (مثل ابوعبیده جرّاح و شیخین و سعد و سعید و عبد الرحمن بن عوف و خالد بن ولید و طلحه و زبیر و امثالهم)[۵] در سقیفه بنی ساعده مجتمع شدند[۶]. و بعد از آنکه رأی همه بر خلافت ابو بکر قرار گرفت و با او بیعت[۷] کردند به تدریج از مردم بیعت می‌گرفتند و[۸] ضعفاء را به عنف و اقویا را به تطمیع و استمالت در ربقهٔ انقیاد می‌آوردند تا آنکه جمعی کثیر را با خود متفق ساختند. و کار به جایی رسید که هیچ کس از صحابه را[۹] تاب مقاومت نماند، و بعضی به کره و جبر و بعضی به طمع مال و جاه[۱۰] و گروهی[۱۱] به عداوت علی ـ علیه‌السلام ـ و بعضی به مسامحه و تساهل در بیعت درآمدند. و صدق این مقال بر کسی که تنازع و تشاجر صحابه را در کتب اهل سنّت مثل کتاب **استیعاب** ابن عبد البر و غیر آن دیده، معلوم خواهد بود.

پس در این صورت انکار خلافت شیخین[۱۲] مقتضی انکار جمیع صحابه چرا باشد؟ (و بر تقدیر تسلیم اجماع گوییم که هرگاه عدالت در تواتر شرط نباشد، انکار صحابه در خصوص

---

۱. م: (الحكم) ندارد.

۲. الفتوحات المكّية، ج ۲، ص ۱۶۴.

۳. ا: (و) به جای (زیرا که).

۴. ا: (ابوبکر) به جای (او).

۵. ب: ندارد.

۶. ا: (جمع آمدند) به جای (مجتمع شدند).

۷. ا: (بیعت با او).

۸. ا: (و) ندارد.

۹. ب: (هیچ یکی را تاب).

۱۰. ب: (دنیا) به جای (مال و جاه).

۱۱. ا: (بعضی) به جای (گروهی).

۱۲. ا: (ابو بکر).

maablib.org

امری منافی ثبوت نبوّت چرا تواند بود؟[۱]

حمایت خلیفه سوم از مروان

امّا از آنجا که علی ـ علیه‌السلام ـ و عبّاس منکر خلافت شیخین بوده اند، و شیخین به سبب تخلّف از جیش اسامه مورد لعن از جناب رسالت مآب[۲] ـ صلّی الله علیه وآله ـ شده اند، و در منع قرطاس ردّ وحی از عمر به وقوع آمده، چنانچه قبل از این به تفصیل ذکر کرده ایم. اگر کسی[۳] نظر به این[۴] جهات کرده به مؤدّای: «الحبّ لله والبغض لله».[۵] زبان به سبّ و لعن ایشان[۶] گشاید بی شبهه[۷] مِن عند الله مُثاب و مأجور[۸] خواهد بود.

امّا آنچه از سبّ عثمان به علت حمایت مروان به مصریان نسبت داده حق به جانب مصریان است؛ چه کسی که طرید رسول خدا ـ صلّی الله علیه وآله ـ را در حمایت خود آورد و حلّ و عقد امور مسلمین را در قبضهٔ اقتدار او سپارد و فُسّاق و ظلمه را بر مسلمانان[۹] حاکم سازد، البته موجب سبّ و قتل است.[۱۰] و این امور در نظر

---

۱. ب: ندارد.

۲. ب: (رسول خدا) به جای (رسالت مآب).

۳. ا: (کسی) ندارد.

۴. ا: (آن) به جای (این).

۵. کنزالعمّال، ج ۱، ص ۲۸۷، ح: ۱۳۹۱.

۶. ا: (شیخین) به جای (ایشان).

۷. ا: (البته) به جای (بی شبهه).

۸. ب: (مأجور و مثاب).

۹. ا: (مسلمین) به جای (مسلمانان).

۱۰. مراد مؤلف از «طرید رسول خدا صلی‌الله علیه وآله وسلم» مروان بن الحکم است که به حکم پیامبر اکرم صلی‌الله علیه وآله وسلم همراه پدرش از مدینه به سوی طائف اخراج شده بود و پیامبر صلی‌الله علیه وآله وسلم در مقامات متعدد بر او لعن کرده بود چنانکه حاکم نیشابوری (م ۴۰۵) نقل می کند که رسول خدا صلی‌الله علیه وآله وسلم درباره وی فرمود: «الوزغ ابن الوزغ الملعون ابن الملعون» (المستدرک، ج ۴، ص ۴۷۹). همچنین ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲) می گوید: «وقد وردت أحادیث في لعن الحکم والد مروان وما وَلَدَ أخرجها الطبراني وغیره غالبها فیه مقال وبعضها جیّد» (فتح الباري، ج ۱۳، ص ۹). دیگر کثیری از محدّثین اهل سنّت اینگونه روایات را درباره مروان تخریج نموده‌اند که اینجا مجال ذکر آنها نیست. از این اقدامات پیامبر گرامی صلی‌الله علیه وآله وسلم علیه مروان باید به شدت کفر او و پدرش پی برد که از طرف پیامبری مورد لعن و

maablib.org

انصاف وجه صحیحی ندارد.[۱]

ساب امیرالمؤمنین علیه‌السلام کافر است

امّا سبّ علی ـ علیه‌السلام ـ بالاتفاق کفر است؛ زیرا که بعد از رسول ـ صلّی الله علیه وآله ـ امام معصوم مفترض الطاعة او است. و احادیث و آیاتی که دلالت بر امامت[۲] و عصمت و افتراض طاعت آن حضرت می‌نماید در این اوراق[۳] سمت تحریر[۴] یافته. و مع هذا صاحب

عتاب قرار گرفتند که سراسر رحمت بود.
پیامبر اکرم صلی‌الله علیه وآله در زندگی خویش درباره مروان و پدر وی پیش گوئی کرده بود که: «إن هذا سيخالف كتاب الله وسنة نبيّه، وسيخرج من صلبه فتن يبلغ دخانها السماء وبعضكم يومئذٍ شيعته ـ يعني الحكم بن أبي العاص» (کنز العمّال، ج ۱۱، ص ۱۶۶، ح: ۳۱۰۶۰) که در زمان خلافت عثمان بن عفان تحقق یافت و بدون شک اوست که مصداق فرمان پیامبر صلی الله علیه وسلم: «وبعضكم يومئذٍ شيعته» گردید؛ چون وی بود که به خلاف شیخین مروان و پدرش را به شهر رسول خدا صلی‌الله علیه وآله باز گرداند و آنها را مناصب عطا کرد. ابن عبد البر (م ۴۶۳) می گوید: «فعلى قول مالك توفى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو ابن ثمان سنين أو نحوها، ولم يره لأنه خرج إلى الطائف طفلاً لا يعقل، وذلك أنّ رسول الله صلى الله عليه وسلم كان قد نفى أباه الحكم إليها، فلم يزل بها حتى ولى عثمان بن عفان، فردّه عثمان، فقدم المدينة هو وولده في خلافة عثمان، وتوفّي أبوه فاستكتبه عثمان، وكتب له، فاستولى عليه إلى أن قتل عثمان» (الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۳۸۸).
و این اقدامات از سوی عثمان در صورتی انجام گرفت که هنوز بسیاری از صحابه رسول خدا صلی‌الله علیه وآله وسلم زنده بودند و به مراتب از مروان افضل و اولی بودند که در امور خلافت مورد استفاده قرار گیرند، بلکه نمی توان مروان را با آنها مقایسه کرد؛ لیکن حیف که عثمان پروای احادیث نبوی ناکرده مروان را چنان جایگاهی بخشید که وی بر دولت اسلامی به نوعی مستولی گردید که هیچ یک از اصحاب پیامبر صلی‌الله علیه وآله وسلم از ظلم و ستم او در امان نبود. در حقیقت او در این هنگام کینهٔ خود را نسبت به اسلام بروز داد و می خواست از این راه به اسلام ضرر رساند. او با پیامبر اکرم صلی‌الله علیه وآله به حدی دشمنی داشت که روایت شده است: «ومن أشد الناس بغضاً لأهل البيت مروان بن الحكم» (الصواعق المحرقة، ص ۱۸۱) و پر واضح است که این دشمنی و کینه توزی های او نسبت به اهل‌بیت علیهم‌السلام فقط به خاطر خویشاوندی آنها با رسول خدا صلی‌الله علیه وآله وسلم بوده و از این رو وی نیز از سبّ اهل‌بیت علیهم‌السلام بر وفق معاویه در زمان خلافت او احتراز نمی کرد چنانکه از ابو یحیی روایت شده است: «عن أبي يحيى قال كنت بين الحسن والحسين ومروان يتشاتمان فجعل الحسن يكفّ الحسين فقال مروان: أهل بيت ملعونون. فغضب الحسن وقال: أقلت أهل بيت ملعونون! فوالله لقد لعنك الله على لسان نبيّه صلى الله عليه وسلم وأنت في صلب أبيك» (مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۰؛ المعجم الكبير للطبراني، ج ۳، ص ۸۵، ح: ۲۷۴۰؛ کنز العمّال، ج ۱۱، ص ۳۵۷، ح: ۳۱۷۳۰).

۱. (وجهی صحیح) به جای (وجه صحیحی).
۲. ب: (امامت) ندارد.
۳. ا: (در این اوراق) ندارد.
۴. ا: (نگارش) به جای (تحریر)

مشکاة از احمد بن حنبل روایت کرده[۱]:

«عن أمّ سلمة، قالت: قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم: من سبّ علیّاً فقد سبّني»[۲]
یعنی؛ کسی که علی را سبّ کرد به تحقیق که مرا سبّ کرده است[۳].

و شک نیست که سابّ پیغمبر ـ صلّی الله علیه وآله ـ کافر است. پس سابّ علی ـ علیه‌السلام ـ نیز کافر است.

و این حدیث بر کفر معاویه و خلفای بنی اُمیّه دلیل قاطع است که سبّ امیرالمؤمنین ـ علیه‌السلام ـ را در بلاد شام رواج داده بودند.[۴] و این بدعت تا صد سال در میان آن ملاعین جاری و شایع بود. و به این امر شنیع عذاب ابدی و نکال سرمدی را برای خود ذخیره ساختند؛ ﴿ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾[۵].

﴿وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى﴾[۶]

---

۱. ب: (در مشکاة از احمد بن حنبل مروی است)

۲. مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۱۷۲۲، ح: ۶۱۰۱. حاکم نیشابوری درباره این حدیث گفته: «هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه» (المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۱).

۳. ا: (است) ندارد.

۴. مسلم (م ۲۶۱) در روایتی نقل می‌کند که معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت: «ما منعک أن تسبّ أبا تراب» (صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابة، ص ۱۰۲۰، ح: ۲۴۰۴) و همچنین ابن ماجه قزوینی (م ۲۷۳) از سعد روایت نقل می‌کند که: «قدم معاویة في بعض حجّاته، فدخل علیه سعد، فذکروا علیاً. فنال منه. فغضب سعد». (سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵، ح:۱۲۱). روایات زیادی و قصه‌های مختلف که درباره این قضیه وارد شده و نقل آنها اینجا ممکن نیست، به طور کامل برای ما روشن می‌کند که معاویه نه فقط خودش ارتکاب سبّ بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌کرد، بلکه به دیگران هم تشویق بر چنین کار زشت می‌نمود که بلاشبهه مبغوض ترین کاریست در نگاه خداوند سبحانه تعالی و نشانگر اوج مظلومیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

۵. الدخان (۴۴): ۴۹.

۶. طه (۲۰): ۴۷.

MAAB 1431 maablib.org

نمایگان

آیات کریمه

احادیث شریفه

کتابها

MAAB 1431
maablib.org

MAAB 1431
مرکز احیاء آثار برصغیر
maablib.org

آيات كريمه

البقرة (٢)

٢٠٧ ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ﴾ ٣٩

النساء (٤)

٤٦ ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾ ٢٧

المائدة (٥)

٦٧ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا ..﴾ ..... ٢٠،١٧

٣ ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ ١٨

٥٥ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾ ٤٧

الأنعام (٦)

١٢ ﴿كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾ ١٦

الأعراف (٧)

١٥٠ ﴿ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي﴾ ٢٤

الأنفال (٨)

١٦ ﴿وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ﴾ ٣٥

maablib.org

٦٤ ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ ٤٠، ٤٥

التوبة (٩)

٣٢ ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ ﴾ ٢٧

٤٠ ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا ﴾ ٣٧

يوسف (١٢)

٣٩، ٤١ ﴿يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ﴾ ٣٨

طه (٢٠)

٥٠ ﴿ أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ ١٦

٤٧ ﴿وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى﴾ ٥٤

النور (٢٤)

٣٩ ﴿كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً﴾ ٤

الأحزاب (٣٣)

٥٧ ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ﴾ ٤٥

الدخان (٤٤)

٤٩ ﴿ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾ ٥٤

الفتح (٤٨)

٢٩ ﴿كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ﴾ ٣١

النجم (٥٣)

٣ ﴿ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى ﴾ ٤٣

maablib.org

احاديث شريفه

ألستم تعلمون أني أولى بالمؤمنين من أنفسهم ١٧
اللّهم أيد الإسلام بأحد العمرين ٣٩
اللّهم أشهد ١٨
اللّهم هؤلاء أهل بيتي ٤٨
أمّا بعد؛ ألا يا أيها الناس! إنما أنا بشر ٢٢
أنا مدينة علم وعليّ بابها ٤٦
أنت مني بمنزلة هارون من موسى ٢٣
إنّي تارک فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا بعدي ٢٢
جهّزوا جيش أسامة لعن الله ٤٢
الحبّ لله والبغض لله ٥٢
حربك حربي ٣٦
عليّ منّي وأنا من عليّ، ولا يؤدّي عنّي ٢٤
فإن أقبل تقولوا حَرَصَ على المُلك ٦
لأعطين الراية غداً الرجل .... ٣٠، ٣٤
لضربة عليّ يوم الخندق أفضل ٣٠
ما نورث ما تركنا صدقة ١٤
من سبّ عليّاً فقد سبّني ٥٤

maablib.org

والذي نفسُ محمّد بيده، لو بدا لكم ٤٠
والولاية لأمير المؤمنين عليه السلام ٥
هلموا أكتب لكم كتاباً لن تضلوا ٤٢
يا أيها الناس إنّي تركت فيكم ما إن أتخذتم ٢٢
لا فتى إلّا عليّ ..... ٣٠، ٣٣
لا يزال هذا الدين عزيزاً ما دام فيه ٢٠

MAAB 1431
maablib.org

کتابها

استیعاب ۵۱

تفسیرثعلبی ۱۷، ۱۹، ۳۸، ٤٨

سنن ابی داود ۲۰

صحیح بخاری ۲۷

صحیح ترمذی ٤٧

صحیح مسلم ١٤، ۲۲، ٤٩

الصراح ۱۵

عیون أخبار الرضا ۵

فتوحات مکّیه ۵۰

مشکاة ۱۷، ٤٠، ص ٤٢، ٥٤

نهج البلاغه ٦، ۲۹، ۳۱

maablib.org

MAAB 1431
maablib.org

مصادر تحقيق

مطبوعات

القرآن الكريم

١. **الاستذكار**، أبي عمر يوسف ابن عبد الله المعروف بابن عبد البر (م ٤٦٣). تحقيق سالم محمد عطا و محمد على معوض، دار الكتب العلمية، بيروت، ٢٠٠٠ م.

٢. **استقصاء الإفحام واستيفاء الانتقام**، السيد حامد حسين الموسوي اللكهنوي (م ١٣٠٦). مطبع مجمع البحرين، لوديانه، ١٢٧٦.

٣. **الاستيعاب في معرفة الأصحاب**، أبي عمر يوسف ابن عبد الله المعروف بابن عبد البر (م ٤٦٣). تحقيق علي محمد البجاوي، دار الجيل، بيروت، ١٤١٢.

٤. **الإصابة في تميز الصحابة**، شهاب الدين أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (م ٨٥٢). تحقيق الشيخ عادل أحمد عبد الموجود و الشيخ علي محمد معوض، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٥.

٥. **الإمامة والسياسة**، أبي محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة الدينوري (٢١٣ ـ ٢٧٦). تحقيق محمد طه الزيني، مؤسسة الحلبي وشركاه للنشر والتوزيع، القاهرة.

٦. **إمتاع الأسماع بما للنبي صلى الله عليه وسلم من الأحوال والأموال والحفدة والمتاع**، تقي الدين أحمد بن علي بن عبد القادر بن محمد المقريزي (م ٨٤٥). تحقيق محمد عبد الحميد النميسي، منشورات محمد علي بيضون، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٢٠.

٧. **أنساب الأشراف**، أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري (م ٢٧٩). تحقيق الدكتور محمد حميد الله، دار المعارف مصر، ١٩٥٩ م.

٨. **أنوار التنزيل وأسرار التأويل (تفسير البيضاوي)**، عبد الله بن محمد الشيرازي الشافعي البيضاوي

(م ٦٨٢). تحقيق عبد الرحمن المرعشلي، دار إحياء التراث العربي للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، ١٤١٨.

٩. **البداية والنهاية**، أبي الفداء إسماعيل بن كثير الدمشقي (م ٧٧٤). تحقيق علي شيري، دار إحياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٨.

١٠. **تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام**، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي (م ٧٤٨). تحقيق عمر عبد السلام تدمري، دار الكتاب العربي، بيروت، ١٤٠٧.

١١. **تاريخ بغداد**، أبي بكر أحمد بن علي الخطيب البغدادي (م ٤٦٣). تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٧.

١٢. **تاريخ الطبري**، أبي جعفر محمد بن جرير الطبري (م ٣١٠). راجعه وصححه وضبطه نخبة من العلماء الأجلاء، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت.

١٣. **تاريخ مدينة دمشق**، أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي المعروف بابن عساكر (٤٩٩ ـ ٥٧١). تحقيق علي شيري، دار الفكر، بيروت، ١٤١٥.

١٤. **تاريخ اليعقوبي**، أبي العبّاس أحمد بن إسحاق اليعقوبي (م ٢٨٤). دار صادر، بيروت.

١٥. **تأويل مختلف الحديث**، أبي محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة الدينوري (٢١٣ ـ ٢٧٦). دارالكتب العلمية، بيروت.

١٦. **تأويل مشكل القرآن**، أبي محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة الدينوري (٢١٣ ـ ٢٧٦). شرحه ونشره السيد أحمد الصقر، دار التراث، ط ٢، القاهرة، ١٣٩٣.

١٧. **تخريج الأحاديث والآثار**، أبي محمد جمال الدين عبد الله بن يوسف الزيلعي الحنفي المصري (م ٧٦٢). تحقيق عبد الله بن عبد الرحمن السعد، دار ابن خزيمة، الرياض، ١٤١٤.

١٨. **تذكرة بي بها في تاريخ العلماء**، سيد محمد حسين نوگانوى (م ١٣٦٢). كاظم بُک دپو، دهلي.

١٩. **تذكرة خزانة عامره**، مير غلامعلى آزاد بلگرامى (١١١٦ ـ ١٢٠٠). تصحيح دكتر هومن يوسفدهى، مركز اسناد مجلس شوراى اسلامى، تهران، ١٣٩٣ ش.

٢٠. **التفسير الكبير**، أبي عبد الله فخر الدين محمد بن عمر الرازي (م ٦٠٦). بيروت.

٢١. **تفسير السمعاني**، أبي المظفر منصور بن محمد التميمي السمعاني (م ٤٨٩). تحقيق ياسر بن إبراهيم و غنيم بن عباس بن غنيم، دار الوطن، الرياض، ١٤١٨.

٢٢. **تفسير القرآن العظيم**، أبي الفداء إسماعيل بن كثير الدمشقي (م ٧٧٤). تحقيق يوسف عبدالرحمن المرعشلي، دار المعرفة، بيروت، ١٤١٢.

٢٣. **تهذيب الكمال في أسماء الرجال**، جمال الدين أبي الحجاج يوسف المزي (٦٥٤ ـ ٧٤٢). تحقيق بشار عواد معروف، مؤسسة الرسالة، ط.٤، بيروت، ١٤٠٦.

٢٤. **جامع البيان عن تأويل آي القرآن**، أبي جعفر محمد بن جرير الطبري (م ٣١٠). تقديم: الشيخ خليل الميس، ضبط وتوثيق وتخريج: صدقي جميل العطار، دار الفكر، بيروت، ١٤١٥.

٢٥. **الجامع الصغير في الأحاديث البشير النذير**، جلال الدين عبد الرحمن أبي بكر السيوطي (م٩١١). دار الفكر، بيروت، ١٤٠١.

٢٦. **دانشنامة ادب فارسی**، به سرپرستی حسن انوشه. سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ١٣٨٠ ش.

٢٧. **الدراية في تخريج أحاديث الهداية**، أبي الفضل شهاب الدين أحمد بن علي بن محمد ابن حجر العسقلاني (م ٨٥٢). صححه وعلق عليه السيّد عبد الله اليماني المدني، دارالمعرفة بيروت.

٢٨. **ذخائر العقبى في مناقب ذوي القربى**، أبي جعفر محب الدين أحمد بن عبد الله الطبري (م ٦٩٤). مكتبة القدسي، القاهرة، ١٣٥٦.

٢٩. **ردّ روافض**، أحمد السهرندي الفاروقي (م ١٠٣٤). (ضمن مكتوبات امام ربانی) مطبع نولكشور، لكهنو، ط٦، ١٩١٣م.

٣٠. **الروض الأنف**، أبي القاسم عبد الرحمن بن عبد الله ابن أحمد الخثعمي السهيلي (م ٥٨١). قدم له وعلق عليه وضبطه طه عبد الرؤوف سعد، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٩.

٣١. **الرياض النضرة**، أبي جعفر محب الدين أحمد بن عبد الله الطبري (م ٦٩٤). دار الكتب العلمية، بيروت.

٣٢. **سبحة المرجان في آثار هندوستان**، غلام على واسطى بلگرامى متخلّص به آزاد (م ١٢٠٠). بمبي، ١٣٠٣.

٣٣. **سرو آزاد**، غلام على واسطى بلگرامى متخلّص به آزاد (م ١٢٠٠). تحقيق عبد الله خان، كتب خانة آصفيه، حيدر آباد.

٣٤. **السنة**، أبي بكر عمرو بن أبي عاصم الضحاك بن مخلد الشيباني (م ٢٨٧). تحقيق محمد ناصر الدين الألباني، المكتب الإسلامي، بيروت، ١٤١٣.

٣٥. **سنن الترمذي**، أبي عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذي (م ٢٧٩). تحقيق عبد الوهاب عبد اللطيف، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٣.

٣٦. **سنن ابن ماجه**، أبي عبد الله محمد بن يزيد القزويني ابن ماجه (م ٢٧٣). تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، دار الفكر، بيروت.

٣٧. **سنن أبي داود**، أبي داود سليمان بن الأشعث السجستاني (م ٢٧٥). تحقيق سعيد محمد اللحام، دار الفكر، بيروت، ١٤١٠.

٣٨. **السنن الكبرى**، أبي بكر أحمد بن الحسين بن علي البيهقي (م ٤٥٨)، دار الفكر، بيروت.

٣٩. **السيرة الحلبية في سيرة الأمين والمأمون**، أبي الفرج نور الدين علي بن إبراهيم الحلبي (م ١٠٤٤). دار المعرفة، بيروت، ١٤٠٠.

٤٠. **السيرة النبوية**، أبي محمد عبد الملك بن هشام بن أيوب الحميري (م ٢١٨). تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، مكتبة محمد علي صبيح وأولاده، القاهرة، ١٣٨٣.

٤١. **شرح المقاصد في علم الكلام**، أبي سعيد مسعود بن عمر الغازي التفتازاني (م ٧٩٢). دارالمعارف النعمانية، پاكستان، ١٤٠١.

٤٢. **شرح نهج البلاغة**، أبي حامد عز الدين عبد الحميد بن هبة الله المعروف بابن أبي الحديد (م ٦٥٦). تحقيق محمد أبوالفضل إبراهيم، دار إحياء الكتب العربية، القاهرة، ١٣٧٨.

٤٣. **شواهد التنزيل لقواعد تفضيل**، عبيد الله بن أحمد المعروف بالحاكم الحسكاني الحذاء الحنفي النيسابوري(ق ٥). تحقيق محمد باقر المحمودي، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، إيران، ١٤١١.

٤٤. **الصاحبي في فقه اللغة وسنن العرب في كلامها**، أحمد بن فارس (ق٤). المكتبة السلفية، القاهرة، ١٣٢٨.

٤٥. **صبح الأعشى في صناعة الإنشا**، أحمد بن علي القلقشندي (م ٨٢١). تحقيق محمد حسين شمس الدين، دار الكتب العلمية، بيروت.

٤٦. **صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان**، الأمير علاء الدين علي بن بلبان الفارسي (٧٣٩). تحقيق شعيب الأرنؤوط، مؤسسة الرسالة، ط.٢، بيروت، ١٤١٤.

٤٧. **صحيح البخاري**، أبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري (م ٢٥٦). اعتنى بنشره الدكتور محمد محمد تامر، دار الآفاق العربية، القاهرة، ط.٢، ١٤٣٠.

maablib.org

٤٨. **صحيح مسلم**، أبي الحسن مسلم بن الحجاج بن مسلم القشيري النيسابوري (م ٢٦١). دارالآفاق العربية، القاهرة، ١٤٢٦.

٤٩. **الصراح في لغة الصحاح**، أبي الفضل محمد بن عمربن خالد المدعوبجمال القرشي (ق ٧). تصحيح مولوي عبد المجيد، مطبع منشي نولكشور، لكهنو١٢٨١.

٥٠. **الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع والزندقة**، أحمد بن حجر الهيتمي المكّي (م ٩٧٤). خرج أحاديثه وعلق حواشيه وقدم له عبد الوهاب هبد اللطيف، مكتبة القاهرة، ط ٢، القاهرة، ١٣٨٥.

٥١. **عبقات الأنوار في إثبات إمامة الأئمة الأطهار**، السيّد حامد حسين الموسوي الكنتوري اللكهنوي (م ١٣٠٦). مجمع البحرين، لوديانه.

٥٢. **العقد الفريد**، أبي عمر أحمد بن محمد بن عبد ربّه الأُندلسي (٢٤٦ ـ ٣٢٧). تحقيق أحمد أمين و أحمد الزين وإبراهيم الأبياري، دار الكتاب العربي، بيروت، ١٤٠٦.

٥٣. **عمدة القاري**، أبي محمد محمود بن أحمد العيني (م ٨٥٥) دارإحياء التراث العربي، بيروت.

٥٤. **عيون أخبار الرضا عليه السلام**، أبي جعفرمحمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي الملقب بالصدوق (م٣٨١). تحقيق حسين الأعلمي، مؤسسة الأعلمي، بيروت، ١٤٠٤.

٥٥. **الغدير في الكتاب والسنّة والأدب**، عبد الحسين الأميني النجفي (م ١٣٩٢). دار الكتاب العربي، ط ٤، بيروت، ١٣٩٧.

٥٦. **غريب الحديث**، أبي محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة الدينوري (٢١٣ ـ ٢٧٦). تحقيق الدكتور عبد الله الجبوري، دار الكتب العلمية، قم، ١٤٠٨.

٥٧. **الفائق في غريب الحديث**، جارالله محمود بن عمر الزمخشري (م ٥٨٣). دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٧.

٥٨. **فتح الباري شرح صحيح البخاري**، شهاب الدين أبي الفضل أحمد بن علي بن حجر عسقلاني (م ٨٥٢). دار المعرفة، ط ٢ ،بيروت.

٥٩. **الفتوحات المكّية**، أبي عبد الله محمد بن علي المعروف بابن العربي (م ٦٨٣). دارصادر، بيروت.

٦٠. **فرائد السمطين في فضائل المرتضى والبتول والسبطين**، إبراهيم ابن محمد الجويني الخراساني. تحقيق محمد باقر المحمودي، دار الحبيب، إيران، ١٤٢٨.

٦١ . **فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان**، احمد منزوی. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ١٤١٢.

٦٢ . **فهرست نسخه های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی**، سید احمد حسینی. قم، ١٤٢٣.

٦٣ . **الكامل في تاريخ**، عز الدين أبي الحسن علي الشيباني المعروف بابن الأثير (م ٦٣٠). دار صادر، بيروت، ١٣٨٥.

٦٤ . **كتاب الطبقات الكبير**، محمد بن سعد بن منيع الزهري (م ٢٣٠). تحقيق الدكتور علي محمد عمر، مكتبة الخانجي، القاهرة، ١٤٢١.

٦٥ . **کتابشناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه قاره**، عارف نوشاهی. مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، ١٣٩١ ش.

٦٦ . **الكشف والبيان عن تفسير القرآن (تفسير الثعلبي)**، أبي إسحاق أحمد بن محمد الثعلبي النيسابوري (م ٤٢٧). تحقيق أبي محمد عاشور، دار إحياء التراث العربي، ١٤٢٢.

٦٧ . **كشف المشكل من حديث الصحيحين**، أبي الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد ابن الجوزي (م ٥٩٧). تحقيق الدكتور علي حسين البواب، دار الوطن للنشر، الرياض، ١٤١٨.

٦٨ . **كنز العمّال في سنن الأقوال والأفعال**، علاء الدين علي المتقي البرهان فوري الهندي (م ٩٧٠). تحقيق الشيخ بكري حياني والشيخ صفوة السقا، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠٩.

٦٩ . **لسان الميزان**، أبي الفضل شهاب الدين أحمد بن علي ابن حجر عسقلاني (م ٨٥٢). مؤسسة الأعلمي، بيروت، ط. ٢، ١٣٩٠.

٧٠ . **المنتظم في تاريخ الملوك والأمم**، أبي الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد ابن الجوزي (م ٥٩٧). تحقيق محمد عبد القادر عطا و مصطفى عبد القادر عطى، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٢.

٧١ . **مجمع الزوائد ومنبع الفوائد**، نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي (م ٨٠٧). دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٨.

٧٢ . **محبوب الزمن تذكرة شعراى دكن**، ابو تراب محمد عبد الجبار خان ملكا پوری حيدر آبادی. مطبع رحمانی، حيدر آباد، ١٣٤٩.

٧٣ . **المختصر في أخبار البشر (تاريخ أبي الفداء)**، أبي الفداء عماد الدين إسماعيل (م ٧٣٢)، دار المعرفة، بيروت.

٧٤. **مدارك التنزيل**، أبي البركات عبد الله بن أحمد بن محمود النسفي (م ٥٣٧).

٧٥. **مروج الذهب ومعادن الجواهر**، أبي الحسن علي بن الحسين بن علي المسعودي (م ٣٤٦). تحقيق يوسف أسعد داغر، دار الهجرة، قم، ١٤٠٩.

٧٦. **المستدرك على الصحيحين**، أبي عبد الله الحاكم النيسابوري (م ٤٠٥). تحقيق يوسف عبد الرحمن المرعشلي.

٧٧. **المسند**، أحمد بن حنبل الشيباني (م ٢٤١). دار صادر، بيروت.

٧٨. **المسند**، إسحاق بن راهويه (م ٢٣٨). تحقيق الدكتور عبد الغفور عبد الحق حسين برد البلوسى، مكتبة الإيمان، المدينة المنورة، ١٤١٢.

٧٩. **المسند**، زيد بن علي (م ١٢٢). منشورات دار مكتبة الحياة، بيروت.

٨٠. **مشكاة المصابيح**، محمد بن عبد الله الخطيب التبريزي. تحقيق محمد ناصر الدين الألباني، الكتب الإسلامي، ط. ٣، بيروت، ١٤٠٥.

٨١. **المصنف**، ابن أبي شيبة الكوفي (م ٢٣٥). تحقيق سعيد اللحام، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٩.

٨٢. **مطالب السؤول مناقب آل الرسول**، أبي سالم كمال الدين محمد بن طلحة القرشي العدوي الشافعي (م ٦٥٢). تحقيق ماجد بن أحمد العطية.

٨٣. **المعارف**، أبي محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة الدينوري (٢١٣ ـ ٢٧٦). تحقيق ثروة عكاشه، دار المعارف، ط٢، القاهرة ١٩٦٩م.

٨٤. **المعجم الكبير**، أبي القاسم سليمان بن أحمد الطبراني (٢٦٠ ـ ٣٦٠). تحقيق حمدي عبد المجيد السلفي، دار إحياء التراث العربي، ط ٢. بيروت.

٨٥. **المعجم الأوسط**، أبي القاسم سليمان بن أحمد الطبراني (٢٦٠ ـ ٣٦٠). تحقيق قسم تحقيق بدار الحرمين، دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٥.

٨٦. **الملل والنحل**، أبي الفتح محمد بن عبد الكريم الشهرستاني (٥٤٨)، تحقيق محمد سيد الكيلاني، دار المعرفة، بيروت

٨٧. **المناقب**، الموفق بن أحمد بن محمد البكري المكّي الخوارزمي الحنفي (م ٥٦٨). تحقيق مالك المحمودي، مؤسسة النشر الإسلامي، ط٢، قم، ١٤١٤.

٨٨. **مناقب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب**، أبي الحسن علي بن محمد الواسطي المعروف بابن المغازلي (م ٤٨٣) تحقيق وتعليق أبي عبد الرحمن تركي، دار الآثار، صنعاء، ١٤٢٤.

maablib.org

٨٩. **المواقف في علم الكلام**، أبي الفضل عضد الدين عبد الرحمن بن أحمد الإيجي (م ٧٥٦). تحقيق عبد الرحمن عميرة، دار الجيل، بيروت، ١٤١٧.

٩٠. **نجوم السماء في تراجم العلماء**، ميرزا محمد علي كشميري (م ١٣٠٩). تصحيح على محدّث، چاپ و نشربين الملل، تهران، ١٣٨٧هـش.

٩١. **نظم درر السمطين في فضائل المصطفى والمرتضى والبتول والسبطين**، جمال الدين محمد بن يوسف الزرندي المدني (م ٧٥٠). ١٣٧٧.

٩٢. **نهاية الأرب في فنون الأدب**، شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب النويري (٦٧٧ ـ ٧٣٣). وزارة الثقافة والإرشاد القومي المؤسسة المصرية العامة، القاهرة.

٩٣. **النهاية في غريب الحديث والأثر**، مجد الدين ابن الأثير(م ٦٠٦). تحقيق طاهر أحمد الزاوي و محمود محمد الطناحي، مؤسسة إسماعيليان، قم، ١٣٦٤ هـش.

٩٤. **نهج البلاغة، امير المؤمنين عليه السلام**، جمع: أبي الحسن محمد بن الحسين الموسوي الملقب بالشريف الرضي (م ٤٠٦). تحقيق: الدكتور صبحي صالح، بيروت، ١٣٨٧.

٩٥. **وقعة الصفين**، نصر بن مزاحم المنقري (م ٢١٢). تحقيق عبد السلام هارون، المؤسسة العربية الحديثة، ط.٢ القاهرة، ١٣٨٢.

مخطوطات

١. **المعارف**، أبي محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة (م ٢٧٦). مكتبة الرضا (رامپور).

٢. **حق اليقين**، ايزد بخش صديقى دهلوى متخلّص به رسا (م ١١٢٤). مكتبة الرضا (رامپور).

٣. **كليات فقير**، مير شمس الدين فقير الدهلوي (م ١١٨٣). انديا آفس (لندن).

٤. **ديوان فقير**، مير شمس الدين فقير الدهلوي (م ١١٨٣). مكتبة الرضا (رامپور).

٥. **در مكنون**، مير شمس الدين فقير الدهلوي (م ١١٨٣) كتابخانة ممتاز العلماء (لكهنو).

٦. **شمس الضحى** مير شمس الدين فقير الدهلوي (م ١١٨٣). مركز إحياء ميراث اسلامي (قم).

٧. **المستوفى في شرح أسماء المصطفى**، عمر بن حسن ابن دحيه كلبى اندلسى (م ٦٣٣). المكتبة الناصرية (لكهنو).

maablib.org

MAAB 1431
maablib.org

Rajm Al Shāyatīn

A critical analysis of Kashf Al Ghita by Akbarabadi

By

Mir Shams Al Din Faqir Dehlavi

(B.1703 – D.1769)

A Critical edition

By

Sayyid Mohsin Hosaini Kashmiri

The Indian Sub-Continental Literal Revival Centre

www.maablib.org

New Delhi

2017